



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

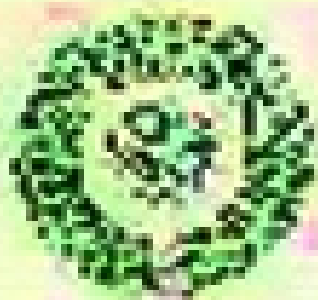
گامی



عمران
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

طب الفقراء و المساكين



ليوچنلر أحمد بن محمد بن أبي خالد بن الخزاز

تأليفه سنة ٤٠٠ هـ

تكملة

د. ربيعة كاتبة ان صحبة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طب الفقراء والمساكين

نویسنده:

ابن جزار قیروانی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات تاریخ پزشکی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	طب الفقراء والمساكين
۹	مشخصات كتاب
۹	پيشگفتار
۱۰	سرآغاز
۱۲	تمهيد
۱۴	المقدمة
۱۴	اشاره
۱۵	۱- حياء ابن الجزار
۱۷	أعمال ابن الجزار:
۲۱	كتاب طب الفقراء و المساكين:
۲۶	مقدمة المؤلف
۲۷	الباب الاول [۱۹۸] فى علاج الصداع [۱۹۹] من الحر و استعمال [۲۰۰] الشمس
۲۷	الباب الثانى [۲۲۳] فى علاج الصداع من البرد المفرط
۲۸	الباب الثالث فى علاج وجع [۲۵۰] الرأس [۲۵۱] من ضربة أو صدعة و هى الوقعة
۲۸	الباب الرابع [۲۷۵] فى علاج [۲۷۶] إنحلاق الشعر و سقوطه
۲۹	الباب الخامس [۳۰۴] فى علاج القمل الكائن [۳۰۵] فى الرأس
۳۰	الباب السادس [۳۱۹] فى علاج وجع الأذن العارض من الحر
۳۰	الباب السابع [۳۳۱] فى علاج وجع الأذن [۳۳۲] من البرد [۳۳۳] الشديد
۳۱	الباب الثامن [۳۵۸] فى علاج ثقل السمع و الطنين و سيلان القيح
۳۱	الباب التاسع [۳۷۹] فى علاج [۳۸۰] الورم العارض خلف الأذن و الخنازير [۳۸۱]
۳۲	الباب العاشر [۴۰۶] فى علاج الظلمة [۴۰۷] فى العين [۴۰۸]
۳۳	الباب الحادى عشر [۴۴۴] فى علاج الورم [۴۴۵] النازل فى العين

- ٣٤ الباب الثاني عشر [٤٦٩] في علاج البياض الحادث في العين
- ٣٤ الباب الثالث عشر [٤٨٩] في علاج الضربة التي تصيب العين [٤٩٠]
- ٣٥ الباب الرابع عشر [٥٠٧] في علاج المنخرين و ما [٥٠٨] يحدث فيهما
- ٣٥ الباب الخامس عشر [٥٤٠] في علاج رائحة الأنف
- ٣٦ الباب السادس عشر [٥٤٥] في علاج الأورام [٥٤٦] الحادثة في الأنف و القروح الدموية [٥٤٧]
- ٣٦ الباب السابع عشر [٥٥٨] في علاج افراط الرعاف [٥٥٩]
- ٣٧ الباب الثامن عشر [٥٩١] في [٥٩٢] علاج الزكام المتولد [٥٩٣] من الشمس
- ٣٧ الباب التاسع عشر [٦١٥] في علاج الكلف [٦١٦] و الآثار السود و النمش في [٦١٧] الوجه
- ٣٨ الباب العشرون [٦٥٧] في علاج الوجع [٦٥٨] الذي يعرض في الاسنان
- ٣٩ الباب الحادي و العشرون [٦٨١] في علاج وجع الأضراس و هي المطاحن و التآكل و الثقب الذي فيها
- ٤٠ الباب الثاني و العشرون [٦٩٩] في علاج تآكل الأسنان و الأضراس و الدود الذي يحدث فيها
- ٤٠ الباب الثالث و العشرون [٧١٠] في علاج الأوجاع التي تعرض في الفم
- ٤١ الباب الرابع و العشرون [٧٢٨] في علاج السلاق و اللعاب الذي في أفواه الصبيان
- ٤٢ الباب الخامس و العشرون [٧٥٧] في علاج اللثة المسترخية و الخناق
- ٤٣ الباب السادس و العشرون [٧٨١] في علاج بحوحة الصوت
- ٤٣ الباب السابع و العشرون [٧٩٤] في علاج نفث الدم
- ٤٤ الباب الثامن و العشرون [٨١٢] في علاج السعال
- ٤٦ الباب التاسع و العشرون [٨٤٢] في علاج عسر [٨٤٣] النفس
- ٤٦ الباب الثلاثون [٨٦٧] في علاج الوجع الذي يعرض في المعدة
- ٤٨ الباب الحادي و الثلاثون [٩٠٣] في علاج القيء المفرط
- ٤٨ الباب الثاني و الثلاثون [٩١٦] في علاج الفواق
- ٤٩ الباب الثالث و الثلاثون [٩٢٦] في علاج النفخة و المغص [٩٢٧]
- ٤٩ الباب الرابع و الثلاثون [٩٥٠] في علاج ضرب الاختلاف و هو جرى البطن
- ٥٠ الباب الخامس و الثلاثون [٩٧٤] في علاج القولنج

- الباب السادس و الثلاثون [۹۹۸] فى علاج الدود المتولد فى البطن ۵۱
- الباب السابع و الثلاثون [۱۰۱۵] فى علاج اوجاع الكبد ۵۲
- الباب الثامن و الثلاثون [۱۰۲۸] فى علاج الاستسقاء ۵۳
- الباب التاسع و الثلاثون [۱۰۳۵] فى علاج الطحال ۵۴
- الباب الاربعون [۱۰۴۸] فى علاج اليرقان ۵۵
- الباب الحادى و الاربعون [۱۰۶۶] فى علاج اوجاع المقعدة ۵۵
- الباب الثانى و الاربعون [۱۰۸۳] فى علاج الكليتين و المثانة ۵۶
- الباب الثالث و الاربعون [۱۰۹۱] فى علاج الحصى فى الكلى و المثانة ۵۷
- الباب الرابع و الاربعون [۱۰۹۸] فى علاج من يبول فى الفراش ۵۷
- الباب الخامس و الاربعون [۱۱۰۰] فى علاج احتباس البول ۵۷
- الباب السادس و الاربعون [۱۱۱۴] فى علاج من لا يقدر يحبس بوله و يحرقه [۱۱۱۵] ۵۸
- الباب السابع و الاربعون [۱۱۳۴] فى علاج الخصيتين و الاحليل ۵۸
- الباب الثامن و الاربعون [۱۱۵۳] فى علاج اوجاع الرحم و احتباس الطمث و يحدر الجنين ۵۹
- الباب التاسع و الاربعون [۱۱۶۷] فى علاج افراط دم الحيضة و خروجه من غير ارادة ۵۹
- الباب الخمسون [۱۱۷۰] فى علاج النزيف ۶۰
- الباب الحادى و الخمسون [۱۱۸۵] فى علاج اوجاع النسوة التى بهن ۶۰
- الباب الثانى و الخمسون [۱۱۸۹] فى علاج النساء اللاتى يحتجن ان يضيقتن من غزر الرطوبة فى وقت الجماع ۶۱
- الباب الثالث و الخمسون [۱۱۹۵] فى علاج فروج النساء اذا فسدت ۶۱
- الباب الرابع و الخمسون [۱۲۰۰] فى علاج النقرس و وجع المفاصل ۶۲
- الباب الخامس و الخمسون [۱۲۲۰] فى علاج الورم الحار المسمى فلغمونى ۶۳
- الباب السادس و الخمسون [۱۲۲۹] فى علاج الحمرة ۶۳
- الباب السابع و الخمسون [۱۲۳۸] فى علاج الورم البالغ البارد ۶۴
- الباب الثامن و الخمسون [۱۲۵۶] فى علاج الورم اذا جمع المدة [۱۲۵۷] ۶۵
- الباب التاسع و الخمسون [۱۲۶۲] فى علاج الدمامل ۶۵

۶۶	الباب الستون [۱۲۶۹] فی علاج حرق النار
۶۶	الباب الحادی و الستون [۱۲۸۳] فی علاج المضروبين بالسياط
۶۷	الباب الثانی و الستون [۱۲۸۹] فی علاج الحزاز و القوب
۶۷	[الباب الثالث و الستون] فی علاج البهاق و البرص
۶۸	الباب الرابع و الستون [۱۳۰۷] فی علاج الاثار العارضة بعد الدامل
۶۸	الباب الخامس و الستون [۱۳۱۲] فی علاج الجرب و الحكة
۶۹	الباب السادس و الستون [۱۳۱۹] فی علاج البثر
۶۹	الباب السابع و الستون [۱۳۲۸] فی علاج السرطان و الغدد و التی (۹۱ ظ) تكون فی المقعدة [۱۳۲۹] و الثديين [۱۳۳۰]
۷۰	الباب الثامن و الستون [۱۳۳۷] فی علاج عضه الكلب
۷۰	الباب التاسع و الستون [۱۳۴۷] فی علاج لسع العقارب
۷۰	الباب السبعون [۱۳۵۴] فی علاج لسع الافاعي
۷۱	المفردات المفسرة بمترادفاتھا
۷۵	المفردات الدوائية و الغذائية
۸۶	المفردات الطبية الواردة فی الكتاب
۸۸	الأوزان و المكايل المستخدمة فی النص
۸۸	المصادر العربية
۱۰۸	درباره مركز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

طب الفقراء والمساکین

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: طب الفقراء والمساکین/مؤلف ابن جزار قیروانی؛ دیباچه محمدمهدی اصفهانی
 مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی تهران، ۱۳۹۰
 مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص
 فروست: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی تهران؛ ۱۷
 وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)
 یادداشت: چاپ اول
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۰۳۲۷۲

پیشگفتار

مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی (ایستاک) [۱] رسماً در سال ۱۹۹۱ افتتاح شد.

مهم‌ترین اهداف این مؤسسه عبارت است از:

تشخیص دادن و روشن گردانیدن و استوار ساختن مسائل علمی و معرفتی که مسلمانان در این روزگار با آن روبرو هستند؛ آماده ساختن پاسخی اسلامی به کوششهای معنوی و فرهنگی دنیای جدید و مکتبهای گوناگون فکری و دینی و عقیدتی؛ تبیین فلسفه‌ای اسلامی درباره آموزش و پرورش، شامل تعریف و اغراض و اهداف آموزش و پرورش اسلامی برای صورت‌بندی فلسفه‌ای اسلامی برای علم؛ تحقیق درباره معنی و فلسفه هنر و معماری اسلامی و آماده ساختن وسائل راهنمایی برای اسلامی ساختن هنرها و آموزشهای هنری؛ منتشر کردن نتیجه پژوهشها و مطالعات گاه‌به‌گاه برای پخش آنها در کشورهای اسلامی؛ تأسیس کتابخانه‌ای عالی شامل آثار سنتهای دینی و معنوی تمدنهای اسلامی و مغرب‌زمین همچون وسیله‌ای برای تحقق اغراض و اهداف یادشده. بخش مهمی از اهداف یادشده تاکنون در مرحله‌های گوناگون آن به انجام رسیده است.

مؤسسه هم‌اکنون فعالیت خود را به‌عنوان یک نهاد بین‌المللی آموزش عالی، که در آن دانشمندان و دانشجویان به پژوهش و مطالعه در الهیات و فلسفه و علوم ما بعد الطبیعه و علوم محضه اسلامی و تمدن و زبانها و بررسی تطبیقی اندیشه‌ها و مذاهب اشتغال دارند، آغاز کرده است و کتابخانه معتبری را که نشان‌دهنده رشته‌های مربوط به اغراض و اهداف مؤسسه است فراهم آورده است.

طب الفقراء والمساکین، المقدمة، ص: ۶

برای اینکه از گذشته درس بگیریم و بتوانیم خود را از نظر روحی و فکری برای آینده مجهز کنیم باید به آثار بزرگان اندیشه‌های دینی و فکری اسلام، که بر پایه‌های مقدس قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) نهاده شده، باز گردیم. برای این منظور یکی از وسایل اصلی برای رسیدن به اغراض و اهداف مؤسسه نشر آثار عمده دانشمندان مسلمان نامدار گذشته است همراه با تحقیق انتقادی متون آن آثار تا بتوان چهره‌های درخشانی را که نماینده اندیشه و سنتهای اسلامی گذشته‌اند به نسلهای حاضر و آینده معرفی کرد. در دسترس نهادن چنین منابعی اساس ترقی و تعالی زندگی مادی و معنوی امت مسلمان را فراهم می‌آورد.

از جمله کوششهای ما برای رسیدن به این منظور، مؤسسه مجموعه انتشاراتی را با عنوان «اندیشه اسلامی» [۲] بنیان نهاده است که به ترجمه و بررسی‌های انتقادی متون اسلامی در موضوعات کلام و فلسفه و علوم ما بعد الطبیعه و علوم محضه اسلامی اختصاص دارد.

این مجموعه تحت نظارت و اشراف من با همکاری مدبرانه پروفیسور مهدی محقق، استاد ممتاز فلسفه اسلامی در مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی، قرار دارد.

ما بسیار شادمانیم که به آگاهی خوانندگان ارجمند برسانیم که تاکنون شش مجلد از این مجموعه منتشر شده است و کتاب حاضر یعنی طب الفقراء و المساکین هفتمین مجلد از این مجموعه است.

از خداوند تبارک و تعالی طلب توفیق در این کار خطیر می‌کنیم و از دانشمندان و اسلام‌شناسان درخواست یاری در این امر مهم و ارزنده داریم.

پروفیسور دکتر سید محمد نقیب العطاس

مؤسس و مدیر و صاحب کرسی غزالی در مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی (ایستاک)

طب الفقراء و المساکین، المقدمة، ص: ۷

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز بی‌نام تو نامه کی کنم باز

کتاب حاضر رساله دکتری خانم دکتر وجیهه آل طعمه است که در دانشگاه غرناطه از بلاد اسپانیا با استفاده از بورس تحصیلی مؤسسه «التقدم العلمي» کویت تحریر گردیده است. کتاب طب الفقراء، چنانکه از نام آن برمی‌آید، برای درویشان و مسکینان، که به علت عدم استطاعت مالی نمی‌توانند دسترسی به پزشک و داروهای دشواریاب پیدا کنند، تألیف شده است. مؤلف پیش از این کتابی در طب تحت عنوان زاد المسافر تألیف کرده که به قول خود او خبر آن در شهرها پراکنده گردیده و حکیمان اثر آن را نیکو شمرده‌اند ولی کتاب حاضر را تألیف کرده و در آن داروهایی را معرفی کرده است که با سهولت و آسانی و با مؤونت کم در اختیار تهی‌دستان و فقیران قرار می‌گیرد.

این توجه و عنایت او به فقیران و مسکینان براساس سنت دیرین پزشکان بوده که صناعت شریف پزشکی را در خدمت همه خلق قرار دهند و حتی جانب فقیران و تهی‌دستان را بیشتر رعایت کنند، چنانکه بقراط دعوت شاهان را با هدیه‌های فراوان نمی‌پذیرفت ولی فقیران روستاهای آتن را به رایگان درمان می‌کرد و یا همچون رازی که الطب الملوکی را برای والی طبرستان نوشت و من لا یحضره الطیب را هم برای کسانی نوشت که توان رجوع به پزشک را ندارند، از این روی بود که این کتاب رازی را طب الفقراء نیز می‌گفتند.

در این سرآغاز مناسب است شرح حالی اجمالی از نویسنده کتاب، یعنی ابن جزار قیروانی یاد شود تا فارسی زبانان که نمی‌توانند از مقدمه مصحح کتاب بهره‌مند شوند آگاهی مختصر از مولف و شخصیت علمی و مقام والای او در فن پزشکی به دست آورند.

طب الفقراء و المساکین، المقدمة، ص: ۸

ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد جزار در حدود سال ۲۸۵ هجری مطابق با ۸۹۸ میلادی در قیروان از بلاد تونس در خانواده‌ای که به فن پزشکی اشتغال داشتند به دنیا آمد. او پزشکی را از پدر و عم و پزشکان همزمان خود همچون اسحق بن سلیمان آموخت. زادگاه او، قیروان، در آن زمان مرکز مهمی از علم و ادب به شمار می‌آمد، خاصه که ابراهیم دوم از دودمان بنی‌الاعلب در شهر رقاده نزدیک قیروان بیت‌الحکمه‌ای به تقلید از بیت‌الحکمه مأمون خلیفه عباسی تأسیس کرده و در آنجا کتابهای نفیس و آلات و ابزار رصدی را گرد آورده بود که مورد استفاده دانشمندان قرار می‌گرفت.

ارباب تراجم ابن جزار را به داشتن حافظه‌ای قوی و اطلاع کامل بر پزشکی و خوش فهمی ستوده‌اند و گفته‌اند که او در دهلیز خانه

خود محلی را برای بیماران معین ساخته و در همان جا بخشی را اختصاص به داروخانه داده بود که غلام او «رشیق» داروها و معجون‌ها و مرهم‌ها را برای بیماران آماده می‌ساخت و چون از مال و مکتب فراوان برخوردار بود بیشتر داروها را به رایگان بین فقیران و مسکینان توزیع می‌کرد. او خود را از ارباب زر و زور دور می‌داشت و در مواقع فراغ به عبادت می‌پرداخت، از همین جهت است که قاضی صاعد اندلسی، در کتاب طبقات الامم او را با صفاتی همچون «حسن المذهب»، «فاضل السیره»، «صائنا للنفس» و «معتصما عن الملوک» ستوده و مالکی، در ریاض النفوس، او را متمایل به مذهب تشیع و مخالف اهل سنت یاد کرده است. و اینکه او کتابی در تاریخ دولت شیعی در آفریقا تألیف کرده و با برخی از افراد خاندان خلفای فاطمی مصر در ارتباط بوده این نظر را تأیید می‌کند و شاید همین امر موجب شده است که اصحاب طبقات و ارباب تراجم عنایتی به شرح احوال و ضبط آثار او نورزیده‌اند. باوجود این، آثار او از شهرت بسیار برخوردار گشته چنانکه کشاجم، شاعر مشهور، که دیداری هم از آفریقا نداشته، کتاب معروف او زاد المسافر را چنین ستوده است:

أبا جعفر أبقیة حیة و میتا مفاخر فی ظهر الزمان عظاما
رایت علی زاد المسافر عندنا من الناظرین العارفين زحاما

ابن جزّار متجاوز از هشتاد سال عمر کرد و، به نقل ابن العذاری مراکشی، در کتاب المغرب، در سال ۳۶۹ از دنیا رفت. از شاگردان او ابو حفص ابن بریق اندلسی است که در قیروان نزد او پزشکی را آموخت و سپس کتاب او زاد المسافر را به اندلس آورد و گروهی از پزشکان

طب الفقراء و المساکین، المقدمة، ص: ۹

مسلمان و یهودی و مسیحی، از جمله ابن جلجل صاحب کتاب طبقات الاطباء، از آن استفاده کردند و در نتیجه، مقدمات ترجمه آن به زبان عبری به وسیله ابن تبون و به زبان لاتینی به وسیله قسطنطین افریقی فراهم گردید. از کتابهای مهم دیگر ابن جزّار یکی کتاب الاعتماد فی الادویة المفردة است که به وسیله کشیش اسپانیایی اصطقان سرقسطی به زبان لاتینی ترجمه شده، و دیگر کتاب سیاسة الصبیان و تدبیرهم، که در پزشکی اطفال است و به وسیله محمد حبیب الهیلة تصحیح و در سال ۱۹۶۸ در تونس طبع گردیده، و نیز کتاب المعدة و امراضها و مداواتها که به وسیله سلمان قطابه تصحیح و در سال ۱۹۸۰ در بغداد چاپ و منتشر گشته است. کتاب الاعتماد ابن جزّار مورد استفاده بسیاری از داروشناسان و پزشکان پس از او، از جمله ابن بیطار در کتاب الجامع لمفردات الادویة و زهراوی در کتاب التصریف لمن عجز عن التالیف، بوده است.

او گذشته از طب و داروشناسی به مسائل تاریخی و فن تاریخ عنایت و توجه داشته و کتابهایی در این زمینه تألیف کرده است؛ از جمله: التعریف بصحیح التاريخ، که در آن از دانشمندان زمان خود و احوال آنان یاد کرده، که مورد استفاده دانشمندان همچون یاقوت حموی در معجم البلدان قرار گرفته است، و دیگر تاریخ الدولة که در آن از تاریخ دولت فاطمیان مصر از ظهور عبید الله المهدی و انتشار دعوت او در آفریقا و سقوط دولت بنی الاغلب یاد کرده، که مورد استفاده دانشمندان همچون مقریزی در اتعاض الحنفاء باخبار الخلفاء قرار گرفته است، و نیز عجائب البلدان که در جغرافیای شهرهاست، که ابن بیطار در ذیل ماده «زمرد» از آن نقل قول کرده و کتاب الاحجار او که تیفاشی در کتاب ازهار الافکار فی جواهر الاحجار از آن بهره فراوان برده است.

حسن حسنی عبد الوهّاب در ورقات عن الحضارة العربیة بافریقیة التونسیة، که در سال ۱۹۶۴ در مکتبه المنار تونس چاپ شده، سی و هفت کتاب و رساله از ابن جزّار یاد می‌کند و اطلاعات فراوانی به خوانندگان تقدیم می‌دارد. و نیز محمد حسن نوفلیه در مقاله خود تحت عنوان «ابن الجزّار القیروانی»، که در مجله آفاق الثقافة و التراث (چاپ دبی، مرکز جمعة الماجد، شوال ۱۴۱۴/ مارس ۱۹۹۴) منتشر شده سی و یک کتاب از او برمی‌شمارد. این دو گفتار برای خوانندگان عربی زبان بسیار سودمند است؛ چنانکه

فارسی‌زبانان می‌توانند از مقاله «ابن جرّار» که در مجلد سوم دائرة المعارف بزرگ اسلامی، صفحه ۲۲۷، آمده بهره علمی بگیرند. در پایان بر خود لازم می‌داند از مدیر محترم دفتر نشر میراث مکتوب، آقای اکبر ایرانی، که طب الفقراء و المساكين، المقدمة، ص: ۱۰

نشر این کتاب از طریق آن دفتر به مؤسسه پیشنهاد گردید و در طی مراحل چاپ نمونه‌خوانی شد، سپاسگزاری کند. امید است که این کتاب برای اهل علم عموماً و دانشجویان تاریخ طب اسلامی خصوصاً سودمند واقع شود- بعون الله تعالی و توفیقه. مهدی محقق مدیر مؤسسه مطالعات اسلامی ۱۴ مرداد ۱۳۷۵ هجری شمسی طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱

تمهید

تقول الفكرة الشائعة التي تتكرر على الدوام ان المسلمين لم يكونوا مبدعين في العلوم و الفنون و الثقافة.

و ربما كان هذا صحيحا في العهد المبكر للاسلام حيث كان هدف المسلمين الرئيسي هو نشر دعوتهم و تثبيت عقيدتهم. كان اهتمامهم في البدء ينصب على تعاليم القرآن و حفظه، كذلك استيعاب شريعة الباري عزّ و جلّ و سننه و ايضا كلام رسوله صلى الله عليه و آله.

بعد امتزاجهم بالامم الاخرى نتيجة للفتوحات التي قاموا بها اصبحوا يوجهون عنايتهم الى فروع العلم الاخرى يدفعهم لذلك ان الله تعالى يأمرهم في القرآن الكريم بطلب العلم: *اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ [۳]* و احاديث الرسول محمد صلى الله عليه و آله ايضا فقد كان الرسول يدعو الى طلب العلم على الدوام و الرحلة اليه ان كان شرقا او كان غربا، فهو القائل: «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة». و احاديث اخرى غيرها.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲

كان السفر في طلب العلم من اساسيات العلوم الاسلامية؛ و كلمة «العلم» تعني لهم كل العلوم الدينية و الدنيوية بلا استثناء، أي كل علم ينفع البشر في جميع مراحل الحياة.

و التالي فقد كانت حصيلة هذه الجهود ان شيد المسلمون صرحا حضاريا زاهرا كان العامل الاول لبناء حضارة الغرب و تقدمه العلمي في كل مجالات الحياة. و لا يمكن انكار وجود «التراث الاسلامي»؛ و كلما راجعناه خطر ببالنا سؤال ملح هو الى أي مدى و في أي جانب كان المسلمون ناقلين للعلوم اكثر منهم مبدعين؟ و هنا لا يمكننا الحكم الا بعد التدقيق و الدراسة و التمحيص الوافي.

كانت هنالك حضارات مهمة سابقة مثل الحضارة الهندية و الفارسية و الاغريقية و الهيلينية و الرومانية و غيرها حفظ المسلمون الكثير منها عن طريق ترجمه تراثها الى اللغة العربية. و عن العربية ترجمت هذه الاعمال ترجمات عديدة و مختلفة الى اللاتينية و العبرية بشكل رئيسي، و هكذا انتقلت الى الغرب حيث عرف جزءا كبيرا من اعمال علماء و فلاسفه كان خافيا عليه و من امثال هؤلاء الاعلام: افلاطون، و ارسطو طاليس و ديوسقوريدس، و ابو قراط، و جالينوس، و آخرون غيرهم.

و من غير الضروري الاشارة الى الدور الرئيسي الذي لعبته مراكز الترجمة مثل بلاط الفونسو العاشر العالم و مدرسة المترجمين في طليطلة.

لكن من الضروري الاضافة ان الثقافة العربية الاسلامية لم تقتصر على حفظ الثقافات القديمة و انما طورت و جدت فروعاً كثيرة في المعرفة الى صيغ افضل من السابق و خلقت، و نأكد على هذا، ثقافة علمية مدهشة ما تزال آثارها شاخصة.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۳

و كان ابن الجزار واحدا من الاطباء المسلمين الذين قاموا بهذه المهمة بصورة غير مباشرة، فقد نقل في كتبه مقولات القدماء كالذين

ذكرناهم و اشبعها من تجاربه الشخصية.

و يتجلى ذلك فى جميع مؤلفاته التى تركها، و منها هذا العمل العلمى الذى قدمته كرسالة دكتوراه فى جامعة غرناطة فى اسبانيا. و عمله هذا المسمى «طب الفقراء و المساكين» ما هو الا اختصار لكتابه الواسع الانتشار «زاد المسافر و قوت الحاضر». فهو يشير الى ذلك فى مقدمة كتابه هذا، و فى نهاية نسخة الاسكوريال الخطية لكتابنا هنالك مقاطع مختارة من زاد المسافر ختمها الناسخ بجملة «تمت الكتب من زاد المسافر».

و اختيارى لهذا الطيب و هذا الكتاب اعتقادا منى اننا مكلفون جميعا بالمساهمة فى نشر التراث الانسانى الذى تركه علماء المسلمين لانهم قاموا بواجبهم، و ليس، تطوعا لخدمة الانسانية فى الحفاظ على جوهر العلم و توظيفه لصالح الناس و انقاذهم من التخلف و الجهل و المرض.

و لقد اردت ان يكون عملى هذا فى الاندلس بالذات ذا مغزى، فقد كان فى نية ابن الجزار السفر الى الاندلس الا ان الموت اختطفه قبل تحقيق امنيته و لكن كتبه استطاعت ان تتجاوز الحدود و تحقق رغبته.

كتابنا مؤلف من سبعين بابا تضمنت كيفية مداواة الفقراء و اصحاب المسكنة، و هو يشكل جزءا اضافيا من الكتاب الكبير. صيغة «طب او فى طب الفقراء و المساكين» و التى غالبا ما تذكر هكذا، تبدو انها احدى التفسيرات المعروفة التى ترافق اسماء المؤلفات او حتى تحل محلها، و هى كثيرا ما تخالف السجع المعتاد فى آلاف الاسماء.

كتابنا هذا له اهمية خاصة لاسباب عدة؛ فهو لم يفقد كما اعتقد اكثر من

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٤

مؤرخ: ه، ر، ادريس فى الطبعة الثانية لدائرة المعارف الاسلامية حيث يأسف لذلك؛ بالاضافة فان احدى النسخ و التى اخترتها كأصل للعمل هى نسخة موريسكية كتبها احد الموريسكيين، و هو ابو نصر بن سعيد الزرخج عام ٩٠٧ هـ / ١٥٠١ م، للحفاظ على تراثه من الضياع.

لم استطع معرفة هذا الناسخ و لكن كونه موريسكيا استنتجته من استخدامه مفردات اسبانية لشرح المفردات الغير معروفة لدى الاندلسيين ليتسهل معرفتها على الذين يأتون بعد ذلك. و هذه المفردات ساوضحها فى قائمة ألحقها بالنص.

هذا من جانب، و من جانب آخر ان المخطوطة الموريسكية تتميز عن اخواتها كونها مكتوبة باللهجة الاندلسية فى كثير من الاحيان، بل و نجد كلماتها تكتب كما تلفظ و هذا يتكرر فى كل المخطوطة.

و يتأكد لنا من ذلك أن اللغة العربية باتت تلفظ انفاسها الاخيرة و بات المجتمع الاندلسى يدوب فى داخل التغيير الجديد الذى ظهر فى اسبانيا الحديثه، و فى ظل القوانين الصارمة التى صدرت بحقهم مع مطاردة محاكم التفتيش و مصادرة اموالهم و حرقهم احياء.

بل و استهانوا بالعلم كذلك فحرقوا الكتب الى جنب أولئك الناس حيث اخذتهم نشوة النصر و الظفر. و لم تصدر هذه الافعال الا من أولئك الذين وصفوا انفسهم برجال الدين و حماة الانسانية؛ فقد التهمت النار الموقدة فى ميدان باب الرمله بغرناطة آلاف المخطوطات؛ و هذا ما اشار اليه كل من سيمونيت و ايده فى ذلك خوليان ريبيرا بين مدافع عن العمل او مؤيد الى ذلك بشكل غير مباشر.

لقد احرقت هذه الكتب بامر الكاردينال خيمينث.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥

و استطاع الموريسكيون بعدها ان يكتبوا مدوناتهم التاريخية و قصصهم و اخبارهم باقلام رصاصية، حيث وجدت فى الساكرا مونته و هى مادة لدراسات مهمة؛ و حينما اكتشفت فى وقت مبكر، لجأ هؤلاء الى الكتابة السريه و التى تعرف اليوم بالا لخمياضية فكتبوا الاسبانية بحروف عربية حفاظا على القديم و نهلا من الجديد.

و النسخة الموريسكية لكتابتنا استطاعت ان تصل الينا على هذه الصورة لحسن حفظها و لم تنتقل الى الشكل الالخمياى. يتألف عملى اساسا من تقديم طبعه محققة لهذا الكتاب، اعتمدت فيه نسخة الاسكوريال الموريسكية (أ) أصلا للعمل، و استعنت بنسخ اخرى؛ فواجده مشرقية محفوظة فى مكتبة المتحف العراقى ببغداد (ب)، و اخرى من المكتبة الوطنية بباريس (س) و خطها مغربى، و الاخيرة ايضا مغربية الخط محفوظة فى مكتبة جامعه كامبردج (ك). و كم تمنيت لو حصلت على كل نسخ الكتاب، و التى سأحدث عنها لاحقا، لانها ضرورية لطبعه محققة كاملة، ان كانت هناك طبعات كاملة، و لكن ظروفنا خارجة عن ارادتي حالت دون ذلك. ان مقارنة النسخ الاربعة فيما بينها اظهرت اختلافا واضحا و هذا ما سنلمسه عند متابعتنا للعمل. هنالك مقدمة موجزة عن ابن الجزار: حياته و أعماله، تسبق النص، و فيها حاولت اعطاء لمحة مكثفة عنه و عن كل أعماله التى ذكرها من ترجم له.

كما و قد وضعت معجما للمصطلحات الطبية و النباتية و الدوائية المتضمنة فى النص، مع بليو جرافية للمصادر التى استفدت منها. اريد هنا التعبير عن تقديرى للدكتور دون خوسيه ماريا فورنياس بستيرو، طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦ و الدكتور دون خوسيه لويس بالبرده من جامعه غرناطة اللذان أشرفا على العمل. و ايضا اقدم خالص شكرى و امتنانى لمؤسسة التقدم العلمى فى الكويت لمساعدتها لى بمنحة مالية مكنتنى من إكمال عملى. و انى لارجو أن يجد عملى هذا قبولا لدى القارئ، و أن أكون قد قمت بجزء من واجبى تجاه تراثنا الذى نأمل من صميم قلوبنا ان يكون حافظا لبعث أمتنا من جديد. و ما التوفيق الا من عند الله و جيهة آل طعمه دمشق ١٠ / ٢ / ١٩٩٣ طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧

المقدمة

اشاره

كانت القيروان منذ ان فتحها القائد العربى المسلم عقبه بن نافع الفهرى احدى اهم المراكز العلمية و الثقافية فى العالم الاسلامى لموقعها الجغرافى و الاستراتيجى، فهى محطة لكل القوافل المتنقلة بين الشرق و الغرب. كما و برزت فيها شخصيات كبيرة. لقد تعلم الكثير من طلاب العلم و الباحثين فى ظل مسجدها الجامع، و كانت قاعدة لتبادل الكتب و الاتصال بين المفكرين من مختلف البلدان.

ان خصائص الفكر الاسلامى فى شمال افريقية و الاختلافات المذهبية اكسبتها طابعا خاصا مميّزا عن المدن الاخرى فى شمال افريقية. كل هذا و عوامل اخرى عديدة جعلت من هذه المدينة الافريقية مركزا مهما و من الدرجة الاولى.[٤]

ليس غريبا، اذن، ان تظهر فى هذه المدينة الثقافية، حيث النفوس متعطشه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨

للعلم، مدرسة طبية[٥] بكل معنى الكلمة خرجت احدهم الاطباء فى شمال افريقية، الا و هو الطبيب و المؤرخ و الاديب ابو جعفر ابن الجزار[٦].

طبيب اتقن مهنته بصورة جعلت من احبه مدحه و اعماله و من حقد عليه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۹

جاء الشهرة التي حصل عليها يلصق به ما ليس فيه؛ ان صدى علمه و ذكاه ظاهر في كتب لاحقة مثل الجامع لمفردات الادوية و الاغذية لابن البيطار و الجامع للغافقى و غيرهم.

لقد كان ابن الجزار في علمه و مؤلفاته كالمتمنى ان صح التعبير مالى الدنيا و شاغل الناس حتى اصبح الناس بين محب له يظهر ما فى مؤلفاته و سيرته من محاسن و رقة، و منهم من حجب عن علمه و تتبع سيرته و ربما الصق به التهم و التقط العيوب ليغض من شهرته و يقلل من اهميته.

و لكننا إجمالاً نستطيع القول انه كان الاول فى مهنته فى ذلك العصر، و برهان هذا الترجمات الكثيرة لكتبه الى اللاتينية و العبرية، و كان اسمه معروفا لدى المتخصصين فى مضماره من الاروبيين و لكن ببعض التحريف، من

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۰

هذه التسميات: [۷]

,Ybnzizar, Abencali, Hammecubin sibrafín, aburafar, . Ahinhale ybneyzar

۱- حياة ابن الجزار

هو ابو جعفر احمد بن ابراهيم بن أبى خالد بن الجزار. طبيب و ابن طبيب اذ كان والده كحالا، و كذلك عمه ابو بكر كان طبيبا. ولد فى القيروان و لكن تاريخ ولادته ليس معروفا، فالمؤرخون لم يذكروه، و لكن العالم التونسى المعاصر حسن حسنى عبد الوهاب، الاندلسى الاصل، يحدد ولادته فى عام ۲۵۸ هـ / ۸۷۱ م؛ و هذا التاريخ ليس معقولا باية صورة من الصور: فاذا كان تاريخ وفاته، كما سنشير فيما بعد، هو حوالى عام ۳۶۹ هـ / ۹۷۹ م، و يذكر البيوغرافيون انه مات عن عمر ناهز الثمانين فيتضح لنا ان تاريخ عبد الوهاب يبتعد كثيرا عن الصحة.

الاختلاف فى وجهات النظر التى اشرنا اليها فى التمهيد تقفز امام اعيننا لدى مراجعتنا للمصادر التى ترجمت لابن الجزار، فتساءل: لماذا هذا الاختلاف الواضح فى تقيمه؟ هل كان ابن الجزار فعلا عالما نبيلاً معروفاً و زاهداً بارزاً و لهذا كان محل حسد الكثير و ضحية لحقد العامة؟ هل كان على العكس شخصية سياسية اثارت لدى بعض المؤرخين الازدراء لسيرها فى هذا المضمار الصعب؟ يذكر ابن جلجل فى كتابه طبقات الاطباء [۸]، و ربما هو اكثر المصادر صدقا، ان ابن الجزار كان قيروانى الدار، مسلم النحلة، طبيب و ابن طبيب

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۱

و عمه ابو بكر ايضا [۹].

كان والده و عمه من تلاميذ الطبيب المشهور اسحاق بن عمران [۱۰]، الذى هاجر من بغداد الى القيروان، و بدوره كان ابن الجزار تلميذا لدى مهاجر آخر و هو المصرى اسحاق بن سليمان [۱۱].

و يذكر ابن جلجل ان ابن الجزار كان: «من اهل الحفظ و التطلع و الدراسة للطب و سائر العلوم». كذلك يصف نمط حياته فى عبارة جوهريه: «و كان قد اخذ بنفسه مأخذا عجيبا فى سمته و هديه و قعوده».

و يخبرنا ايضا ان ابن الجزار سار على هذا الاسلوب طوال حياته بدون ان تعرف له زلة، و كان وقورا و رزينا كما شهد له معاصروه القيروانيون. كان يشغل وقته فى قراءة الكتب الطبية كانت ام ادبية و يعالج المرضى و يشرف على تركيب الادوية.

ولأن البيئة التي عاش فيها زرعت فيه الاخلاق الاسلاميه الصحيحه، فلم تؤثر فيه الثروه والشهره التي حصل عليها وبقى متواضعا و بسيطا، محترما و ورعا، و مجاملا اجتماعيا: فقد كان يشهد الاعراس و الجنائز، و لكنه كان يتجنب ان يأكل فيها شيئا، ربما كانت هذه عادة له او عهدا اتخذه على نفسه و اصبح فيما بعد صفة ملازمه له طوال حياته.

كان يعمل بجد طوال العام لكنه يذهب فى الصيف الى الشاطئ ليقضى فترة نقاهة و استحمام؛ و كان مكانه المحبب هو شاطئ المونستير، و كانت هناك رابطة يقيم فيها حتى انقضاء فصل الصيف و يلتقى باخوان له من الزهاد و المتصوفه،

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢

و يعود بعدها الى متابعة عمله بنشاط و حيوية دائمتين.

لم يكن يتردد على بيت احد من رجال الدولة و لا حتى الملك، لكنه كان يذهب فقط كل يوم جمعة لزيارة ابي طالب بن عبيد الله المهدي [١٢] الذي تربطه به صداقة قديمة.

يلخص ياقوت الحموي هذا المسلك فى عبارة واحدة [١٣]: «كان صائنا لنفسه، منقبضا عن الملوک». و على هذا اتفق الذين ترجموا له بامانه، و قد روى بعضهم حادثة تؤكد هذا المسلك: فقد بعث وزير فاطمي بكتاب شكر اليه معربا فيه عن امتنانه لمعالجته ابنه المريض، و قد ارفقه بهديه نقدية و كسوة، فأخذ ابن الجزار الكتاب و اجاب شاكرا و امتنع عن اخذ المال و الكسوة.

و ايضا ذكر البيوغرافيون انه لم يقبض ابدا من مرضاه قيمة العلاج و الدواء بنفسه، فقد اعد صيدلية جوار داره و اجلس فيها شابا قيروانيا اسمه رشيق لا عطاء المرضى دواءهم الذى يصفه الطبيب و يستلم منهم ثمنه.

و لم يكن يتقاضى من الفقراء شيئا و كان يستقبلهم و يساعدهم دائما. و هذه الميزة المهمة فيه و تأليفه لكتاب فى الطب للفقراء يكشفان لنا وجهها اجتماعيا حميدا لطيبنا الكبير.

و كما نظن فان تألفه لم يخفت لانه ترك بعد وفاته ثروة كبيرة، اذ وجد انه قد ترك اربع و عشرين ألف دينار ذهب، و ثروة اخرى هى بدون شك اغلى من الاولى و هى خمس و عشرون قنطارا من الكتب فى الطب و علوم اخرى.

قلنا سابقا ان هناك من ذكره بسوء، و نحن نشك بصدق تلك

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣

الاقاويل [١٤]؛ احدى هذه الروايات هى: «ان المنصور العبيدى اعتل عله شديدة لانه لما وصل الى المنصورية أراد دخول الحمام، ينهائه طبيبه اسحاق بن سليمان الاسرائيلى عن ذلك، فلم يقبل منه، و دخل الحمام، ففنت الحرارة الغريزية منه، و لازمه السهر، فاقبل اسحاق يعالج المرض، و السهر باق بحاله، فاشتد ذلك على المنصور، فقال لبعض الخدم: أما فى القيروان طيب غير اسحاق يخلصنى من هذا الامر؟ قال: هاهنا شاب قد نشأ الآن اسمه ابراهيم، فأمر باحضاره، و شكا اليه ما يجده من السهر، فجمع له أشياء منومة، و جعلت فى قنينة على النار و كلفه شمهها، فلما ادمن شمهها نام.

و خرج ابراهيم و هو مسرور بما فعل، و بقى المنصور نائما، فجاء اسحاق فطلب الدخول عليه، فقيل: هو نائم، فقال: ان كان صنع له شىء ينام منه فقد مات، فدخلوا عليه فوجدوه ميتا، فدفن فى قصره، و اردوا قتل ابراهيم، فقال اسحاق: ما له ذنب، انما داواه بما ذكره الاطباء، غير انه جهل اصل المرض، و ما عرفتموه، و ذلك اننى كنت فى معالجته انظر فى تقوية الحرارة الغريزية، و بها يكون النوم، فلما عولج بالاشياء المطفئة لها علمت انه قد مات. [١٥]

و يذهب الدكتور سلمان قطابه، محقق كتاب المعدة، الى أن الحكاية السابقة غير صحيحة [١٦] و يرفض تصديقها معتمدا على حقائق طبيه و تاريخية أولا و الى دوافع سايكولوجيه ثانيا، و هى الحسد المهني لابن الجزار.

و أخيرا سنشير الى حكاية اخرى و هى ذات اتجاه قريب من الاولى: روى

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤

المالكي في رياض النفوس عند ترجمته لابي بكر يحيى المهورى ما جرى بينه وبين ابن الجزار [۱۷].

قال الشيخ أبو الحسن: ومرض مرضه شديده أشفى فيها على الموت. قال:

فأريناه لابن الجزار الطيب- و كان ابن الجزار على خلاف السنه- فلما رآه قال:

ليس يغلق الخمسه أبدا، و هو ميت، فلما رجح الرسول من عنده قال له المؤدب:

ما قال لك ابن الجزار؟ قال: فسكت الرسول: فقال له: أقال لك انى أموت من هذه العلّه؟ فقال له: يا مؤدب لا تسأل عن هذا. قال:

فقال لهم: اشترؤا لى لحم بقريا و باذنجانا و قرعا و اعملوا لى سكباجا محكما، و اشترؤا لى خبزنا نقيا، فعملوا له ذلك، ثم أكل الجميع

مع الخبز، ثم قال لهم: دثرونى، فدثروه، فغرق عرقا عظيما، فلما كان بعد العصر أفاق من غمرته و وجد الراحة فقال لهم: أعطونى قرقى

و عصاى، فأعطوه ذلك. فمضى الى دار ابن الجزار. فقال لى أبى: فأخبرنى بعض من كان جالسا عنده. قال: بينما نحن جلوس معه

تلك العشيّه حتى سمع حسّ قرق، قال: فوثب ابن الجزار و قال: هذا حسّ قرق الهوارى و طلع الدرج و ردّ الباب على نفسه و وقف

خلف الباب حتى طلع الهوارى فقال: أين هذا الجزار ابن الجزار الذى يقطع فى حكم الله عزّ و جلّ و يقطع علىّ بالموت؟ و حقّ هذه

القبلة لو وجدته جالسا لجعلت عصاى هذه بين أذنيه، قولوا له يا كذاب هذا أنا صحيح سوى، بهذه العصا أحارب الدجال، ثم مضى.

و يشك الدكتور قطابه أيضا بصحة هذه الحكايه، و من بين أسباب عديده [۱۸]، يعتقد أن ابن الجزار كان شيعيا و لهذا لم يكن يحبه

المالكيون، و أهملوه. و لهذا علينا الاهتمام بمصادر اكثر موضوعيه، خاصة طبقات ابن جليل الذى أعطى فى

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۵

ابن الجزار رأيا منصفا و بعيدا عن كل التأثيرات المذهبيه.

تذكر المصادر أن ابن الجزار لم يستطع تحقيق رغبته فى الذهاب الى الاندلس، و لهذا فان خبر مقتله فى الاندلس بفضاعه غير

صحيحة [۱۹].

و الحقيقه أن كتبه هى التى رحلت بدلا منه الى الاراضى الاندلسيه و عرفت هناك و منها انتقلت الى كل العالم المتطلع الى العلم فى

ذلك الوقت.

توفى طبيينا عن عمر ناهز الثمانين، و لكن ليست لدينا معلومات و ثيقه حول تاريخ وفاته بالضبط.

و قد وضع الدكتور قطابه الاحتمالات العديده لتاريخ وفاته، و التى ذكرت فى المصادر التى ترجمت لابن الجزار، فى جدول مع

احتمالات تاريخ ولادته [۲۰].

و أرجح فرضيه أو احتمال هو وفقا لابن عذارى فى كتابه البيان [۲۱]: و هو أن وفاته كانت فى عام ۳۶۹ هـ / ۹۷۹ م.

أما ابن جليل، و هو أقدم مصدر و أكثرهم صحة فيذكر فى طبقاته التى كتبها عام ۳۷۷ هـ / ۹۸۷ م أن ابن الجزار كان حينها متوفيا.

و يميل سزكين الى ترجيح عام ۳۶۹ هـ / ۹۷۹ م، و لو أن أولمان (ullmann) و ه. ر. إدريس ذكرا عام ۴۹۵ هـ / ۱۰۰۴ م كتاريخ لوفاته.

و مهما كانت المدة الحقيقه التى عاشها فاننا نؤكد على انها كانت مليئه و مفعمه بالعمل المشمر و النافع للناس فى حياته و بعدها.

رحم الله ابن الجزار حيا و ميتا.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۶

أعمال ابن الجزار:

لدينا معلومات مباشرة و غير مباشرة عن أكثر من أربعين عملا تركها لنا طبيينا. و ما حفظ منها القليل، بعضها بحاله جيدة و الاخرى

حالتها رديئه.

و لكن حركة البحث عن المخطوطات و فهرستها و هى على أشدها فى هذه الأيام و خاصة فى العالم العربى ممكن أن تخرج الى

النور أعمالاً أخرى له. وهذا سيساعد على تحديد أسماء و محتويات أعمال أخرى، و كذلك سيوضح لنا الوجه الانساني و العلمى لابن الجزار بشكل أدق.

و كما ذكرنا سابقا فان الجذور الشيعية لطيبنا كان من الممكن لها الاثر ليس فقط فى إصاق حوادث سلبية به بل كذلك فى عدم حفظ العديد من كتبه و خاصة التاريخيه منها و التى تحتوى بالتأكيد على نصوص بيوغرافية و أخبار و تفصيلات ذات طابع فاطمى شيعى. و لهذا لم تكن موضع إعجاب الشمال أفريقيين اللاحقين، حتى و إن كان الكثير من أسلافهم فى فترات مضت قد ساند هذه الحركة السياسيه الدينيه.

و فيما يلى سنعرض قائمه بأسماء الكتب وفقا للجدول الألفبائى [٢٢].

و يجب التنبيه خاصة فيما يتعلق بالأعمال المفقوده، لقد بات من المؤكد- تقريبا- أن المصادر قد خلطت أو ماثلت بين عناوين و مضامين هذه الأبواب و محتوياتها أو أجزاء من فصول كبيرة بأعمال أخرى مستقله.

و أخيرا نقدم، و بشىء من التوضيح، ملخصا لمميزات كل عمل معروف، و نشير للمصادر التى اعتمدها [٢٣]، عدا بعض الحالات التى يفصح العمل عن

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧

نفسه. كما لا نقدم تفاصيل النسخ الخطيه لها فياناتها التقنيه يعطيها بدقه سزكين و اولمان و غيرهم.

و قد خصصنا لكتاب طب الفقراء و المساكين، و هو كتابنا، بابا خاصا مستقلا.

١- كتاب إبدال العقاقير: [٢٤] احدى نسخه محفوظه فى الاسكوريال تحت الرقم ٨٩٦ / ٥. و يظهر العنوان أحيانا مختلفا و لكن المعنى واحد ما عدا الاسم الذى أعطاه د. كمال السامرائى «إعداد العقاقير». و يبدو أن هذا الكتاب أو الرسالة كان المصدر لكتاب الملك اليمانى المظفر يوسف بن عمر و هو المعتمد فى الأدوية و الأغذيه [٢٥].

٢- كتاب الأحجار: ذكره التميمى فى مرشده [٢٦]، و هو عمل مفقود أيضا.

٣- أخبار الدوله الفاطميه: [٢٧] مفقود. و فيه يتحدث عن السلالة العبيديه فمنذ بداياتها. و يذكره ابن أبى أصيبه و المقريزى فى «تعاظ الحتفاء» [٢٨]. و يذكره ه. ادريس الى جانب كتاب المغازى و التعريف و طبقات القضاء و عجائب البلدان (انظر لاحقا)، كمصادر أصليه لدراسه الدوله العبيديه و مصدرا رئيسيا لكتاب العيون و الحدائق المجهول المؤلف. كما و قد استعمله البكر و ابن حيان

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨

و المالكي و الصفدى [٢٩].

٤- كتاب فى الادهان: وفقا لمقوله أولمان [٣٠]، فهو مذكور فى مخطوطه برلينيه.

٥- رساله فى الأدوية: مفقود، و يظهر فى القائمه التى ذكرها د. سلمان قطابه [٣١].

٦- أسباب الوفاة: مفقود [٣٢].

٧- أصول الطب: كتاب مفقود. و هو مذكور فى طب المشايخ (انظر لاحقا) [٣٣].

٨- كتاب اعتماد الأدوية المفردة: [٣٤] و هو باللاتينيه: (simplicibus) (ciber fiduciaede) وفقا لترجمه اصطفان السرقسطى و نقله عنه قسطنطين الأفريقى فى كتابه [٣٥] (de gradibus)

و لقد ألفه للخليفه العبيدى القائم بأمر الله [٣٦].

و يتضمن أربع مقالات أو أبواب. و يبدو أن دوزى (Dozy) اعتقد ان المخطوطه الاسكورياليه رقم ٨٦٧ / ٤ تحتوى على جزء من هذا الكتاب.

۹- رسالة الى بعض الاخوان فى الاستهانة بالموت.[۳۷]. مفقودة.

۱۰- كتاب البغية فى الادوية المركبة:[۳۸] مفقود.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۹

۱۱- كتاب البلغة فى حفظ الصحة:[۳۹] مفقود.

۱۲- رسالة فى تحذّر/ التحذير من اخراج الدم من غير حاجة دعت الى اخراجها.

مفقود.[۴۰]

۱۳- كتاب التعريف بصحيح التاريخ: دون فيه تواريخ وفيات علماء و زمانه فقرات جميلة عنهم. و قد رتبته على نظام الحوليات. قال ياقوت الحموى:

«رأيت فى مجلدات تزيد على العشر». و ذكر ابن أبى أصيبعة و آخرون أنه تاريخ مختصر، و نقل عنه الكثير من المؤلفين أمثال الدباغ فى معالم الايمان، و القاضى عياض فى ترتيب المدارك، و ابن فرحون فى الديباج و غيرهم. و هو من بين الكتب المفقودة أيضا [۴۱].

۱۴- مقالة فى الجذام و أسبابه و علاجه: مفقودة.

و قد ترجمها قسطنطين الأفريقى الى اللاتينية[۴۲].

۱۵- مقالة فى الحمامات: مفقودة[۴۳].

۱۶- كتاب الخواص: و قد ورد ذكره، و له ترجمات لاتينية و عبرية[۴۴].

۱۷- زاد المسافر و قوت الحاضر: أكثر أعمال ابن الجزار شهرة، و هو مدين لهذا الكتاب بشهرته. ينقل محفوظ قول الدكتور أحمد بن ميلاد[۴۵]:

«أحسن و أكمل كتاب فى الطب العربى فى الفترة الأولى من تاريخ أفريقيه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۰

و عصرها الذهبى». و يتحدث بعد ذلك عن محتوياته و طريقة تأليفه.

ينظر فيما يتعلق بنسخه الخطية و ترجماته و غير ذلك محفوظ و المصادر الأخرى[۴۶]، خاصة سزكين.

نشير هنا فقط الى مقالة قديمة دج. دوغات "G. Dugat." فى مجله ۱/ ۱۸۵۳ "Journal Asiatique" ص: ۲۸۹- ۳۵۳ تحت عنوان:-

Etudes sur le traite de medicine dAbou

Dj far ahmad, intitule Zadal- Mosafir

۱۸- رسالة فى الزكام و أسبابه و علاجه:- مفقودة[۴۷]

۱۹- كتاب السموم/ السمائم: مفقود. ذكره ابن الجزار فى كتابه الاعتماد[۴۸]، و أيضا ابن البيطار فى جامعه.

۲۰- رسالة فى سياسة الصبيان و تدبيرهم: حققه و نشره الدكتور محمد الحبيب الهيلة عام ۱۹۶۸. احدى نسخه إسكوريالية[۴۹].

۲۱- كتاب طب الفقراء و المساكين: و هو موضوع بحثنا هذا.

و نسخه الخطية المعروفة هى [۵۰]: نسخة غوتا ۲۰۳۴ (۱- ۲۶ ورقة)، نسخة الاسكوريال ۸۵۷/ ۲ (۶۱- ۱۰۱ ورقة، ۹۰۷ هـ / ۱۵۰۱ م)،

بورصاهراجى ۱۱۲۶ (۱- ۵۴۸ ورقة، ۸۰۵ هـ / ۱۴۰۲ م)، كامبردج ۱۲/ ۱۰۲۱۰۲

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۱

(۱- ۲۶ ورقة، ۱۱۲۱ هـ / ۱۷۰۹ م)، باريس ۳۰۳۸ (۱- ۵۴ ورقة)، باريس ۶۸۴۴OR (ضمن مجموع، ۲۹ ورقة)، متحف بغداد ۳- ۲۱ (۱۴

ورقة، القرن الثانى عشر)، الرباط ۹۳۸ (۸۲- ۱۳۴ ورقة، ۱۱۲۸ هـ / ۱۷۱۵ م).

و قد كرّر محمد محفوظ مقولة ابن ميلاد في معجم المؤلفين التونسيين [٥١]:

«و هو يلى زاد المسافر فى الأهمية و مختصر منه: ذكر فيه الأمراض المتداولة و أسبابها و أوصافها و الأدوية النافعة الزهيدة الثمن التى يمكن للطبيب أن يعتمد عليها.»

و يستمر محفوظ فى قوله: يتميز هذا الكتاب عن زاد المسافر بنقص الوصفات و اسباب المرض كأن الكتاب مخصص للطباء و هو غرض المؤلف على ما يظهر من المقدمة. هذه ظاهرة اجتماعية فى شخص ابن الجزار لم يأت أحد بمثلا قبله تحمد و تشكر». كما و يذكر النسخ الخطية و يصنف على النسخ التى ذكرناها نسختين فى دار الكتب المصرية فى القاهرة و رقمهما ٥٠ و ١٩٥٣. و يشير الى أن الكتاب قد ترجم الى العبرية او هذا ما أكده السامرائى لكنهما لم يعطيا أية ايضاحات حول هذه الترجمة العبرية، و التى لم يذكر سزكين عنها شيئاً و لا حتى اولمان.

٢٢- كتاب طب المشايخ و حفظ صحتهم: [٥٢] و قد كرّر محفوظ [٥٣] رأى حسن حسنى عبد الوهاب حول هذا العمل: رساله تخرج فى عشرين ورقة عالج فيها الحالات التى تعترض المسنين و المعمرين و هو الفن المعروف اليوم "gerontholgie". طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٢ و أيضا ذكرنا نسخها الخطية [٥٤].

٢٣- طبقات القضاة: - مفقود. و قد استخدمه القاضى عياض على ما يبدو فى ترتيبه [٥٥].

٢٤- عجائب البلدان: و هو مفقود أيضا. و كما يبدو فهو يسمى ب «عجائب الأرض»، و ذكره ابن البيطار [٥٦].

٢٥- عجائب القضاة: مفقود. و قد ذكره سلمان قطابه فقط فى قائمته [٥٧]، و ربما اختلط الامر عليه.

٢٦- كتاب العدة لطول المدة: ذكر ابن أبى أصيبعة أنه أكثر الاعمال التى رآها تفصيلا [٥٨]، و ذكره أيضا ابن بختيشوع فى كتابه «تشریح العين» [٥٩]. و هو اليوم يعدّ مفقودا.

٢٧- كتاب العطر: أورده كمال السامرائى فقط فى قائمته [٦٠] و قال أن المؤلف قد ذكره فى كتابه طب المشايخ. و هو مفقود.

٢٨- كتاب فى الفرق (التفريق) بين العلل التى تشتهب أسبابها و تختلف أعراضها: كان فى حكم المفقود [٦١] و لكن فى نشرة لمعهد المخطوطات العربية [٦٢] الجديد ورد خبر مفاده أن الدكتور رمزيه الأطرقيجى تعمل على نسخة عراقية لهذا طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٣

الكتاب مع اختلاف بسيط فى عنوانه [٦٣].

٢٩- كتاب الفصول فى سائر العلوم و البلاغات: مفقود. و هو كتاب أدبى فيه أخبار و مختارات لمعاصرى ابن الجزار [٦٤].

٣٠- كتاب فى فنون الطب و العطر: أورد كل من سزكين و سلمان قطابه و كمال السامرائى معلومات عن نسخة الخطية [٦٥].

٣١- قوت المقيم: - لدينا أخبار عنه من خلال شواهد فقط [٦٦]. و من المحتمل أنه يتألف من عشرين مجلد و ربما كان هو «كتاب العدة».

٣٢- كتاب فى الكلى و الحصا (المثانة): الظاهر أنه محفوظ فى مكتبة البودليان "Bodelian" مع كتاب المالىخوليا. و قد ذكره ابن الجزار فى رسالته سياسة الصبيان [٦٧].

٣٣- كتاب المالىخوليات: مذكور فقط فى قائمة السامرائى رقم ١١ (انظر عن الكتاب السابق).

٣٤- مجربات فى الطب: مفقود [٦٨]. (انظر رقم ٣٥ و ٣٦).

٣٥- مجربات الطب (المختبرات): من الممكن أن يكون هنالك اختلاط فى العنوان.

و يقول قطابه [٦٩] أنه ربما كان كتابه ذو علاقة بكتاب الرازى. و السامرائى [٧٠] يصفه بأن له صبغة الطب الشعبى.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٤

- ۳۶- كتاب المختبرات: انظر رقم ۳۵. و هو مفقود أيضا [۷۱].
- ۳۷- مداواة النسيان و طرق تقوية الذاكرة: و هو كتاب صغير مهدي الى السلطان، و له ترجمات لاتينية و عبرية. و من الصعب تحديد عنوانه الأصلي. [۷۲].
- ۳۸- كتاب المعدة: حققه و نشره الدكتور سلمان قطابه في بغداد عام ۱۹۸۰، مع مقدمة قيمة و فهرس. إحدى نسخه الخطية هي نسخة الاسكوريال ۸۹۲/۴ [۷۳].
- ۳۹- مغازى أفريقيا: مفقود. أشار إليه البكري و آخرون [۷۴] (انظر أعلاه رقم ۳).
- ۴۰- رسالة في المقعدة و أوجاعها: مفقودة [۷۵].
- ۴۱- كتاب المكمل في الأدب: مفقود [۷۶].
- ۴۲- كتاب نصائح الأبرار: ذكره ابن الجزار في كتابه طب المشايخ. و هو مفقود [۷۷].
- ۴۳- النصح: أورده قطابه و السامرائي فقط. [۷۸]، و ربما كان نفس الكتاب المذكور أعلاه (رقم ۴۲).
- ۴۴- كتاب في نعت الأسباب المولدة للوباء في مصر و طريق الحيلة في دفع ذلك و علاج ما يتوجب منه: و يعتبر مفقودا [۷۹]، قال أولمان أن الطبيب علي بن رضوان قد طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۵ ردّ على هذا الكتاب و ما ورد فيه [۸۰].
- ۴۵- كتاب في النفس و في ذكر اختلاف الأوائل فيها: مفقود [۸۱].
- ۴۶- مقالة في النقرس: تظهر فقط في قائمة أولمان [۸۲] من خلال شواهد.
- ۴۷- كتاب في النوم و اليقظة: مفقود [۸۳].

كتاب طب الفقراء و المساكين:

- ان مقدمه هذا الكتاب (انظر لاحقا) توضح الغرض الذي من أجله ألفه ابن الجزار و كيفية شروعه بالعمل. لقد ورد في نسخة الاسكوريال و نسخة بغداد أن عنوانه «زاد المسافرين». و ربما كان هذا صحيحا. و قد ذكرناه في قائمة أعمال ابن الجزار و كان تسلسله (۲۱) و أعطينا نسخه الخطية. و هنا سنقدم وصفا للنسخ التي استخدمناها في طبعتنا هذه.
- ۱- نسخة الاسكوريال (۲/ ۸۵۷، ۶۱- ۹۲، ۹۰۷، ۱۵۰۱ م): و لقد نسخها أبو نصر بن سعيد الزخرج. و هذه النسخة هي مجموع يشتمل ثلاثة كتب أخرى من زاد المسافر و هي: تفسير العلل من زاد المسافر، و محاوره بين كسرى و الطبيب العربي الحارث بن كلابه الثقفي [۸۴] حول الطب، و الأخير حول معالجة مختلف الامراض. و جميع هذه الكتب متضمنة في الأوراق (۹۲- ۱۰۱). و هو فصول من كتاب زاد المسافر أكثر من كونها كتب. و تحتوي كل صفحة على عشرين سطرا. و هي مكتوبة بخط مغربي ردي.
- طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۶ و تحتوي على مقدمه و فهرس للأبواب و سبعين بابا، ينقصها الباب السادس.
- ۲- نسخة المتحف العراقي (۲۱۰۳، ۱۴ ورقة، ۱۲۰۰ هـ / ۱۸۰۰ م) تحتوي كل صفحة على سبعة عشر سطرا و خطها مشرقى. و يختلف خط الصفحة الأولى عن باقي الصفحات. و هي تتضمن مقدمه لا تتقابل بكاملها مع نسخة الاسكوريال (انظر النص لاحقا)، و هنالك تعليقات على الهوامش أكثرها غير مقروءة.

لرداءة النسخة، و هي غير كاملة؛ فهناك المقدمة ثم الباب الأول الى نصف الباب الحادى عشر، و ثم يبدأ الباب التاسع عشر و حتى الثانى و الثلاثون الذى هو الآخر ناقص.

و الورقات التالية تشتمل على و صفات مكتوبة بنفس الخط و لكنها ليست لهذا الكتاب؛ و بالتالى لم أستخدمها فى العمل. بصورة عامة، بالرغم من توافرها فى المادة العلمية مع نسخة الاسكوريال، إلا أن النسخة البغدادية تختلف عنها بتسلسل الكلام و فى بعض الوصفات الطبية.

٣- نسخة باريس (OZ.6844): من المكتبة الوطنية فى باريس و عدد اوراقها ٢٩ ورقة، و هي ضمن مجموع، و خطها مغربى أفضل قليلا من خط الإسكوريالية.

و هي تبدأ بالمقدمة ثم الابواب السبعين. و هي متطابقة تقريبا مع نسخة الاسكوريال، و كأن احدهما نسخت عن الأخرى، و ينقصها فهرست الابواب.

٤- نسخة جامعة كامبردج: (١٠٢١ / ١٢)، ١-٢٦، ١١٢١ / ٥ / ١٧٠٩ م)، خطها مغربى جميل. كل صفحة تشتمل على ٢٨ سطرا، و توجد تعليقات على الهوامش بخط مختلف.

و تبدأ بفهرس الأبواب الكتاب و تنقصها المقدمة و تتضمن هذه النسخة ثمانين بابا، أى أكثر من نسخة الاسكوريال و باريس بعشرة أبواب، لكن معظم هذه الأبواب موجود ضمن أبواب أخرى فى النسختين المذكورتين.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٧

و هنالك اختلاف واضح بين محتويات هذه النسخة و و صفاتها الطبية و بين ما هو مذكور فى نسخة الاسكوريال و باريس.

محتويات كتاب طب الفقراء و المساكين

يمضى ابن الجزار فى اعطاء الدواء و طريقة تحضيره و استعماله للألام و الأمراض التى تصيب الجسم بالتعاقب، فهو يبدأ بالأمراض التى تصيب الرأس و ينتهى بتلك التى تصيب الاقدام. و هو يذكر العلل التى تصيب الانسان ان كانت خارجية أو فى الاقسام الداخلية للبدن و يصف علاجها إما مفردا أو مركبا.

بعد البسملة يبدأ فهرس يوضح عنوان كل باب، تليه مقدمة [٨٥] يعلل فيها أسباب تأليفه إياه، و يذكر أنه مختصر بكتابه زاد المسافر كما و يشير الى رجاءه فى أن يكون مفيدا و نافعا للناس الفقراء و المحتاجين.

تعالج الأبواب الخمس و عشرون الأولى العلل التى تصيب الرأس: فالثلاثة الأولى حول الصداع الذى يصيب الرأس، و الرابع و الخامس عن الصلع و القمل، و من الباب السادس و حتى التاسع تناول أمراض الأذن؛ أما العاشر و الحادى عشر و الثانى عشر فهو عن أمراض العين، و الرابع عشر الى الباب الثامن عشر يعالج فيها علل الجهاز التنفسى العلوى أى الأنف؛ أما الباب التاسع عشر فهو عن الكلف و النمش فى الوجه. الأبواب ٢٠-٢٥ يعالج فيها أمراض الفم.

أما الأبواب ٢٦-٥٣ فهى تقدم العلاج للأمراض الداخلية: فالجهاز التنفسى حصته الأبواب ٢٦-٢٩، و الجهاز الهضمى ٣٠-٤١، و الجهاز البولى ٤٢-٤٦، و الجهاز التناسلى ٤٧-٥٣.

أما الابواب ٥٤-٧٠ فهى تتعامل مع أمراض عامة مثل: النقرس فى الباب ٥٤، و أشكال عديدة من الأورام فى الأبواب ٥٥-٥٨، و الدمامل فى

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٨

التاسع و الخمسين، و الحروق و ضرب السياط فى البابين ٦٠-٦١، أما الأمراض الجلدية فهى مذكورة فى الأبواب ٦٢-٦٦، و السرطان فى الباب ٦٧، و اللسعات و العَصَات ذكرت فى الابواب ٦٨-٧٠.

على الرغم من خضوع الكتاب لخطة عامة و محددة، إلا أن هنالك تداخل فى بعض الابواب لموضوعات أو و صفات تتعلق بأبواب

أخرى. و أيضا يوجد حذف لكلمات فى عبارات معينه ربما كان هذا للاختصار أو لتتلاءم مع اللغه العلميه المستخدمه.

أما أهم و أكثر المواد استخداما فى الوصفات التى ذكرها ابن الجزار فهى:

١- الماء: استخدم كمذيب فى معظم الوصفات، و هو أفضل دواء للحمى و هذا ما اشار اليه الرسول محمد صلى الله عليه و آله. و هو يجتذب المواد الضاره و يطرحها خارجا إما عن طريق البول أو العرق.

٢- الزيت: و المقصود بهذه الكلمه هو زيت الزيتون و نستطيع القول أنه يدخل فى أكثر التركيبات، و يستعمل لخواصه الطبيه و لكى يزيد من تأثير بعض الادويه، و كما نرى فان العلم قد أثبت اليوم أن زيت الزيتون يقلل من نسبة الكولسترول فى الدم، بالإضافة الى استخدامه فى مجال المستحضرات التجميلية و غيرها.

٣- الخل: فعال جدا فى آلام الرأس و الجروح. و التقرحات و ضد العدوى و اللسع، و آلام الاذن و غيرها.

٤- العسل: يستعمل كسواغ فى معالجة الجروح المفتوحه و لا باده الطفيليات و لآلام الحنجره و غيرها. و هو عامل مساعد لمواد أخرى. و الله سبحانه و تعالى فى كتابه العزيز قال: يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ [٨٦].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٩

فهو غذاء و دواء لكل داء، كما قال الرسول الكريم صلى الله عليه و آله، إلا من السقم.

٥- الخمر: يستخدم كدواء يعد خلطه بمواد عديده. و هنا تظهر المشكله: اذ كيف يتوافق استعماله كدواء مع تحريمه من قبل الله تعالى [٨٧]: هذه هى أكثر المواد المستخدمه فى كتاب طبيينا، و ما تزال تستخدم لحد الآن و هى مذكوره فى دستور الادويه الإسباني و البريطانى ضمن مواد أخرى.

ان الطب القديم الذى نقله و جدهه الأطباء المسلمون مازلنا نستخدمه إما كدواء مفرد أو دواء مركب من أدويه مفرده، و هو يثبت فعاليته فى الكثير من الأمراض. و لقد اتجه العالم فى السنوات الأخيرة للتداوى بالأعشاب و صاروا يوجهون انتباههم و عنايتهم لهذا الجانب المشرق فهو يبحثون عن الكتب القديمه عريبه كانت أم فى لغات أخرى بغية أخذ كل ما هو صالح للأمراض الكثيره الموجوده؛ و يجرون التجارب و الأبحاث على هذه الادويه لمعرفة خصائصها المعروفة و المجهوله و كيفية تأثيرها على الداء بشكل علمى صحيح.

مصادر ابن الجزار: يذكر ابن الجزار فى مقدمه كتابه أنه استند على أقوال «أفاضل الأطباء»، و منهم أبو قراط، و جالينوس و ديو سقوريدس. ان ذكر هؤلاء الأطباء الى جانب ارسطو طاليس و بابلو الاوجينى و ابن ماسويه و التبادوق و غيرهم، يكون قاعده واضحة و ثابتة لمعرفة المصادر الطبيه التى كان يقرأها ابن الجزار. و المختصون فى هذا المضمار يستطيعون معرفة مدى صحه تلك التركيبات و مقارنتها مع النصوص الأصلية لهؤلاء الأطباء.

أما من جانبى فقد حاولت باخلاص تقديم نص مهم غير مطبوع.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٣١

(٦١ و) بسم الله الرحمن الرحيم [٨٨] [صلى الله على سيدنا و مولانا محمد المصطفى الكريم و على آله و سلم] [٨٩]

ذكر الأبواب المرتبه فى هذا الكتاب، و هى سبعون بابا:

الباب الأول: فى علاج الصداع [٩٠] من الحر و استعمال الشمس.

الباب الثانى: فى علاج [٩١] الصداع من البرد.

الباب الثالث [٩٢]: فى علاج الرأس من ضربه أو صدعه و هى الوقعه.

الباب الرابع [٩٣]: فى علاج انحلاق الشعر و سقوطه.

- الباب الخامس [۹۴]: في علاج القمل الكائن في الرأس.
- الباب السادس [۹۵]: في علاج وجع الاذن من الحر الشديد.
- طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۳۲
- الباب السابع [۹۶]: في علاج وجع الاذن من البرد الشديد.
- الباب الثامن: في علاج ثقل السمع.
- الباب التاسع [۹۷]: في علاج الورم خلف الاذن و الخنازير.
- الباب العاشر [۹۸]: في علاج الظلمة التي تحدث في العين.
- الباب الحادى عشر [۹۹]: في علاج الورم الحادث في العين.
- الباب الثانى عشر: في علاج البياض الحادث في العين.
- الباب الثالث عشر: في علاج الضربه في العين فأحمرت.
- الباب الرابع عشر [۱۰۰]: في علاج أوجاع المنخرين.
- الباب الخامس عشر: في علاج رائحة الأنف.
- الباب السادس عشر: في علاج [۱۰۱] الأورام الحادثه في الأنف.
- (۶۱ ظ) الباب السابع عشر: في علاج الرعاف.
- الباب الثامن عشر: في علاج الزكام.
- الباب التاسع عشر: في علاج الكلف في الوجه و النمش.
- الباب العشرون: في علاج [۱۰۲] اوجاع الاسنان.
- الباب [۱۰۳] الحادى و العشرون: في علاج الأضراس و المطاحين و الثقاب.
- الباب الثانى و العشرون: في تأكل الاسنان و الاضراس.
- الباب الثالث و العشرون [۱۰۴]: في الأوجاع التي تعرض في الفم.
- الباب الرابع [۱۰۵] و العشرون: في علاج اللعاب السائل من أفواه الصبيان.
- طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۳۳
- الباب الخامس [۱۰۶] و العشرون: في علاج اللثة المسترخية و الخناق.
- الباب السادس [۱۰۷] و العشرون: في علاج بحوحه الصوت.
- الباب السابع و العشرون [۱۰۸]: في علاج نفث الدم.
- الباب الثامن و العشرون [۱۰۹]: في علاج السعال.
- الباب التاسع و العشرون [۱۱۰]: في علاج عسر النفس.
- الباب الثلاثون: في علاج أوجاع المعدة.
- الباب الحادى [۱۱۱] و الثلاثون: في علاج القيء المفرط.
- الباب الثانى [۱۱۲] و الثلاثون: في علاج الفواق.
- الباب الثالث و الثلاثون [۱۱۳]: في علاج النفخة و المغص.
- الباب الرابع [۱۱۴] و الثلاثون: في علاج ضرب الاختلاف.
- الباب الخامس [۱۱۵] و الثلاثون: في علاج القولنج.

- الباب السادس و[۱۱۶] الثلاثون: في علاج الدود المتولد في البطن.
- الباب السابع و الثلاثون[۱۱۷]: في علاج أوجاع الكبد.
- الباب الثامن الثلاثون[۱۱۸]: في علاج الاستسقاء.
- الباب التاسع و الثلاثون[۱۱۹]: في علاج الطحال.
- الباب الاربعون[۱۲۰]: في علاج اليرقان.
- الباب الحادى[۱۲۱] و الاربعون: في علاج أوجاع المقعدة.
- طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۳۴
- الباب الثانى[۱۲۲] و الأربعون: في علاج الكلتيين و المثانة.
- الباب الثالث[۱۲۳] و الأربعون: في علاج الحصى في الكلى و المثانة.
- الباب الرابع[۱۲۴] و الأربعون: في علاج من يبول في الفراش.
- الباب الخامس[۱۲۵] و الأربعون: في علاج احتباس البول.
- الباب السادس و الأربعون[۱۲۶]: في علاج من لا يقدر يحبس البول.
- الباب السابع و الأربعون[۱۲۷]: في علاج الخصيتين و الإحليل.
- الباب الثامن[۱۲۸] و الأربعون: في علاج أوجاع الرحم و احتباس الطمث.
- الباب[۱۲۹] التاسع و الأربعون: في علاج إفراط دم الحيضة.
- الباب الخمسون: في علاج التزيف[۱۳۰].
- الباب[۱۳۱] الحادى و الخمسون: في علاج النسوة اللاتي بهن أوجاع الرحم.
- الباب الثانى و الخمسون[۱۳۲]: في علاج النسوة اللاتي يحتجن أن يضيغن من كثر الرطوبة.
- الباب الثالث[۱۳۳] و الخمسون: في علاج فروج النساء إذا مدت.
- الباب الرابع و الخمسون[۱۳۴]: في علاج النقرس و وجع المفاصل.
- الباب الخامس و الخمسون[۱۳۵]: في علاج الورم الحار المسمى فلغمنى.
- الباب السادس و الخمسون[۱۳۶]: في علاج الورم المعروف بالجمرة.
- طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۳۵
- الباب السابع و الخمسون[۱۳۷]: في علاج الورم البالغ البارد.
- الباب الثامن و الخمسون[۱۳۸]: في علاج الورم إذا جمع المدء.
- (۶۲ ظ) الباب التاسع و الخمسون[۱۳۹]: في علاج الدمامل.
- الباب الستون: [۱۴۰] في علاج حرق النار.
- الباب الحادى[۱۴۱] و الستون: في علاج المصروبين بالسياط.
- الباب[۱۴۲] الثانى و الستون: في علاج الحزاز و القوب.
- الباب الثالث و[۱۴۳] الستون: في علاج البهاق و البرص.[۱۴۴]
- طب الفقراء و المساكين ؛ النص ؛ ص ۳۵
- باب[۱۴۵] الرابع و الستون: في علاج الآثار العارضة بعد الدمامل.

الباب الخامس و[١٤٦] و الستون: فى علاج الجرب و الحكه.

الباب السادس [١٤٧] و الستون: فى علاج البثر.

الباب [١٤٨] السابع و الستون: فى علاج السرطان.

الباب الثامن و الستون [١٤٩]: فى علاج عضه الكلب.

الباب التاسع و الستون [١٥٠]: فى علاج لسع العقارب.

الباب السبعون: فى علاج لسع الأفاعى [١٥١].

تمت السبعون بحمد الله و حسن عونته.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٣٧

مقدمه المؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم [١٥٢][١٥٣] صلى الله على سيدنا محمد و آله و سلم [١٥٤]

هذا كتاب مجموع من كتب الأوائى فى علاج الفقراء و المساكين بالأدوية مما عنى بجمعه و تأليفه أحمد بن ابراهيم المتطبب

المعروف بابن الجزار القروى رحمه الله. [١٥٥]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٣٨

قال أحمد بن ابراهيم [١٥٦]: أنى رأيت كثيرا من عظماء [١٥٧] الأطباء وضعوا [١٥٨] كتباً فى علاج الأمراض [١٥٩] التى تعرض [١٦٠]

فى اعضاء (د، و) الأبدان و عنوا فى ذلك بحسن العناية [١٦١] بأهل الادواء، إلا أن منهم من لم الأدوية لشفاء الادواء [١٦٢] التى تعرض

فى الأبدان.

فالتفت عند ما عملت من ذلك كتاباً فى علاج الادواء التى تعرض فى جميع اعضاء البدن [١٦٣] و سميته [١٦٤] زاد المسافر و

أخرجته [١٦٥] من فساد التكلف [١٦٦] و التطويل و من [١٦٧] قباحه التقييد و التعليل، [١٦٨] فشاع فى البلدان خبره و حسن عند

الحكماء [١٦٩] أثره [١٧٠].

إلا أنى لما رأيت [١٧١] كثيرا من أهل الفقر [١٧٢] و المسكنه يعجزون عن ادراك [١٧٣] منافع ذلك الكتاب و غيره من سائر الكتب

التي ألفها [١٧٤] الحكماء الماضون [١٧٥] فى حفظ الصحة للأصحاء [١٧٦] ورد [١٧٧] المريض الى الصحة، لفرهم [١٧٨] و قلة

طاقتهم عن وجود الأشياء التى هى مواد العلاج [١٧٩] و يقدر [١٨٠] الطيب [١٨١] لها فى الكفاية

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٣٩

و الصفه التى تكون فى الأمراض، أعنى الأطمعه و الأشربه و الأدوية.

رأيت [١٨٢] عند ذلك أن أضع هذا لمحبى الطب، [١٨٣] و من قد تمهر [١٨٤] فى قراءة كتابى [١٨٥] المسمى زاد المسافر [١٨٦] و علم

العلل و أسبابها [١٨٧] و دلائلها و طرائق [١٨٨] مداواتها بالأدوية التى يسهل وجودها إذا عجز عن إدراك تلك الأدوية التى

ذكرها [١٨٩] الحكماء الماضون.

فألفت عند ذلك ما قد علمته كتاباً [١٩٠] بالأدوية التى يسهل وجودها بأخف مؤونه و أيسر كلفه، [١٩١] فيسهل عند ذلك على الاطباء

علاج العله [١٩٢] من الناس و أهل الفقر و المسكنه منهم. فهذه الأدوية جمعناها [١٩٣] من كتب [١٩٤] جالينوس [١٩٥] و ديا (٦٣ ظ)

سقوريدوس و بولش و أبو قراط و غيرهم من أفاضل الاطباء، و فيه نذكر من فنون الأدوية و صروف الأمزجه كفاية و بلوغاً لمن أراد

الله شفاؤه و قدّر إزاله أذاه [١٩٦] و علتته و الله أسأل [١٩٧] أن يعيننا على اتمامه بالسلامه و العافيه. و قد وضعنا أدوية و بررناها و

ركبناها على الحقائق سمحا صحيحا الى سبيل العلاج و طريق النجاح فى الأسباب المذكوره فى هذا الكتاب.

و رتبنا فيه سبعين بابا و الله المستعان على ما تصفون بمنه و كرمه لا رب غيره و لا معبودا سواه.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الاول [۱۹۸] في علاج الصداع [۱۹۹] من الحر و استعمال [۲۰۰] الشمس

قال: إذا حدث الصداع في الصيف من [۲۰۱] الحر و المشى في [۲۰۲] الشمس [۲۰۳]، فينبغي لذلك أن يؤخذ دهن اللوز [۲۰۴] فيضرب بخل [۲۰۵] و يدهن به مقدم الرأس و هي الجبهة. فإن عدم [۲۰۶] دهن اللوز فيجعل بدله دهن زيت أنفاق [۲۰۷]، فان عدم الخل فيجعل بدله ماء بارد.

و إن كان الصداع [۲۰۸] شديدا فينبغي لذلك أن يخلط مع الدهن ماء البقلة الحمقاء و هي الرجيلة [۲۰۹]، أو ماء عنب (۶۴) و الثعلب، أو عصارة الحصرم [۲۱۰]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۲

أو عصارة الطحلب و هو الليمز، أو ماء أغصان الدوالي [۲۱۱]، فانه نافع ان شاء الله.

و قال جالينوس: كنت مرّة في القرية [۲۱۲] و لم أجد شيئا من هذه العصارات فاخطلت من جوف القرع مع عصارة الحصرم فحمدناه. [۲۱۳]

و كذلك ينبغي أن يعالج في مثل [۲۱۴] هذا الموضع بعصارة الخس [۲۱۵] البرى و هو اللميرون و عصارة الفرصاد [۲۱۶] و هو التوت. و إن أردت أن تحلل فليكن الفرصاد [۲۱۷] مجموعا باليد و لا- يكون مجموعا بعود. و كذلك يفعل بماء جرادة القرع [۲۱۸]، أو ماء [۲۱۹] قد طبخ فيه ورق الكروم [۲۲۰] و هي ورق الدوالي. و هذه الأدوية نافعة [۲۲۱] للكيموسات الغليظة و البخارات التي ترفع الى الرأس لأنها تمنعها و تحدرها الى الموضع الأسفل من الجسد بإذن الله تعالى. [و ينفع من ذلك أيضا أن يسعط بدهن بنفسج مبرد بلبن أم جارية و يطعم الأشياء الباردة مثل القرع و الرجل] [۲۲۲].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۳

الباب الثاني [۲۲۳] في علاج الصداع من البرد المفرد

قال: إذا حدث [۲۲۴] الصداع من البرد في الشتاء، فينبغي لذلك أن يسكب على الرأس دهن السذاب [۲۲۵] و هي الروطه، أو دهن الدهمسة و هي الرند، أو [۲۲۶] بدهن أذن الفار (۶۴ ظ) و هو المرددوش، أو بدهن البابونج، أو بدهن الشبث و يسمى اناثة، أو بدهن النعمان [۲۲۷] و هو الحبيور، أو بدهن السوسن [۲۲۸]، أو ما أشبه ذلك من الأدهان الحارة.

أو يؤخذ ورق الرند [۲۲۹] و يدق و يخلط بدهن السوسن و يوضع على الرأس.

و ينفع لذلك التكمد باسفنجة [۲۳۰] رغوّة الحاجم و هي السوفة إذا غمست في ماء حار قد طبخ فيه ورق رند و يجعل على الرأس خرق صوف و يرش عليها خل [۲۳۱] خمر

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۴

و دهن طيب، و الدهن الطيب هو دهن الورد.

أو يؤخذ لذلك بابونج و شبث و هو اناثة و اكليل الملك و هي القربولة [و مرددوش] فيطبخ في ماء و يصب على الرأس بانبوب و هو القنوط و يكون أبلغ في الوصول [۲۳۲] الى داخل الرأس و أنفع [۲۳۳].

زعم دياسقوريدوس أن التناع إذا درس و عصر ماؤه و دهن به الجبهة و الصدغ [۲۳۴] نفع منفعه عظيمه لوجع [۲۳۵] الرأس من البرد و

الأرياح البلغمية.

[(و الأنيسون اذا استنشقت دخانه سكن الصداع العارض من الرطوبة و حلل الزكام)] [باذن الله تعالى.] و كذلك [۲۳۶] ينفع لوجع الرأس أن يؤخذ نخاله و تجعل في برمة و يجعل عليها (۶۵ و) خل حاذق و يطبخ طبخا يسيرا ثم يلزمه الرأس.

و يفعل ذلك مرارا ثم يدخل [۲۳۷] العليل الحمام و يصب [۲۳۸] على رأسه ماء حارا ثم يخرج [۲۳۹] و يعاد [۲۴۰] عليه الضماد. يفعل ذلك [۲۴۱] ثلاثة أيام أو أربعة حتى يسكن الوجع ان ان شاء الله.

و له [۲۴۲] أيضا: يؤخذ دقيق الشعير فيجعل [۲۴۳] في برمة و يجعل معه بابونج يابس مدقوق و يجعل معه ماء ريحان [۲۴۴] مطبوخ و يهيه [۲۴۵] منه ضمادا [۲۴۶] على مقدم

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۵

الرأس [۲۴۷] و يعرف مقدم الرأس اليافوخ، فانه نافع غاية النفع. [۲۴۸]، [۲۴۹]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۶

الباب الثالث في علاج وجع [۲۵۰] الرأس [۲۵۱] من ضربة أو صدعة و هي الوقعة

فينبغي لذلك أن يعالج بادئا إن أمكنك القوة و السمن [۲۵۲] بفصد القيفال و هو عرق الرأس و تسهيل الطبيعة بحقنة لينه و يصب على الموضوع في ابتدائه ماء قد طبخ فيه ماء [۲۵۳] ريحان [۲۵۴] و عدس و قشور رمان. قال [۲۵۵] جالينوس: إذا طبخ ورق ورد يابس بماء العسل و ضمده به نفع لذلك.

أو يؤخذ ورق ريحان [۲۵۶] طريا يدق مع مرّ و هو صمغ أحمر و يضمده به الرأس.

أو يطبخ [۲۵۷] سفرجل [۲۵۸] و يخلط مع خل خمر و يفعل به فإنه بالغ كذلك غاية. [۲۵۹]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۷

و قال أيضا: أنه نافع (۶۵ ظ) لذلك التكميد بخرقه أو بصوفة قد غمست في ماء حار و دهن [۲۶۰] ورد قد أخلط بخل و تأمر العليل يروح بدنه من الشقاء و التعب و ينام و يجتنب العسل و يجتنب الشمس و حر الشمس [۲۶۱] و شرب الخمر و يجتنب الكلام الكثير و الصباح [۲۶۲].

قال: [۲۶۳] إن كانت ضربة يسيرة [۲۶۴] فيسخن خل و يجعل عليه خرقه من كتان و يلزم الموضوع فانه يلحم [۲۶۵] الضربة المشقوقة بلا ورم.

قال: اما الأراض الذي في الرأس من غير شق الجلد فالسويق جيد لذلك و السويق هو دقيق الشعير أن يحمص يعني يطشطن و يجعل عليه من خارج الصوف المودح [۲۶۶] الذي بين ساقى [۲۶۷] الكبش و الودح [۲۶۸] الذي فيه فانه نافع لذلك باذن الله.

قال: و أما الضربة الشديدة الموضحة [۲۶۹]. و الموضحة هي المبلغة للعظم عند الحد [۲۷۰]، فينبغي لها أن تخاط، و إن كانت الضربة لاقتاق [۲۷۱] الخياطة لصغرها فانه [۲۷۲] ينبغي لذلك أن يوضع عليها صوفة قد غمست في خل و دهن أو في عصارة الريحان أو في عصارة العوسج و توضع على الجرح [۲۷۳]، فإنه نافع إن شاء الله [۲۷۴].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۴۸

الباب الرابع [۲۷۵] في علاج [۲۷۶] إنحلاق الشعر و سقوطه

قال: [۲۷۷] (۶۶ و) ينبغي لذلك أن ينقى البدن من الفضول الفاسدة ثم يحلق موضع داء الثعلب و يدلك بالخردل و هو زريعة السذاب، يدلك به حتى يدمى.

أو يدللك بورق التين، أو يدللك [٢٧٨] ببصل [٢٧٩] ثم يطلى عليه [٢٨٠] ببصل مسحوق و قشور الفجل و عسل. [٢٨١]
 أو يحرق زبد البحر [٢٨٢] و هى الشيبه و يخلط بدهن و يطلى به الموضع [٢٨٣] (أو يحرق أصل القصب أو قشره أو لوز مر ثم يخلط
 بدهن (المصباح و دهن الخروع) [و يطلى به الموضع]). أو يطلا عليه بدهن القنديل. [٢٨٤]
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٤٩

و كذلك ينفع الوسخ الذى يجتمع على المسرحه و هى الرشفه إذا طلى به داء الثعلب نفعه منفعه عظيمه.
 [(أو تؤخذ قشور (أسطام) [كانون] فتخلط مع خل و زيت (عتيق) [قديم] و يطلى به [الموضع]).] و كذلك تنفع قشور السذاب [٢٨٥]
 الجبلى، السذاب هى الروطه، تسحق سحقاً بالغاً [٢٨٦] بالماء ثم يطلى به فانه ينبت الشعر.
 [(و ينفع لداء الثعلب (العتيق) [القديم] عصارة (سذاب) [فيجن] جبلى و أصله يخلط مع الشمع و يجعل على الموضع فانه ينبت
 الشعر)].

و كذلك ينفع له إذا أزمى و طال [٢٨٧] أن تأخذ خرو [٢٨٨] فار أو خرو أرنب [٢٨٩] و تجعل معه لبان بالسويه [٢٩٠] و يذاب [٢٩١]
 بخل و يطلى به الموضع بعد [٢٩٢] أن تحلقه.

[أو يؤخذ خربقا أبيض زنه درهم و يسحق بخل و يطلى عليه. و حرق الفار إذا خلط مع الخل و لطح به داء الثعلب أبراهه].
 و كذلك ينفع له أيضاً [٢٩٣] جلد القنفذ و هو الاشكورجون [٢٩٤] إذا أحرق و خلط بزفت [٢٩٥] و لطح به واقفه.
 [(إذا حرق بعراً [٢٩٦] الماعز أو ظلفه (أى ذلك تهيأ) و خلط بخل و لطح به داء الثعلب أبراهه).] و كذلك [٢٩٧] يفعل بخرو الحمام إذا
 خلط بخل و زيت و لطح به [٢٩٨] أبراهه.

[و كذلك يطلى الموضع بشحم حنظل بعد أن يسحق بخل و زيت أو يطلى
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥٠

بزيب الجبل و هو حبه رأس بعد أن يسحق بخل و زيت. أو يؤخذ أصل الغرغار [٢٩٩] فيسحق بخل و يطلى على الموضع. أو يؤخذ
 ثمره السرو مع ورقها فتحرق و تسحق بخل و يطلى على الموضع.
 و كذلك [٣٠٠] يفعل الذباب و هو الذبان إذا صيد منه شيئاً كثيراً و تشوخ رؤسها على الموضع بعد أن (٦٦ ظ) يمسح الموضع [٣٠١]
 مسحا شديداً، فإنه يبرأ باذن الله [٣٠٢] و قد جربناه فحمدناه [٣٠٣].
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥١

الباب الخامس [٣٠٤] فى علاج القمل الكائن [٣٠٥] فى الرأس

إذا كثر القمل فى الرأس فينبغى لذلك أن يغسل الرأس بماء البحر فانه يهلكها [٣٠٦]. فان لم تجد [٣٠٧] ماء البحر فخذ ملحاً و اصبب
 عليه ماء يسيراً و شيئاً من خل و يغسل به الرأس.

[(و إن كان الرأس قد حلق فيطلى بزيب الجبل قد سحق بدهن [زنبق] و خل).]
 و كذلك يفعل بعصارة الفجل مضربه بزيت و يطلى به. [٣٠٨] و كذلك [٣٠٩] يفعل إذا أخذت تاغندست و تسحقه و تخلطه بمرارة و
 زيت و تدهن به الرأس.

و كذلك [٣١٠] إن أخذ ترمس و تنقعه فى الماء يوماً و ليلة و تمرسه [٣١١] و تخلط ماؤه
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥٢

بزيت و خل و يطلى به الرأس.

أو تأخذ شبا [٣١٢] و تخلطه [٣١٣] بزيت و تدهن [٣١٤] به الرأس.

[(أو يؤخذ ورق الرند فيسحق و يعجن بمرارة [ثور] و زيت ثم يلطخ به الشعر فانهن يقعن أمواتا.)]
و كذلك يفعل دهن الرند. [٣١٥]. و كذلك [٣١٦] يفعل الماء الدالية الخضراء فانه مجرب يقتل القمل و الصبيان [٣١٧] باذن الله [٣١٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥٣

الباب السادس [٣١٩] في علاج وجع الأذن العارض من الحر

قد يحدث [٣٢٠] وجع من هبوب الرياح الحارة أو من الأخلاط [٣٢١] الحارة و يكون الوجع عند ذلك شديدا، فيقطر [٣٢٢] فيها بعض هذه القطرات مثل السيكران، أو ماء الكزبرة الرطبة، أو ماء عنب الثعلب، [٣٢٣] أو ماء لسان الجمل، أو بزر السبخ [٣٢٤] الأبيض أو ماء ورق القرع.

أو يقطر فيها بياض البيض الرقيق، أولين أم جارية لما [٣٢٥] تحلب، أو دهن ورد فيمزج بأحد هذه المياه التي ذكرنا. [٣٢٦] أو يقطر دهن اللوز الحلو، أو يؤخذ من صدف [٣٢٧] البحر التي لم تنفتح و لم يخرج ما فيها [٣٢٨] فيطبخ بزيت مغسول ثم يقطر من ذلك الزيت في الأذن، فان هذا

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥٤

الزيت يعمل في الأذن بالطبع عملا عجيبا؛ و هذا [٣٢٩] للعلاج من الورم الحار أيضا [٣٣٠].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥٥

الباب السابع [٣٣١] في علاج وجع الأذن [٣٣٢] من البرد [٣٣٣] الشديد

قال: اذا عرض وجع الأذن من البرد [٣٣٤] أو الرياح البلغمية، فينبغي لذلك [٣٣٥] أن تأخذ [٣٣٦] زيتا فتطبخ به سذابا [٣٣٧] و هو الروطه و يقطر منه [٣٣٨] في الأذن.

و كذلك تأخذ روطه و تدرسها و تعصر ماءها و تجعل ذلك الماء في قشرة رمان و تجعلها على الغضى، فاذا (٦٧ و) سخنت يقطر منه في الأذن فانه صالح لوجعها [٣٣٩].

و كذلك [٣٤٠] عصارة الفجل مع الزيت [٣٤١] يغلى و يقطر منه في الأذن [٣٤٢] فانه نافع

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٥٦

و يقطر منه ثلاث قطرات.

و كذلك [٣٤٣] عصارة قثاء الحمار و هو فقوس العلقم إذا قطر منه في الأذن نفع لذلك [٣٤٤] و سكن أوجاعها.

أو يقطر من دهن الرند [٣٤٥] فانه نافع.

[(أو تؤخذ خنافس فتغلى بزيت (انفاق) [طيب] و يقطر [ذلك الزيت] في الأذن (من ذلك الزيت). و سلخ الحية إذا طبخ بشراب و قطر في الأذن كان عاجلا نافعا من أوجاعها.)]

و كذلك [٣٤٦] زعم دياسقوريدوس انه تأخذ نوا الخوخ فتكسرها ثم تطبخها في الماء و تسقى ذلك الماء العليل فانه نافع باذن الله.

[(و زعم دياسقوريدوس أن بنات وردان إذا سحق جوفه و طبخ بزيت و قطر في الأذن سكن وجعها. و إذا بخرت الأذن ببخار الزوفا

حلل الريح العارض فيها.)]

و كذلك السعتر [٣٤٧] الجبلى إذا سحق و خلط [٣٤٨] بالعسل و لبن امرأة و قطر منه [٣٤٩] وافقها.

قال جالينوس: قد رأينا [٣٥٠] في علاج هذا الداء [٣٥١] أن تأخذ بصله كبيرة [٣٥٢]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۵۷

و تجوفها يعنى تقطعها دقا و هى واحده ثم تملأها زيتا و تلقيها على نار [۳۵۳] لينه حتى تنضج يقطر منه فى الأذن، [۳۵۴] فانها بالغه لذلك الداء.

وله [۳۵۵] أيضا: تأخذ [۳۵۶] زيتا و تغلى فيه ثوم و تقطر منه فى الأذن فانه نافع لذلك باذن الله [۳۵۷].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۵۸

الباب الثامن [۳۵۸] فى علاج ثقل السمع و الطنين و سيلان القيح

منها و من الماء اذا [۳۵۹] وقع فيها:

قال [۳۶۰] دياسقوريدوس: إذا قطر ماء البصل [۳۶۱] وحده فى الأذن نفع (۶۷ ظ) من ذلك [۳۶۲] الوجع و ثقل السمع.

و كذلك إذا سخن [۳۶۳] البول فى قشور الرمان و قطر فى الأذن أخرج الدود [۳۶۴] المتولد فى الأذن بإذن الله. [۳۶۵]

و إذا [۳۶۶] كان فى الأذن ريحا، تأخذ لوزا مرا فتسحقه سحقا بالغاً [۳۶۷] ببول صبي

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۵۹

لم يحتلم [۳۶۸] و تقطر منه فى الأذن فانه نافع للذى يسمع فى أذنيه دويا كصوت السماء.

[أو يؤخذ بول عجل فيقطر منه فى الأذن قطرات فانه ينفع للذى يسمع فى أذنه كصوت الماء.]

و كذلك مرارة الضأن إذا خلطت بماء الكراث [(و قطرت فى الأذن)] نفعت لذلك. [۳۶۹]

و ينفع أيضا من الريح العارض فى الأذن أن يؤخذ دهن الجلجلان [۳۷۰] و يجعل فى مغرفة من [۳۷۱] حديد و يجعل معه

مرزنجوش [۳۷۲] أخضر و ورق سذاب [۳۷۳] بالسوية و يغلى [۳۷۴] على النار ثم يصفى [۳۷۵] و يقطر منه فى الأذن، فانه نافع [۳۷۶]

باذن الله تعالى.

[و يعالج أيضا من به وجع من ريح غليظة بعلاج خاص و هو أن تملأ محجمه بماء حار و تلسقها حول الأذن فانها تنفع من ذلك منفعه

عظيمة إن شاء الله تعالى]. [۳۷۷]، [۳۷۸]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۶۰

الباب التاسع [۳۷۹] فى علاج [۳۸۰] الورم العارض خلف الأذن و الخنازير [۳۸۱]

قال جالينوس: إذا عرض ورم خلف الأذن فتأخذ الترمس المر فتدقه دقا ناعما و تعجنه بعسل و تلزمه الورم فانه يشفيها [۳۸۲] باذن الله.

و تأخذ ققل [۳۸۳] الغنم و تخلطها مع شىء من تراب و يضمده به الموضع.

و كذلك إذا خلط زريعة [۳۸۴] الكتان بماء حار و حلل الورم [۳۸۵] و إذا دق [۳۸۶] عنب الثعلب و خلط (۶۸ و) بالملح [۳۸۷] نفع لذلك إذا

ضمده به.

[(و إذا خلط دقيق الباقلاء بدقيق حلبة و عسل حل (الدمامل) [الخراجات] و الأورام العارضة فى أصول الأذن. و إذا دق ورق (القبار)

[الكبار] و أصله و استعمل للخنازير و الأورام (الحادثه خلف الأذن) [الصلبة حللها].]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۶۱

و كذلك [۳۸۸] إذا أخذ التين اليابس و أنعم دقه [۳۸۹] و طبخه و خلط [۳۹۰] بسمن بقرى [۳۹۱] و عجن به و ألزم الورم [۳۹۲] خلف

الأذن نفع لذلك [۳۹۳].

و إذا طبخ العدس [۳۹۴] بالخل و ضمده [۳۹۵] به فعل كذلك و حلل الخنازير و الأورام [۳۹۶] حيث ما تعرضت.

[(و أصل الحماض إذا طبخ بالشراب) [و أصول الحميضة إذا طبخت بشراب] و ضمد (به) [بها حلت الخنازير العارضة في العتق] (الخنازير و الأورام العارضة في أصول الأذن نفع الوجع نفعا جيدا)

و من [٣٩٧] الأطباء من يجعل أصول الحماض في رقبه من به خنازير، ينفعه منفعه عظيمه.

[(و أحشاء البقر إذا (ضمد نفع بالخل) (تضمد به مع الخل) [حلل الخنازير و الأورام الصلبه].

قال أبو قراط [٣٩٨]: و زبل الحمام [٣٩٩] إذا خلط بالخل نفع [٤٠٠] للخنازير. [(و اذا خلط دقيق (الباقلاء) (القول) (بسويق و سب بماء) [بشونيز و شبت] و زيت (عتيق و ضمد) [قديم و يضمد] به حلل الخنازير.

و كذلك إذا خلط كشك الشعير و هو النخاله إذا خلط بزفت [٤٠١] و مر و بول

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٢

صبي لم يحتلم و زيت نفع [٤٠٢] لذلك.

[و من الناس من يعلق أصل لسان الحمل على رقاب من بهم الخنازير يريد بذلك تحليلها].

و هذه الأدوية [٤٠٣] التي ذكرناها ذكرها جالينوس. [٤٠٤][٤٠٥]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٣

الباب العاشر [٤٠٦] في علاج الظلمة [٤٠٧] في العين [٤٠٨]

قال جالينوس [٤٠٩]: إذا حدثت الظلمة [٤١٠] في العين فينبغي [٤١١] لذلك مثلا مرارة الرخم، [٤١٢] أو مرارة الفروج [٤١٣] أو مرارة ذات القوائم الأربع مثل الأرنب أو اللب و هو الذئب أو مرارة التيس و هو العنز أو مرارة الثور أو أي مرارة كانت فكل مرارة [٤١٤] من هذه عجيبه النفع إذا خلطت (٦٨ ظ) بعسل غير مدخن أو بعصارة النافع [٤١٥] و هو البسباس و اكتحل به نفع [٤١٦] منفعه عظيمه تجلى البصر و تذهب

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٤

بالرطوبة التي تجلب بين لباس العين.

أو تأخذ رأس [٤١٧] خطافه و أحرقها و اخلط رمادها بعسل و يكتحل به فانه غاية النفع.

[(و زعم (بعض الحكماء) (دياسقوريدوس) أن الخطاف إذا أحرق الأم مع (الافراخ) [الفراخ] في قدر و أخذ رمادها و خلط بعسل و أكتحل به أحد البصر.)]

قال [٤١٨]: و إذا خلطت عصارة الروطه [٤١٩] مع عصارة النافع [٤٢٠] الأخضر مع العسل نفع [٤٢١] للظلمة في العين.

و الفجل [٤٢٢] إذا أكل و اكتحل بمائه يجلى [٤٢٣] البصر. و أما البصل [٤٢٤] إذا أكتحل بمائه مع العسل نفع من ضعف البصر. [٤٢٥]

أو تأخذ مرارة البحرى [٤٢٦] و هو القلتيق [٤٢٧] و تخلط معه عسلا قدره و تكتحل به [٤٢٨] غدوه و عشيا. [فإن كانت المرارة يابسه فاسحقها مع العسل] [(و ان كانت رطبه فاخلطها مع العسل فانه دواء [ينفع] (نافع) من ابتداء الماء في العين.)] و من [٤٢٩] الظلمة و ضعف البصر.

[(٤٣٠)] و مما ينفع الغشاوه و [يحد] (يجلو) البصر و يقلع البياض [أن تأخذ]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٥

(يؤخذ) صلايه و فهر [كالمهراز] (لها) [و يكون] من نحاس أحمر فيقطر عليها قطره من خل خمر و قطره من لبن امرأة و قطره من عسل غير مدخن ثم يسخن [ذلك] في (ذا) الصلايه بالفهر حتى يختر و يسود و يكتحل [منه فانه] (به نافع) [مجرب].)

قال جالينوس [٤٣١]: للدمعه [٤٣٢] في العين و يجلى البصر أن تأخذ خرقة [٤٣٣] كتان نقيه و تغمرها [٤٣٤] في الخل ثم تجففها [٤٣٥]

ثم تحرقها فاذا أحرقتها صببت عليها شرابا [٤٣٦] من زبيب ثم جففها فاذا جففتها إسحقها سحقا بالغا [٤٣٧] و اكتحل بها فانها تقطع الدمعة و تجلى [٤٣٨] البصر.

[(و ينفع (لهذا الوجع) لذلك أيضا أن تأخذ من ماء القنطريون [الدقيق] (و هو الجرجيح الدقيق) (أو ماء المرويئة) (و ماء الفراسيون) (أو) (و ماء الكمادريوس [أو ماء الخص] (و ماء الباذروج) (أ) [و ماء الحندقوقا [أو] (و) ماء [البسباس] (الرازيانج) أو [ماء] شقائق النعمان، [أى] (و) هذه المياه [تهيات] تخلط مع عسل (غير مدخن) و تستعمل فانه يجلو البصر (و ينفعه).)]

قال [٤٣٩] أبو قراط: و مما يجلى البصر أن تأخذ نوا من تمر هندی و تحرقها و ترمدها و تردها قربون و يوزن قدرها سنبلًا و (٦٩ ظ) تسحقه سحقا بالغا و يكتحل به فانه يجلى البصر بسرعة و هو مجرب. [٤٤٠]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٦

[(٤٤١) و مما يقوى (البصر بالحدقة و يجلوها) (الحدقة و يجلو البصر أن) يؤخذ رمان حلو و حامض من كل واحد جزء (فيعصر هما) (فيعصر ماؤها) و يؤخذ (جزء عسل) (منه جزء و من العسل) منزوع الرغوة [جزء] و من ماء [البسباس] (الرازيانج) [الرطب جزء] (نصف جزء) فيجعل فى قارورة و يجعل فيها شىء من الزعفران و يوضع فى الشمس [و يحرك] حتى يختلط ثم يكتحل به.)]

[(و زعم أرسطاطاليس فى كتاب الأحجار أن الشيخ و هو حجر أسود [يراق] إذا [لحق] [أصاب] الانسان ضعف فى بصره من الكبر أو من علة حادثة و عسر عليه أن ينظر الى شىء حتى يرى خيالا [٤٤٢] كالغمام أو الذباب أو الضباب أو بدء نزول الماء ثم أتخذ من الشيخ مثل المرارة و أدمن القطر فيه أمسك البصر و قواه و دفع عنه العلة النازلة به [٤٤٣].]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٧

الباب الحادى عشر [٤٤٤] فى علاج الورم [٤٤٥] النازل فى العين

قال [٤٤٦]: ينبغى لذلك أن يضمم العين [٤٤٧] بياض البيض و تؤخذ الهندباء [٤٤٨] و تدق و يؤخذ ماؤها و يخلط بدقيق الشعير و يجعل [٤٤٩] عليه شيئا من دهن الورد و يضمم به العين. [٤٥٠]

و كذلك القرع أو لحم [٤٥١] البطيخ إذا ضمم به العين نفعها من اوجاع العين.

[و ينفع لذلك أيضا أن تؤخذ بزرقطونا فتقع فى الماء فاذا ربت وضعت على العين. أ يؤخذ لبن حليب فيوضع على العين سخنا. و إنما تستعمل هذه الأدوية فى أول الوجع، فاذا تمدى الورم فخذ ورق الجر جبر فدقه و صب عليه سمن بقرى ثم ضعه على العين.

و شقائق النعمان إذا طبخ بخمر و تضمم به أبرأت أورام العين. و قد يجلو

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٨

الأورام التى فيها و الآثار من اندمال القروح.

و ورق التفاح إذا كان طريا فتضمم به مع السويق وافق الأورام الحادثة العارضة فى العين. [٤٥٢]

و له أيضا [٤٥٣] أن يؤخذ من ورق القرع و يغسل بالماء غسلا بالغا ثم يدق و يعصر ماؤه و يجعل فى قدرة [٤٥٤] جديدة و يطبخ بنار لينه حتى يصير مثل الرب [٤٥٥] و يكتحل منه فانه بالغ لما ذكرناه نافع مجرب إن شاء الله.

قال [٤٥٦]: و ينفع أيضا [٤٥٧] للعين الورقة [٤٥٨] الشديدة الحمرة أن تأخذ من الرمان الحامض جزءا و من الحلو كذلك جزءا و يعصر [٤٥٩] ماؤها و يعمل به كما يعمل بورق [٤٦٠] القرع فانه نافع [٤٦١]. و من الناس من يخلط [٤٦٢] معه شيئا من مسك [٤٦٣] و شيئا من صبر و يغلى حتى ينعقد [٤٦٤] و يستعمل منه فى العين فانه جيد للريح [٤٦٥] و السلاق و الجرب فى العين.

قال جالينوس [٤٦٦]: و كذلك [٤٦٧] (٦٩ ظ) ينفع لذلك أن يؤخذ ماء النافع الأخضر و يفعل به مثل ما فعلت بمرق الرمان غير انك لا تخلط معه شيئا أى سادجا فانه نافع لذلك إن شاء الله [٤٦٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٦٩

الباب الثاني عشر [٤٦٩] في علاج البياض الحادث في العين

قال جالينوس [٤٧٠]: إن كان [٤٧١] البياض في [٤٧٢] أعين الصبيان [٤٧٣] فينبغي لذلك أن تأخذ أم الصبي ملح أندرانى [٤٧٤] مثل الحمصه في قدره و تجعلها [٤٧٥] في فيها حتى تذوب [٤٧٦] و تنحل و تمزجها في العين [٤٧٧] فانه نافع باذن الله.
قال جالينوس [٤٧٨]: أو يؤخذ [٤٧٩] من ذلك من لبن أم الصبي و يخلط معه عسل غير مدخن و تكتحل به العين فانه نافع باذن الله.
قال [٤٨٠]: و ان كان البياض في أعين الكبار فينبغي لذلك [٤٨١] زبد البحر و هي
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٠

الشبيهة و تسحقها [٤٨٢] مع عسل سحقا ناعما [٤٨٣] ثم تكتحل به العين فانه بالغ باذن الله، و ان يكتحل منه غدوة و عشيا.
و كذلك [٤٨٤] إن أخذ بول الصبي و طبخ في إناء نحاس مع عسل و يكتحل به [٤٨٥] يجلى [٤٨٦] البصر من البياض و من اندمال القروح ان شاء الله.
[و زعم ارسطاطاليس أن من سحق الحجر الذى يتولد في الناس و خلط مع الأكحال نفع من بياض العين نفعا نفيعا.] [دواء لبياض العين القديم و الحديث:

يؤخذ ورق العوسج فيدق و يعصر و يقطر في العين سبعة أيام- أو يؤخذ ثمرة العوسج فتدق و تعصر و يترك عصيره حتى يجمد و يجف ثم أن تأخذ منه إذا أردت أن تكتحل وزن دائق فتضيف بياض البيض الرقيق و ألبان النساء ثم تسحقه قليلا و تقطره في العين فانه نافع مجرب مختبر باذن الله. فانظر بعقلك و اختر تجد إن شاء الله تعالى]
و كذلك [٤٨٧] ينفع أيضا للدমে في العين و ذلك أن يؤخذ وزن درهمين صبر سقطرى وزن درهم صمغ عربى يدق (٧٠ و) و يشرب في ثلاثه أيام بالماء البارد فانه بالغ باذن الله [٤٨٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧١

الباب الثالث عشر [٤٨٩] في علاج الضربة التى تصيب العين [٤٩٠]

طب الفقراء و المساكين ؛ النص ؛ ص ٧١

حمرت [٤٩١] شبه الدم

قال [٤٩٢] جالينوس: ينبغي لذلك أن تأخذ دم فرخ [٤٩٣] الحمام و هو حار [٤٩٤] فيقطر منه [٤٩٥] في العين فانه نافع. [٤٩٦]
قال [٤٩٧]: و قد كان قوم من الأطباء يأخذون ريشة [٤٩٨] الفرخ الصغير و هي مملوءة دماء [٤٩٩] لينه فينتفون الأصل بعد الأصل و يقطرون رطوبتها في العين، [٥٠٠] فانه نافع.
قال [٥٠١] جالينوس: و الالهة [٥٠٢] و هي الظفرة التى تحدث في العين، ينبغي لذلك أن تأخذ الرمان الحامض بشحمه و تطبخه بشيء من عسل حتى يصير في

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٢

قوام المرهم و يكتحل به فانه يقلع الظفرة الغليظة و قد جربناه فحمدناه.

[و ينفع من الضربة التى تصيب العين و يصير فيها الدم أن تأخذ البانونج و إكليل الملك المطبوخ فيضمده به العين بقطعة لبد. [٥٠٣] و إذا أحرق ورق المرردوش يابس و استعمل بال غسل ذهب بأثر الدم الميت العارض تحت العين.]

[و اذا خلطت النانخواه] [٥٠٤] بالعسل و تضمد به قلع كمتة الدم العارض تحت العين. فاذا احترق الثوم و عجن بالعسل أبرأ الأثر التي تحت العين العارض الذي يتغير منه اللون. [و إذا خلط الخيري] [٥٠٥] الأبيض بالعسل و بالشحم أو بالمر المذاب بالزيت نقا الوجه و أذهب كمتة الدم العارضة تحت العين و الخل. [و الخل إذا خلط بالعسل و لطخ به الأثر العارض دون العينين من اجتماع الدم تحت الجلد أذهبه.] [٥٠٦] طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٣

الباب الرابع عشر [٥٠٧] في علاج المنخرين و ما [٥٠٨] يحدث فيهما

قال [٥٠٩] جالينوس: أنه يؤخذ من خبث الفضة و من الخمر الطيب [٥١٠] العتيق و من دهن الريحان من كل واحد بالسوية [٥١١] فيسحق خبث الفضة [٥١٢] سحقا بالغاً ثم يصب عليه الدهن و الخمر [٥١٣] و يركب على نار [٥١٤] لينه حتى [٥١٥] يلتف و يستعمل [٥١٦] منه في الأنف فانه بالغ إن شاء الله. و كذلك [٥١٧] يفعل بماء الرمان (٧٠ ظ) الحامض إذا طبخ بشحمه مع شيء من عسل حتى يصير في قوام المرهم فانه يقلع الظفرة من العين.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٤

قال: و إذا وضع منه في الأنف قطع اللحم الزائد. [٥١٨] و إذا لطخ منه على اللثة قطع الأكلة العارضة فيها. و ذكر أيضا [٥١٩] افلونيس أن [٥٢٠] القروح التي تكون في الأنف و العفونة و المدة و الرياح الممتنة فينبغي لذلك أن تأخذ عصارة الرمان الحلو و تطبخه [٥٢١] في إناء من نحاس حتى [٥٢٢] يصير في قوام العسل و تجعل منه مرارا في الأنف فانه بالغ إن شاء الله تعالى.

و له [٥٢٣] أيضا أن يطبخ رمان حامض بشراب [٥٢٤] خمر و يدق و يضمد به الأنف [٥٢٥] من خارج و يطلّى به من داخل فانه [٥٢٦] نافع إن شاء الله.

قال [٥٢٧] جالينوس: و مما ينفع اللحم الذي ينبت و النواصير [٥٢٨] فينبغي لذلك أن يؤخذ حريق [٥٢٩] أسود و هو الزفت و فودنج [٥٣٠] نهري و هو الضومران وزنا بوزن [٥٣١] و يكون [٥٣٢] الضومران يابس فيدرس الجميع و ينفخ منه في الأنف مرتين كل يوم [٥٣٣]، تفعل ذلك مرارا فانه نافع لما ذكرناه.

و كذلك [٥٣٤] للشقاق في الأنف اسفيداج و مرداسنج [٥٣٥] و هو المرتك و خبث الرصاص [٥٣٦] (٧١ و) تأخذها [٥٣٧] و تسحقها سحقا بالغاً و تخلطها بخمر من زبيب أو

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٥

بماء عصارة الريحان فتلطح به فانه نافع. [أو يؤخذ سماقا فتذيه بدهن بنفسج و يلطخ به.]

صفة [٥٣٨] دواء في شقاق اليدين و الرجلين: يؤخذ زفت أبيض و قير و شحم بقرى و زيت ثم يذوب ذلك على النار و يجعل عليه شيئا من زنجار مسجوق و يخلط حتى ينعقد و يلقي منه على الشقاق، فانه نافع إن شاء الله [٥٣٩].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٦

الباب الخامس عشر [٥٤٠] في علاج رائحة الأنف

فقد جربناه فحمدناه، و ذلك أن تأخذ على بركة الله أفاقيا و حمامه [٥٤١] من كل واحد وزن درهمين تسحق و تخلط بعسل و تغليهما على النار و تجعل منه في طرف [٥٤٢] الأنف فانك ترى عجباً إن شاء الله. و هذا الدواء هو من كتاب بولش [٥٤٣] و هو نافع باذن الله

تعالى [٥٤٤].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٧

الباب السادس عشر [٥٤٥] فى علاج الأورام [٥٤٦] الحادثة فى الأنف و القروح الدموية [٥٤٧]

ألفه [٥٤٨] ابن ماسويه و هو [٥٤٩] مجرب باذن الله، تأخذ لذلك من ورق الورد [٥٥٠] و من الصندل الأحمر و الصمغ [٥٥١] العربى و الكثيراء و هى الحلوسيا، [٥٥٢] من كل واحد نصف درهم، [٥٥٣] تدق و تنخل و تخلط [٥٥٤] بماء الرمان الحامض و تقرص و تيبس. فاذا احتيج اليه (٧١ ظ) يضاف [٥٥٥] له ماء و يطلا به الأنف، [٥٥٦] نافع إن شاء الله.

[و يطلى بالصندل الأبيض المعجون بماء بارد للورم الحار و يطلى عليه صبر مدقوق بماء الحلبه.] [٥٥٧]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٨

الباب السابع عشر [٥٥٨] فى علاج افراط الرعاف [٥٥٩]

قال [٥٦٠]: ينبغى لذلك أن يؤخذ من [٥٦١] قشور البيض [٥٦٢] فيحرق و يدرس و ينفخ منه فى الأنف بقنوط [٥٦٣] من قصبه أو غيره، فانه نافع إن شاء الله.

و كذلك [٥٦٤] قشور البيض [٥٦٥] و العفص [٥٦٦] قداً بقد و تسحق [٥٦٧] و تعجن بماء [٥٦٨] و يوضع على الأنف و يطلى به [٥٦٩] الجبين و هى الجبهه.

و كذلك [٥٧٠] يفعل بالصوفه التى تخرج من البحر، تغمسها فى خل حاذق ثم تعصرها و تجعل [٥٧١] عليها حجرا محميا و تضعها [٥٧٢] تحت الأنف حتى يرتفع بخارها
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٧٩

الى الأنف و يؤمر صاحب [٥٧٣] الرعاف أن يستنشق ذلك [٥٧٤] البخار الذى يطلع فإنه نافع إن شاء الله.

[أو يؤخذ عفص و يسحق سحقاً ناعماً و ينفخ منه فى الأنف. أو يؤخذ روث حمار فيحرق و يعجن بخل ثم يطلى به الأنف.]

و زعم التياوق أنه [٥٧٥] إذا أخذ روث الحمار [٥٧٦] ورش عليه الخل و اشتم فانه يقطع الرعاف.

[و يؤخذ أيضاً للرّعاف من الطفل فينفع فى الخل و يضمده به الجبين و الأصداع. فان كان الرعاف من الأنف الأيمن و كان شديدا متواليا فليشد عضد العليل و ساقيه و تشد محجمه على الكبد و تمص بلا شرط. و إن كان من الأيسر فافعل بالطحال كفعلك فى الكبد و أحرق حبه فول و اسحقها و أنفخ رمادها فى الأنف.] [٥٧٧]

أو يؤخذ عصارة الريحان الطرى [٥٧٨] و الأخضر جزءاً و من الخل الحاذق ثلاثة أجزاء، و يغلى على [٥٧٩] نار لينه حتى [٥٨٠] يبقى منه الثلث ثم يقطر منه [٥٨١] فى الأنف.

أو يسعط [٥٨٢] بماء الفول الأخضر [٥٨٣] يدق الورق و يصنع غير مغلى بماء فانه يقطع الرعاف إن شاء الله. [٥٨٤]

و كذلك روث الحمار الطرى (٧٢ و) إذا عصر منه فى الأنف قطع الرعاف بإذن الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨٠

و كذلك ينفع [٥٨٥] ققل القنليه إذا جعل على النار و يفوح العليل ذلك البخار فانه نافع إن شاء الله.

و أيضاً [٥٨٦] يؤخذ من عصارة ورق الخوخ الطرى و يقطر منه فى الأنف فانه يقطع الرعاف إن شاء الله.

و للرّعاف المفرط: يؤخذ من الشيان و اللبان و الصبر و الزاج و العفص من كل واحد نصف درهم. يدق الجميع دقا [٥٨٧] بالغاً ثم يؤخذ من نسيج العنكبوت الأبيض و يصنع منه فتيلاً- و يغمس فى بياض البيض و يذر عليه من ذلك الغبار المذكور و يدخل فى

الأنف، فان عاد عيد عليه فتبلا ثانيا فانه غاية النفع [٥٨٨] إنشاء الله مجرب. [٥٨٩][٥٩٠]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨١

الباب الثامن عشر [٥٩١] فى [٥٩٢] علاج الزكام المتولد [٥٩٣] من الشمس

قال [٥٩٤]: ينفع لذلك أن تشعل القرطاس و هو الكاغذ إذا أشعلته فى النار [٥٩٥] و استنشق دخانه [٥٩٦] نفع لذلك [٥٩٧].

و كذلك [٥٩٨] يفعل الأصرطرك و هو ميعات الرمان [٥٩٩].

و [٦٠٠] كذلك [٦٠١] يفعل بالحبة السوداء و هو الشونيز إذا سحق و جعل فى خرقة نقيه و يمسكها فى يده و يستنشق فيحتها فانه نافع.

كذلك [٦٠٢] ينفع [٦٠٣] لذلك أن تأخذ من دقيق القمح جزءا و تعجنه بالخل و تصنع

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨٢

منه خبزة و تعصرها من ذلك الخل ثم تضعها على النار (٧٢ ظ) و تستنشق ذلك البخار فانه نافع. [٦٠٤]

[(أو يأخذ المزكوم قطعة (عود) لبان فيضعها على (النار) [جمرة] و يتبخر بها (منخريه) حتى يصل دخانها الى دماغه.)]

[(أو يفعل بالسندروس مثل ذلك. أو يؤخذ مراً [فيسحقه و يتدخن به أو يعجنه] بشراب طيب (الريح) [الرائحة] حتى (يصير ثخيناً)

[يكون ثخيناً] و يلطخ المنخرين منه فانه (مما) ينفع من الزكام و النزلة من نزولها.)]

[(و هذه صفة بخور نافع من النوازل منضج لجميع الفضول الغليظة المتحدرة من الرأس)]، [٦٠٥] يؤخذ من الميعة [٦٠٦] و من

المصطكى و من زريعة [٦٠٧] الكرفس الجبلى [٦٠٨] و من الزرنينخ الأحمر نصف درهم و من زريعة [٦٠٩] الرند حبتين. يدق

الجميع [٦١٠] و يعجن بعسل [٦١١] و يتبخر به [٦١٢] فانه نافع من الزكام و من السعال الشديد [أن يوضع عليه قمح حتى يجتمع البخار

فيؤديه الى الموضوع الذى يقصد علاجه] إن [٦١٣] شاء الله [٦١٤].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨٣

الباب التاسع عشر [٦١٥] فى علاج الكلف [٦١٦] و الآثار السود و النمش فى [٦١٧] الوجه

فينبغى [٦١٨] لذلك أن يؤخذ لبن التين و هو لبن الشجر [٦١٩] فيخلط مع نخالة الشعير و يعمل منه لصوق فانه ينقى الوجه من الكلف

باذن الله.

[(أو يؤخذ شيء من قثاء الحمار فيدق و يطلى به الوجه فانه نافع للآثار السود و الكلف.)]

و له [٦٢٠] أيضا دم الأرنب [٦٢١] و هو طرى [٦٢٢] فيطلا به الوجه فانه نافع [٦٢٣] أو يؤخذ [٦٢٤] ورق الكرنب و زريعته [٦٢٥] فيطبخ و

يدق [٦٢٦] و يوضع منه على الكلف [٦٢٧] فانه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨٤

ينقيه و يقلعه باذن الله. [٦٢٨]

أو يؤخذ [٦٢٩] زريعة [٦٣٠] كرنب [٦٣١] الأنباط و زريعة الكرنب المصرى من كل واحد جزء، و يخلط [٦٣٢] بماء الترمس المرّ و

يطلا به الوجه. [أو يطلى الموضوع بخرو الفار.]

أو يؤخذ [٦٣٣] أصول [٦٣٤] السوسن الأبيض فيدق و يطلى به الوجه ثم يغسل [٦٣٥] بحب البطيخ المقشر [٦٣٦] و الشعير المقشر فانه

يجلى [٦٣٧] الوجه و ينقيه.

[(و (الحريق) [الخربق] الأسود إذا سحق مع الترمس و غسل [به الوجه بماء عذب أجلى] (بهما بماء العسل جلا) الكلف و النمش.)]

[(و زعم [دياسقوريدوس] (بعض الحكماء) انه إذا خلط مع (الابرشا) [أصل السوسن الأزرق] ضعفه حريق أبيض و لطح به الكلف و

الرطوبة اللينة نقاها.) [

وله [۶۳۸] أيضا حامض الترنج إذا طلى منه على الوجه أبرأه. [۶۳۹]

وله [۶۴۰] أيضا جوف [۶۴۱] الخلدان و هو الحلزون [۶۴۲] (و ۷۳) و هو القوقن و يقال له الحلقوم [۶۴۳] فيحرق و يسحق سحقاً [۶۴۴]

ناعماً و يعجن بخل و يطلى به الوجه [۶۴۵] من

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۸۵

الكلف [۶۴۶] باذن الله ينقيه تنقيه بالغه.

[(أو يؤخذ زبل جردان فيدق دقا ناعماً و يسحق [سحقاً ناعماً بالماء] [بماء] و يطلى به الوجه.)]

[(أو يؤخذ (من) مرارة (العنز) [عنزها منها] جزء و (عسل) [من العسل] ثلاثة أجزاء [فيخلط] [فيخلطان جميعاً] و يلطخ بهما [الوجه

بالغداء و العشى] [غدوة و عشية] [ثم] [و] يغسل [الوجه] بماء فاتر [فانه نافع من ذلك].)]

أو يؤخذ [۶۴۷] زريعة [۶۴۸] الكتان فدرس [۶۴۹] مع لوز مر و تعجن بخل حاذق و يلزم منه الوجه فانه [۶۵۰] بالغ لما ذكرناه.

أو يؤخذ قرعة [۶۵۱] و تطبخها حتى تنهراً و تدقها دقا [۶۵۲] بالغاً ثم يلقى [۶۵۳] عليها ماء شبيهة [۶۵۴] العجوز مطبوخ [۶۵۵] و يضمده به

الوجه فانه نافع لذلك يقلع الكلف و النمش باذن الله تعالى [۶۵۶].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۸۶

الباب العشرون [۶۵۷] في علاج الوجع [۶۵۸] الذي يعرض في الاسنان

قال [۶۵۹]: إن أكثر ما يعرض أوجاع الاسنان من قبل البرودة و الرطوبة الفاسدة فينبغي لذلك [۶۶۰] أن يطبخ التاغندست [۶۶۱] بالخل

و يتمضمض به.

و كذلك [۶۶۲] إذا طبخ الشونيز بالخل مع حب الصنوبر فعل ذلك. (و إذا طبخ زبيب الجبل بالخل و تمضمض به نفع الاسنان و

يذهب برطوبة اللثة.)

[(و إذا طبخ أصل قثاء (الحمار) [الحمير] بالخل نفع [من وجع الأسنان إذا تضمد به])]

و هذه الأدوية ذكرها دياسقوريدوس. [۶۶۳] فإن تمادى الوجع بعد [۶۶۴] هذه الأدوية فينبغي ذلك أن يدللك الاسنان بالبورق [۶۶۵] و

هو ملح الزجاج. سلخ [۶۶۶]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۸۷

الحيه و هو جلد الخش إذا طبخ بالشراب و تمضمض به نفع لذلك.

[(أو يؤخذ (الثوم و العاقر قرحا أو الخردل فيسحق) [ثوما أو تاغندست أو الحنظل فيعجن] بخل و عسل (و يتمضمض به) [و يلزم به

الضرس الوجيع يدللك به.])] (أو يتمضمض به ماء القودنج و الخل.)

و كذلك [۶۶۷] يفعل بعيدان [۶۶۸] الثوم [۶۶۹] و التاغندست مطبوخ [۶۷۰] بالخل. [أو يؤخذ قشور عروق التوت مع ورقه فيطبخ و

يتضمد به و يمسك في الفم.]

[(أو يطبخ ورق الطرفاء (بخل) [بماء] (و يمسك في الفم فانه يسكن وجع الاسنان و يقوى اللثة) و يتضمد به.)] و كذلك [۶۷۱]

يفعل بقرن أبل يطبخ بالخل ينفع [۶۷۲] لذلك إذا تمضمض به. [۶۷۳] و كذلك يفعل أصل الابلتين [۶۷۴] مطبوخ بالخل.

و أن مضغ العليل أصل الابلتين سكن (۷۳ ظ) وجع الضرس.

[(و كذلك] إذا طبخ عكر الزيت (بشراب) بالعسل و (ضمد) [جعل على] الاسنان (الموجوعة) [الوجيعه] سكن وجعها [إن شاء الله

تعالى و الله الموفق.])]

قال [٦٧٥]: وإن حدث في الأسنان تقلقل و تحرك فإخذ لذلك الطيب من السوسن [٦٧٦] و قشور السرو أو [٦٧٧] شب، [٦٧٨] فيسحق و يلزم به الضرس.

[(و يتمضمض بشراب قد طبخ فيه السرو مع جوزه مرضوض.)]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨٨

ينبغي [٦٧٩] لذلك أن يؤخذ شيء من شب و طبخ بخل و عسل و يتمضمض به فانه نافع و يشد الأسنان و يقطع الدم السائل منها باذن الله و قد جربناه فحمدناه.

[(أو يؤخذ شيء من (تفاح الكرم) [عيون الدوالي] فيدق و يخلط مع شيء من عسل و يطلى به اللثة [الورمه] فانه يشد الاسنان و اللثة المسترخية و يقطع الدم السائل [من اللثة و ينفع نفعا بينا باذن الله عز و جل.]] [٦٨٠]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٨٩

الباب الحادى و العشرون [٦٨١] فى علاج وجع الأضراس و هى المطاحن و التآكل و الثقب الذى فيها

قال [٦٨٢]: ينفع لذلك أن يؤخذ حنظل [٦٨٣] و تجوفها ثم تصب فيها خلا و تضعها على النار حتى يغلى [٦٨٤] و يتمضمض بذلك الخل فانه جيد بذلك.

[أو يؤخذ عروق الحنظل فيطبخها بالخل حتى تغلى ثم يأمر المريض أن يتمضمض بذلك الخل.]

و له أيضا: فاذا حدث التآكل و الثقاب فى الضرس [(فيؤخذ [لذلك حلتيت جيد فيوضع فى ذلك الموضع فانه يسكن وجعها.)] أو يؤخذ [٦٨٥] لذلك قطران و قلب العفص و يلقي على الثقاب الذى فى الضرس فانه يسكن الوجع.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٩٠

و له [٦٨٦] أيضا بزر الكراث مدروس [٦٨٧] مخلوط [٦٨٨] مع القطران أن يفعل مثل ذلك.

[(أو يؤخذ قطعة ثوم فتوضع فى ذلك الثقب بعد أن يدق. أو يؤخذ عروق الحنظل أو (حبه) [حلبه] فيوضع على الجمر (و يفتح العليل) [و يؤمر صاحب الوجع فيفتح] فاه و يتلقى الدخان بموضع الوجع. أو يدخن بالخردل و حب البنج [فان الوجع يسكن] فانه يسكن الوجع.)]

و كذلك [٦٨٩] تأخذ من الزيت أوقية و نصف تجعلها فى آنية من زجاج و تلقيها على النار و تجعل معها عشر حبات فلفل مدروسة و ثلاث حبات من ثوم صحاح غير مقشرة و تغليها فى [٦٩٠] ذلك الزيت مع الفلفل و تنزلها و تأخذ منها (٧٤ و) حبة و تجعلها على الضرس الذى يوجع و تأمر العليل يعض عليها، فان فتر و إلاً إجعل الحبة الثانية، فان فتر و إلاً فجعل الحبة الثالثة فانه نافع باذن الله.

و كذلك [٦٩١] تأخذ رمانه حامضة و تجوفها من الحبات و تأخذ سبع حبات فلفل و خل حادق و تغليها حتى ينغقد و تجعله على الضرس الوجع [٦٩٢] فانه يبرأ باذن الله.

و له [٦٩٣] أيضا تأخذ شحم تيس و شحم بقرى و تخلطهما و تشويهما على النار و تمضغه بالضرس الوجع يبرأ باذن الله. كذلك أصل الابلتين مطبوخ بالخل أو بالشراب و يتمضمض به فانه نافع باذن الله. و له أيضا يطبخ ورق الطرفه بالماء و يتمضمض به.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٩١

و كذلك [٦٩٤] يؤخذ فقوس العلقم و يدرس و يؤخذ ماؤه و يجعل معه زيت [٦٩٥] مثله و يغلى و يتمضمض به.

و له أيضا تأخذ التاغندست و حب الرند و الزفت و يمضغه العليل يبرأ باذن الله.

و له أيضا إذا دق الثوم بالخل و العسل و وضع على الضرس المأكول كسرها.

و كذلك [٦٩٦] ينفع من استرخاء اللثة تأخذ حب العجب و حب الرند بالسوية و تطبخها بالخل حتى يبقى من الخل النصف و

يتمضمض به فانه يبرأ باذن [۶۹۷] الله [۶۹۸].

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ۹۲

الباب الثاني والعشرون [۶۹۹] في علاج ناكل الأسنان والأضراس والدود الذي يحدث فيها

[(۷۰۰)] [ينبغي أن] يؤخذ [عند ذلك] أنبوب قصب [و قصب] دقله فيوضع طرفه على نار فحم و الطرف الآخر [يوضع] [في داخل] الانبوب [و يوضع طرف الأنبوب الآخر] على الضرس حتى يرتفع الدخان و [يضيق فمه] [ينطبق فاه] فانه نافع للدود الذي [يكون] في الضرس.

زعم ارسطو طالس [۷۰۱] أنه إذا أخذ التنكار و درس و جل (۷۴ ظ) منه على الموضوع المأكول في الاسنان و الأضراس [۷۰۲] نفعها منفعه عظيمه.

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ۹۳

فان تغيرت الأسنان و تعلق بها أوساخ فيؤخذ لذلك [۷۰۳] نوى الأهليلج محروق أو قرن الماعز محروق أو قرن الأيل محروق أو زبد البحر، [۷۰۴] أى ذلك تهيأ مفردة [۷۰۵] أو مجموعته، فتسحق سحقاً بالغاً [۷۰۶] و يستاك به فانه نافع باذن الله.

و عكر [۷۰۷] الزيت إذا دهن به الضرس سكنه. إذا أمسكته عليه ساعة فانه قتل الدود الذي في الضرس.

قال: و إذا أردت ان يسكن الوجع فيؤخذ أصل السيكران و يطبخ بالخل طبخاً بالغاً ثم يتمضمض به على الريق، يعنى على الصوم؛ يفعل ذلك مراراً فانه يبرأ باذن الله.

و كذلك القطران إذا قطر منه على الضرس المتآكل فتنه و سكن الوجع باذن [۷۰۸] الله [۷۰۹].

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ۹۴

الباب الثالث والعشرون [۷۱۰] في علاج الأوجاع التي تعرض في الفم

قال: إذا كان في اللثة ورم أو في الفم فيتمضمض العليل بماء قد طبخ فيه ريحان [۷۱۱] أو قشور الرمان أو السماق أو ورق الزيتون [۷۱۲] فانه نافع.

قال دياسقوريدس [۷۱۳]: إن من [۷۱۴] أخذ لسان الحمل و هو أصل الأبلنتين إذا درس ورقه مع أصله و عصر ماؤه [۷۱۵] و تمضمض به تمضمضاً دائماً نفع من القروح في الفم و القلاع باذن الله.

[و كذلك ذكر أن الحسك إذا خلط بالعسل أبرأ القروح التي في الفم و (بياض) العارضه فيه].

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ۹۵

قال جالينوس [۷۱۶] أنه إذا أخذ ورق الورد [۷۱۷] و حب السرو [۷۱۸] و الزعفران، من كل واحد وزن درهم، يسحق (۷۵ و) و يخلط بالعسل و يستعمل منه فانه نافع إن شاء الله.

قال: [۷۱۹] و لنزع الورم السلاق التي في الحلق، يؤخذ من زريعة [۷۲۰] الحنطة درهمين و من الورد زنة ثلاثة دراهم و من الزعفران نصف [۷۲۱] درهم، يسحق و يعجن بعسل و يغربل [۷۲۲] مع الشراب يعنى يخلطه معه و يستعمل منه.

(و دواء آخر يطيب رائحة الفم و هو نافع للورم و السلاق الذي يكون في الفم؛ تؤخذ عصارة الحنظل وزن درهم؛ يسحق و يعجن و يستعمل. آخر نافع لمثل ذلك. يؤخذ سماق وزن درهمين و يتغرغر به مع الطلا أو مع عسل.

[صفة دواء آخر نافع لمثل ذلك؛ يؤخذ من السماق وزن درهمين و من الورد ثلاثة دراهم، يدق و يعجن بعسل و يتغرغر به مع نبيذ أو ماء و عسل. نافع مجرب].

وله [٧٢٣] أيضا: تؤخذ البقلة الحمقاء و هي الرجيلة تجعل فى العسل و تمضغ و تمسك فى الفم، فإنه بالغ. و كذلك ورق الزيتون إذا طبخ بخمر [٧٢٤] أو بماء قد طبخ فيه ريحان [٧٢٥] أبيض و هو الذى يعمل زريعته أبيض فانه بالغ [٧٢٦] لذلك [٧٢٧].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٩٦

الباب الرابع و العشرون [٧٢٨] فى علاج السلاق و اللعاب الذى فى أفواه الصبيان

قال جالينوس [٧٢٩]: ينبغى لذلك أن تأخذ عصف فتسحقه سحقا بالغا و تخلطه بخل حاذق و يطلا منه الفم. [(أو يؤخذ سماق فيسحق و يعجن بعسل و يطلى به)] قال [٧٣٠]: و كذلك قشور النحاس [٧٣١] مخلوطة بدهن الجلجلان [٧٣٢] و يطلا منه بريشة فانه يرى عجبا و يبرأ من ساعته باذن الله. فان بقى موضعه فيؤخذ زريعة [٧٣٣] الطرفة أو ورقها فيسحق و يؤخذ بخمر أو بعسل و يطلا به الموضع. [٧٣٤] طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٩٧

قال: و السلاق الأسود هو القلاع؛ يؤخذ لذلك زبيب [٧٣٥] و تنزع زريعته و تجعل معه حبة حلوة [٧٣٦] و تدرسه و تخلطه بعسل و يطلى به الفم.

(أو يؤخذ ورق السماق و يخلط مع لبن الأتن و يمسك فى الفم.)

وله [٧٣٧] أيضا؛ يؤخذ من الشب [٧٣٨] اليماني و من العفص وزن درهمين و من المرّ وزن درهم، يسحق و يذر منه فى الفم. و له [٧٣٩] أيضا: ورق الجلجلان مدروس و مخلوط (٧٥ ظ) مع لبن التين و هو [٧٤٠] لبن الشجر و يقال لها الجمره، فيمسك فى الفم إن شاء الله.

قال: و للآكلة فى الفم؛ يؤخذ من الكبريت و يحرق و يدرس و يؤخذ رماده و تأخذ من الأصداف و هي السردين فتحرقها و تأخذ رمادها و تأخذ زعفران من كل واحد وزن درهم، تدق و تنخل و توضع على [٧٤١] الموضع. [(و كذلك) (دواء) ينفع اللثة التى تدمى و يعرض لها النزلة أن يحرق سمكا مالحا فى قدر حتى يصير كالصمغ و أسحقه و ذره على اللثة فإنه شديد المنفعة و قد جرب.)]

قال جالينوس [٧٤٢]: و للعفن فى الفم و اللثة التى تنحت [٧٤٣] عن الأسنان؛ يؤخذ ورق الورد وزن [٧٤٤] درهم و من العفص وزن درهمين و من الشب اليماني وزن درهمين و من المرّ وزن درهم، يدق و يغربل [٧٤٥] و يخلط فى العسل و يوضع على الموضع فانه جيد [٧٤٦] ان شاء الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٩٨

قال: و ينبغى [٧٤٧] أيضا لعفن الفم أن يؤخذ من الخل الحاذق [٧٤٨] اوقية و يجعل فيها شيئا من ملح و يطبخ حتى يبس [٧٤٩] ثم يلقى عليه اوقية من خل [٧٥٠] و يمسك منه العليل فى فيه؛ [٧٥١] يفعل ذلك فى النهار مرتين أو ثلاثة. و أما الصبيان فيؤخذ [٧٥٢] مروود و يلف عليه صوفة و يغمس فيه و توضع على الموضع العفن و يتحفظ ألا يبلع منه شيئا، لا قليلا و لا كثيرا.

و ينبغى أن يمضمض [(صاحب)] (هذه العلة) [٧٥٣] بماء العدس المطبوخ مع شىء من عسل فانه نافع.

[(و قال بعضهم [٧٥٤] ان الفار إذا شوى و أكله الصبيان [٧٥٥] خفف اللعاب السائل من أفواههم)] [ليس فيه خلاف] [٧٥٦].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٩٩

الباب الخامس والعشرون [٧٥٧] في علاج اللثة المسترخية و الخناق

قال: ينبغى [٧٥٨] لذلك الصمت الكثير [٧٥٩] و الامتناع [٧٦٠] عن الاطعمة الزائدة [٧٦١] و يتغرغر بالخل مسخن مع شىء قليل من العسل، او بماء طبخ (٧٦) و) التمر او بماء طبخ قضبان [٧٦٢] الكروم، و هى الدوالي [٧٦٣] العسالج الرخو، [٧٦٤] او بماء طبخ الكمثرى، و هى الانجاص، و ينبغى ان يخلط مع هذه المياه شيئا من العسل.

فان تمادى [٧٦٥] الورم بعد هذه الاشياء فتأخذ خلا وحده و تسخنه و تغرغر به و تخلط معه شيئا من عفص مسحوق و اصل الزيتون البرى [٧٦٦]، و هو الزنبوج، فانه نافع ان شاء الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠٠

قال ديوسقوريدس: [٧٦٧] انه اذا تغرغر بالخل وحده وفق [٧٦٨] للحلق و للثة الساقطة.

[و كذلك ذكر ان الخطاف اذا حرقت و تحنك برمادها ينفع من الخناق و ورم اللهاة، و اذا ملحت و جففت و شرب منها مقدار درهمين بماء نفعت من الخناق و ورم اللهاة.]

قال مرطوس: [٧٦٩] انه يؤخذ نوى التمر و قلب [٧٧٠] الجوز و يحرق و يسحق و يستعمل ذلك يابسا، لان نوى التمر يحلل جيدا [٧٧١] و رماد الجوز يجلى لانه يقبض.

[و ينفع باذن الله من سقوط اللهاة ان تأخذ عيدان السبت فتحرق بالنار ثم تأمر الذى سقطت لهاته ان يفتح فاه و يكب على دخانه حتى يحس بقبضها.]

قال: [٧٧٢] و ينفع من الخناق زريعة الفجل مع شراب سکنجبین و يتغرغر به، نافع لذلك.

قال: و عصارة فصوص [٧٧٣] العلقم تحنك به مع الزيت العتيق او مع العسل او مع مرارة ثور نفعت من الخناق منفعه [٧٧٤] عظيمة.

وقال [٧٧٥] جالينوس: ان مرارة الثور وحدها اذا تحنك بها نفعت من الخناق.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠١

و كذلك تفعل بمرارة الضأن.

[و زعم ديوسقوريدس أن الدابة التى توجد تحت الغلل و الخوافى الكثيرة الارجل تنكب عند ما تمس باليد اذا تحنك بها مع العسل نفعت من الخناق و سقوط اللهاة]

قال: [٧٧٦] و للخناق الذى هو من الرطوبة يؤخذ لذلك خرو كلب ابيض يابسا و يدرس و ينخل فى غربال صفيق و ينفخ منه فى الحلق، او يخلط [٧٧٧] بعسل و يلطخ به الحلق بريشة.

و مما ينفع للخناق ايضا ان يؤخذ شىء من غايه الانسان و يجفف و يخلط مع شىء من عسل و يطلى بريشة.]

و له ايضا يؤخذ مرارة الضأن و يحنك بها نفعت نفعا عظيما.

قال: [٧٧٨] و كذلك للثة المسترخية تأخذ قلب [٧٧٩] العفص و شب و نشادر (من كل واحد بالسوية) فاخلطها جميعا بعد ان (٧٦ ظ) تدرسها و الزمها على اللهاة فى ملعقة فانه نافع.

[(و زعم اسقلاييدوس فى] علاج اللهاة الساقطة الوارمة ان يؤخذ الفلفل الابيض و شب يمانى و مرّ من كل واحد درهم و من لحم العفص وزن درهمين، تسحق هذه الادوية يلزم منها بعد مبدأ الوجع جميع اوقاته فانه نافع ان لم يكن شديد الحمرة فينبغى ان ينقى و يتحذر ما كان يلدع و فيه حرارة.]

[(صفة دواء ينفع من سقوط اللهاة و الحر فى الحلق و الذبحة و ذلك أن يؤخذ حب رمان حامض و عفص و سماق من كل واحد وزن درهم يسحق و يترك فى

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠٢

سكرجة من لبن معز حليب او لبن اتان ليله حتى يصبح ث تصفيه بعد ان يعصر و أمر العليل ان يتغرغر به مرارا. و كذلك ينفع باذن الله تعالى من كل ورم غليظ يكون فى الحلق و اللهاة اذا جاوز سبعة ايام ان تأخذ من الحنتيت زنة مثقال فتسحقه مع الخل و يغرغر العليل به كل يوم مرارا بانه ينفع اللهاة.].

و زعم جالينوس ان القطران اذا لطح به الحلق نفع من الخناق و اوجاع اللوزتين (١) ان شاء الله، و قد جربناه فحمدناه باذن الله [٧٨٠].
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠٣

الباب السادس و العشرون [٧٨١] فى علاج بحوحة الصوت

قال: [٧٨٢] ينفع لذلك دقيق الفول [٧٨٣] و زريعة الكتان و لوز مسلوق و حب الصنوبر بربيعة، يدرس [٧٨٤] الجميع و يعجن بعسل [٧٨٥] و يؤكل على الريق و عند النوم.

و كذلك [٧٨٦] تؤخذ الكثيراء و صمغ عربى و زريعة الفقوس [٧٨٧] و حب الصنوبر، [٧٨٨] يدق الجميع و يعجن بعسل [٧٨٩] و يجعل منه تحت اللسان.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠٤

[و ينفع كذلك ان يؤخذ من اصل السوس و ربه و بزره و كثيراء و زعفران من كل واحد جزء، يدق الجميع و يعجن بماء و يصير مثل الترمس ثم يجفف، فاذا احتاج اليه يأخذ منه الذى ينقطع صوته فيضع منه تحت اللسان حبة و يتركها حتى تذوب ثم يبلعها فانه جيد.].

[(صفة دواء نافع من بحح الصوت العارض من الحر و اوجاع الحنجرة و انقطاع الصوت و يطفى الحرارة و يسكن العطش، و ذلك ان يؤخذ الصمغ العربى و الكثيراء و بزر القثاء المقشر منكل واحد وزن درهمين [درهم] و رب السوس و نشا الحنطة من كل واحد وزن درهم [درهمين]، يسحق ذلك و يعجن برب العنب او لعاب السفرجل [برغوة بزر السفرجل] او بزر قطونا، يحبب و يجفف و يصير تحت اللسان حبة بالغدات و حبة بالعشى فانه نافع جدا.].

و كذلك [٧٩٠] لخشونة الصوت من الرئة يؤخذ لذلك رب السوس و الكثيراء من كل واحد وزن درهم و من حب الصنوبر المنقى وزن خمس عشرة درهما و من اللوز المقشر سبعة دراهم، يسحق و يعجن بعسل و يجعل منه تحت اللسان و ما ذاب منه

و كذلك للخشونة [٧٩١] فى الحلق ان تأخذ اصل السوس و هو عرق السوس فيدق و ينخل و يؤخذ الصمغ العربى و هو الصمغ الذى يجعل فى الحبر و الكثيراء [٧٩٢] و تحلها فى خمر ثم يعجن به ذلك الغبار و تجعل منه تحت اللسان مثل القولة فانه نافع ان شاء الله [٧٩٣].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠٥

الباب السابع و العشرون [٧٩٤] فى علاج نفت الدم

قال ابو قراط: الادوية التى [٧٩٥] تنفع من نفت الدم هى، حب الريحان [٧٩٦] و الصمغ العربى و [٧٩٧] الجلنار (٧٧) و جوز السرو، و هو الذى ينبت على وجه الارض مثل الزكزة، و قشور الصنوبر و قرن ايل محروق و قشور الرمان و الودع، و هو المحار الذى فى البحر، محروق، فهذه الادوية نافعة مؤلفة او مفردة اذا اخذ منها وزن مثقال الى درهمين بماء لسان الحمل، و هو الابلتين، او بماء عصا الراعى او [٧٩٨] بماء الرحلة فانها تقطع [٧٩٩] الدم باذن الله.

قال جالينوس: انه ينفع لمن يقذف [٨٠٠] الدم ان تأخذ من المرقد [٨٠١] وزن فرد [٨٠٢] و من الصمغ العربى ثلاثة دوانق و هى ثلاثة فرود و من النشا [٨٠٣] متاع القمح اربع

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ١٠٦

دوانق و تخلط الجميع، و يشرب بماء عذب فانه بالغ بعون الله.

[(دواء آخر لمن ينفث الدم ان يسقى العليل من تفاح الكرم وزن مثقالين بماء بارد، و يسقى العليل ان لم تكن به حرارة و لا حمى من

بزر الكراث (النبطي) و حب الريحان من كل واحد وزن درهم، يدق ذلك و يشرب بماء اغصان الورد المدقوقة المعصورة.)]

قال [٨٠٤] و له ايضا يؤخذ من الشيح المحروق وزن ثلاثة دوانق و يعجن ببياض البيض و يخلط معه وزن فرد [٨٠٥] و نصف صمغ

عربي و يشرب باربعة اواق ماء بارد.

او يؤخذ الصوفة [٨٠٦] متاع البحر و تحرق و تسحق و تخلط مع شراب [٨٠٧] من زبيب و عفص مدروس فانه نافع لما ذكرناه ان شاء

الله.

قال [٨٠٨] جالينوس: في امسك الدم رعفا او عرقا فانه يؤخذ لذلك نسج العنكبوت و معه شىء من غبيراء مسحوقه مغربله و تجعلها

من حيث يخرج الدم فانه ينقطع باذن الله.

[(و مما ينفع لنفث الدم و المده إذا كان البدن سليما من الحرارة و الذبول ان تأخذ من الفراسيون [٨٠٩] و من الكرسنة من كل واحد

وزن ثلاثة دراهم و من بزر لسان الحمل وزن خمسة دراهم، يدق و يشرب منه وزن درهمين بماء العوسج و ماء قشور الرمان.

[(او يؤخذ من حب البنج [٨١٠] الابيض من كل واحد خمسة دراهم و من الجلنار وزن درهمين، يدق و ينخل و يسقف منه ملعقه و

بسكرجه من خل ممزوج بماء، تجعل الخل جزءا و من الماء خمسة اجزاء ان شاء الله تعالى.)] [٨١١]

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ١٠٧

الباب الثامن والعشرون [٨١٢] في علاج السعال

قال [٨١٣] جالينوس: ينفع لمن به السعال من قبل النزله، و هى الزكام، و كانت السعلة قديمه ينفع (٧٧ ظ) لذلك ان تؤخذ

زريعه [٨١٤] الكتان فتطشطن [٨١٥] على النار و تخلط بعسل قدره [٨١٦] منزوع الرغوة [٨١٧] و يأكله العليل على الريق و عند النوم.

(و ذكروا ان شكم كلى الماعز اذا شرب مذوب ينفع للسعال و قروح الصدر و نفث الدم و الله الشافى.)

كذلك ايضا يؤخذ صنوبر [٨١٨] دسم يعنى صنوبر مودك و يطبخ مع فراسيون [٨١٩] و هو المرويه [٨٢٠]، بماء عذب ثم يصفى ذلك

الماء و يخلط مع عسل و يطبخ حتى

طب الفقراء والمساكين، النص، ص: ١٠٨

ينعقد فيلحق منه، فانه يخرج الرطوبة من الصدر و من الرئه و ينفع من الوجع المتقدم و من السعال المزمن ان شاء الله.

[(أو يؤخذ اصل السوس و طبخ و يؤخذ صفوه فيعقد مع عسل منزوع الرغوة و يلحق منه.

و زعم [٨٢١] بعضهم ان التين اذا طبخ مع شىء من زوفا و يشرب نقى فضول الصدر و الرئه و نفع من الاوجاع المتقادمة فيها و من

السعال المزمن و عسر النفس الذى يحتاج الى الانتصاب.] [٨٢٢]

دواء آخر [٨٢٣] ينفع لكل انواع السعال، يؤخذ من الانيسون درهمين و من القسط نصف درهم و مرّ و سعد [٨٢٤] و فلفل ابيض و بزر

قتاء و بزر بنج و افيون و عصارة اصل السوس من كل واحد درهم، يدق و يعجن بطلا [٨٢٥] و يحبب و يأخذ منه عند النوم حبه تحت

اللسان فانه نافع باذن الله تعالى.)]

قال: للسعال اليابس يؤخذ عصارة السوس و هو عرق السوس [٨٢٦]، يدق و يعجن بخمر و يجعل منه حبه تحت اللسان قدر الفولة عند

النوم.

[(دواء آخر يذهب بانواع السعال كلها و هو قريب المؤونه، يؤخذ من الزوفا درهمين و من التين اربع تينات [٨٢٧] و من الصنوبر

المرضوض و اصل السوس المقشور من كل واحد وزن عشرة دراهم، يطبخ جميع ذلك برطل [٨٢٨] ماء حتى يصير الى نصف رطل ثم يصفى و يلقى عليه من العسل [٨٢٩] وزن عشرة دراهم من السمن [٨٣٠]

طب الفقراء و المساكين ؛ النص ؛ ص ١٠٨

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٠٩

خمسة دراهم و يطبخ حتى يثخن و يصير مثل العسل و يلقى منه وقت الحاجة.)

قال ابو قراط: دواء آخر نافع من السعال و وجع الصدر، يؤخذ حلبة كف [٨٣١] و كف لوز و كف قلب حب القطن و رأس ثوم فينقع فى ماء حار يوما و ليلة ثم يصفى ذلك الماء و يجعل عليه شيئا من السمن و العسل و يشرب فاترا، و ان طبخ كان انفع. او [٨٣٢] تأخذ بيصار الفول مطبوخ ثلثين و من السمن ثلثا فتخلطه و تحبس به على الريق و عند النوم تفعل ذلك مرارا فانه نافع. وكذلك الفجل اذا طبخ و اكل نفع من السعال المتولد من الرطوبة و ألان الطبيعة.

قال [٨٣٣]: و ان دق مع الكرفس و طلى به البهاق الاسود فى الحمام نفع متعا بينا ان شاء الله.

قال: [٨٣٤] ابو قراط: ان ينفع للسعال ان يؤخذ من الضومران (٧٨ و) و عيون الاكليل الطرى و شىء من تين و شىء من زبيب، يطبخ الجميع على نار لينة او فى الفرن حتى يبقى من الماء النصف و يشرب ذلك الماء ان شاء الله.

صفة دواء نافع من النوازل التى صارت الى الصدر فولدت سعالا، يؤخذ لذلك بزر البنج وزن اثنا عشر درهم و من حب الصنوبر وزن ستة دراهم و من المرّ وزن درهم فيعجن ذلك بعد ان يسحق بعقيد العنب و هو الرب و يؤخذ منه كل غدوة و عشية وزن درهم بماء حار فانه نافع ان شاء الله.

و له ايضا للسعال الحديث [٨٣٥]، يؤخذ من الخمر الجيد و من العسل الجيد و من كل واحد بالسوية فيطبخ و يحرك باغصان السذاب و هى الرطبة حتى يغلظ

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٠

و يشرب منه ملعقة على الريق فانه نافع ان شاء الله.

[(صفة دواء لوجع السعال الجديد [و لا يؤلم و لا يدم و يقوم و يحبس قذف الدم و المدّة و هو شديد المنفعة جدا، ذكر جالينوس فى كتاب الادوية]، يؤخذ من الصنوبر زنة ثلاثة دراهم و من الافيون و المر من كل واحد اربعة دراهم، يدق بطل [يذاب الجميع بنبيذ] و يجعل منه حب مثل الحمض و يستعمل عند النوم.)]

صفة لعوق سهل مختصر لمن به نفث الدم من الرئة، يؤخذ من رأس الفراسيون [٨٣٦] و يجعل عليه خمسة [٨٣٧] ارطال ماء و يغلى على النار و تكون النار لينة حتى يبقى من الماء الثلث ثم يرمى الفراسيون و يصب على الماء قسطا من العسل و يطبخ حتى يكون فى قوام العسل و الشربة منه ملعقة او ملعقتين على الريق فانه نافع ان شاء الله.

[و ذلك [٨٣٨] ان يؤخذ من بزر الخطمي المدقوق المنخول و بزر الخيار شنبر المدقوق و المنخول من كل واحد وزن درهم من السكر الابيض المسحوق وزن درهمن، يجمع ذلك و يخلط فى رغوّة بزر قطونا مع شىء من دهن بنفسح ان امكن و يشرب ان شاء الله]

[(صفة دواء وصفه جالينوس فى المقالة السابعة من كتاب الادوية المركبة انه نافع من السعال القديم و ينفع من وجع [٨٣٩] الصدر المزمّن و الزكام و لعسر النفس و لوجع الرئة، و ذلك ان يؤخذ من المرّ و الافيون و الميعّة و صمغ عربى و الجندبادستر من كل واحد بالسوية و يعجن بالطلا و هو الرب و يجعل منه حبا

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١١

و يؤخذ منه مقدار حمصه عند النوم.

وكذلك ينفع من السعال القديم العارض من الريح الغليظة ان يبخر العليل في انبوب بالفودنج [٨٤٠] النهري او يحرق الارنب و شعره و اصل الحنظل و القنطريون الرقيق، يبخر منه مرارا فانه نافع من ذلك.

و زعم ديوسقوريدس ان وسخ كواير النحل اذا تبخر به نفع من السعال المزمن. و اذا اخذ الدقيق و صب عليه ماء طيبخ السوس و طبخ يسير و جعل ضمادا على الصدر نفع من السعال القديم. و كذلك اذا اخذ بزر الكتان و دق دقا ناعما و جعل في برمه و صب عليه ماء ثم اخذ اصب السوس فانعم دقه يابسا و ذر عليه و انعم خلطه هيا منه ضمادا و الزم نفع من السعال القديم. [٨٤١].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٢

الباب التاسع والعشرون [٨٤٢] في علاج عسر [٨٤٣] النفس

[(يجب ان يسقى لذلك اصل القنطريون الكبير و يسقى من حب البلسان [٨٤٤] او عيدانه وزن درهمين بماء السكر المغلى.)] قال: ينبغى لذلك لمن به عسر النفس ان يسقى (٧٨ ظ) له من ماء السذاب [٨٤٥] الرطب مع قدر ملعقة من عسل مسخن فانه نافع ان شاء الله.

قال: [٨٤٦] و ينبغى لمن به السعال و الربو او عسر النفس ان يأخذ من التين و الحبق و السذاب من كل واحد جزء فيصب عليه من الماء ما يغمره و يطبخ حتى يبقى [٨٤٧] منه النصف ثم يصفى ذلك [٨٤٨] الماء و يلقى [٨٤٩] عليه شيئا من العسل

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٣

و يشربه [٨٥٠] العليل ملعقة على الريق كل يوم.

وله [٨٥١] ايضا، تأخذ من الفودنج [٨٥٢] النهري و من الفودنج الجبلى و من الانيسون و من عروق السوس من كل واحد بالسوية، يدق و يغربل [٨٥٣] و يعجن بالعسل منزوع الرغوة و يلقى منه العليل غدوة [٨٥٤] و عشية و يشرب عليه ماء ساخنا فانه يبرأ ان شاء الله.

قال: [٨٥٥] و ينبغى ايضا للهب و عسر النفس و اليبس الكائن في الصدر، يؤخذ اعين [٨٥٦] الرطه و ورق الافستين و هو شيب العجوز و الزوفا و هى الغبراء من كل واحد بالسوية، [٨٥٧] يدق و ينخل و يعجن بعسل و يلقى منه.

و كذلك [٨٥٨] ينبغى لعسر النفس ان يؤخذ من عروق [٨٥٩] السوس مجرد وزن عشرة دراهم و حبه [٨٦٠] حلوه وزن ثلاثة دراهم و من الزوفا و الفراسيون [٨٦١] و فودنج من كل واحد وزن درهمين و زبيب منزوع النوى [٨٦٢] يطبخ الجميع في ثلاثة اربال

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٤

ماء على نار لينه حتى [٨٦٣] يبقى النصف ثم يهرس [٨٦٤] (٧٩ و) و يصفى و يشرب منه [٨٦٥] ثلث رطل على الريق فانه يبرأ باذن الله [٨٦٦].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٥

الباب الثلاثون [٨٦٧] في علاج الوجع الذى يعرض فى المعدة

قال [٨٦٨] جالينوس: انه ينبغى لذلك ان يؤخذ كمون [٨٦٩] فيطشطن و زريعة كرفس [٨٧٠] من كل واحد جزء يسير و يشرب بماء.

[(او يؤخذ شيرج و شيح من كل واحد ثلاثة مثاقيل و يخلط مع عسل و ماء و يشرب.)]

او يؤخذ قيصوم و حاشا و هو شبه السعتر فيسحق و يشرب بعسل. او يطعم العليل حلبة [٨٧١] مطشطنه ثم يؤخذ من حب الغار [٨٧٢] حبه واحدة و من الفلفل خمس حبات، يسحق ذلك و يشرب بماء فاتر [٨٧٣] فان هذا الدواء يسكن الوجع باذن الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٦

صفة [٨٧٤] دواء لوجع الفؤاد و هو القلب، يسحق ورق العليق بدهن الريحان و تجعله على فم المعدة يبرأ باذن الله و كذلك لوجع المعدة قشور [٨٧٥] اصول النافع وزن درهمين و من السذاب [٨٧٦] ثلاث اواق و يطبخ فى ماء حتى يبقى [٨٧٧] الثلث ثم يصفى و يسقى ذلك فى شربة واحدة.

و كذلك [٨٧٨] لضعف المعدة، تؤخذ حبة [٨٧٩] حلوة فتجعل فى خرقة من كتان فى ماء حار و تترك ساعة و يشرب ذلك. او يؤخذ من عيدان النعناع [٨٨٠] ثلاثة اواق و تجعل [٨٨١] فى ماء الرمان الحلو [٨٨٢] و يغلى [٨٨٣] على النار و يشرب ذلك الماء و هو [٨٨٤] فاتر.

أو يؤخذ ضموران [٨٨٥] فيطبخ فى ماء و يشرب ذلك و هو فاتر فى قوام اللبن فانه نافع [٨٨٦] لضعف المعدة. و من حمض فى معدته الطعام يعنى يتخلل، يأخذ كمون و فلفل من كل واحد وزن اربعة دراهم و من (٧٩ ظ) زريعة [٨٨٧] الشبث دره، يدق ذلك دقا ناعا و يسقى منه العليل ملعقة بماء حارا او بخمر طيب فانه نافع لذلك.

[و كذلك [٨٨٨] ينفع للحموضة العارضة فى المعدة ان يشرب عيون [٨٨٩] الدوالى مع شىء من كراويا فان ذلك نافع.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٧

[صفة دواء يشهى الطعام و ينفع المعدة و ذلك ان تأخذ من اصول الاذخر وزن درهم و من السنبل نصف درهم و يشرب بالغداة بماء حار اياما كثيرة].

[و يسقى من السعتر و الكراويا من كل واحد مثقالا فانه يقوى المعدة و يشهى].

[صفة دواء يبطل شهوة الطعام المفرط، تأخذ الحبة الخضراء و هى البطم فتدق و يسقى منها وزن ثلاثة دراهم على الريق، و ما يبطل شهوة الطعا الادمان على اكلها و شربها.]

صفة دواء ينفع من وجع المعدة مجرب، ذكره جالينوس، يؤخذ انيسون و بزر كرفس من كل واحد وزن درهمين و كمون وزن درهم يدق دقانعا و يسقى منه ملعقة بماء حار على الريق فان ذلك شديد المنفعة.

[صفة دواء لوجع البطن و الامعاء ذلك ان يمضغ شيئا من كمون و يتلغ ما تحلل منه.]

[و اذا قشرت ثلاثون حبة من العدس و ابتلعت نفعت من استرخاء المعدة، و اذا خلطت بالعسل حللت القروح العميقة و قلعت خبث القروح و نقت و سخها، و اذا طبختها بالخل حللت الخنازير و الاورام الصلبة.]

[(او تؤخذ كرسنة و حلبة فتطبخ بماء و يشرب. او يؤخذ من حب الرند المقشر فيدق و يشرب منه ثلاث ملاعق بماء فاتر (و ذلك قبل الطعام) فانه يسكن الوجع.

او يغلى انيسون بماء و يشرب على الطعام و قبله فانه شديد المنفعة جدا بحول الله.]

[(و مما ينفع من استرخاء المعدة و الوجع و المغص ان يؤخذ من الحلفاء وزن مثقالين و من اصل الاذخر مثقالا فينقع فى ماء حار يوم و ليلة ثم يطبخا طبخا خفيفا ثم يصفى ماؤها و يشرب العليل.)

[(و لمثل ذلك يؤخذ من الحلفاء المرضوضة وزن مثقالين و من قشر

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٨

شجر الصنوبر مثقالين فينقعان فى ماء حار يوما و ليلة و يطبخان ثم يصفى ماءها و يسقى العليل فانه شديد.]

قال ابو قراط [٨٩٠]: و من به اشتعال فى المعدة و عطش فانه يأخذ زريعة الفصوص [٨٩١] و زريعة الرجل الحامق من كل واحد ثمانية [٨٩٢] دراهم من الكثيراء زنة اربعة دراهم، تذاب [٨٩٣] الكثيراء بياض [٨٩٤] البيض، فاذا ذاب و انسحق تجعل عليه تلك البزور المدروسة و يخلط [٨٩٥] و يبس فى الظل و يعمل حبات و يمسك [٨٩٦] منها حبة تحت اللسان فاذا ذابت يبلع ذلك اللعاب فانه نافع ان شاء الله.

[(و ذكر جالينوس انه اذا اخذ دقيق الخشكار و جعل في برمة و صب عليه ماء طبيخ الزعرور[٨٩٧] او ماء طبيخ الاجاص او ماء طبيخ الريحان و طبخ به يسيرا حتى يصير ضمادا و الزم فم المعدة كان[٨٩٨] نافعا لفم المعدة.)]
 [(فان اردته لما في المعدة من الحرارة و كثرتها و زيادتها فخذ الدقيق و اجعله في برمة و صب عليه عصارة الهندباء[٨٩٩] او عصارة الرجل[٩٠٠] و اطبخه يسيرا و اتركه[٩٠١] حتى يفتر و هيا ضمادا و الزمه المعدة ان شاء الله.)] [٩٠٢]
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١١٩

الباب الحادي و الثلاثون [٩٠٣] في علاج القيء المفرط

قال: اذا فرط القيء فسكنه [٩٠٤] بماء التفاح. او يطعم العليل قلوب [٩٠٥] القضبان الرقاق الحامضة متاع الدوالي، تأخذ ورق الدوالي [٩٠٦] و تدرسها [٩٠٧] و تعصرها و تسقيه مرقها مع سويق [٩٠٨] و هو [٩٠٩] السماق، نافع في عقل البطن و قطع القيء و يسكن العطش و يطفىء المرّة الصفراء اكثر و اقوى ان شاء الله.
 [(و ينفع العليل الماء [٩١٠] المنقوع فيه قضور الفستق البرانية، و يدمن مضغ
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢٠
 اغصان الكرم الرطبة و يشربها بماء بارد.

و ما ينفع لقطع القيء البلغمي ان يطبخ الفودنج [٩١١] البري بنيذ مطبوخ و يسقى العليل منه فان ذلك شديد المنفعة جدا. صفة دواء نافع لضعف المعدة و لمن يتقيأ ما يأكل، و ذلك ان يؤخذ عصارة السفرجل و من عصارة حب الريحان [٩١٢] من كل واحد ثلاثة اواق [٩١٣] و يطبخها حتى يصير على الثلث و يصب عليه من العسل الجيد رطل (و نصف) ثم يطبخ ثانيا و يحرك نعما و يسقى منه العليل ملعقة او ملعقتين.) [٩١٤] [٩١٥]
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢١

الباب الثاني و الثلاثون [٩١٦] في علاج الفواق

قال: [٩١٧] قد يمسك الفواق اذا اخبر صاحبه بما يغيره. [٩١٨]
 [(و قد يسكنه ايضا امسك النفس و عند استدعاء العطاس و ذلك اذا كان الفواق من الامتلاء. و ينفع من الفواق المتولد من قبل البرد و الريح الشراب المطبوخ فيه الفودنج [٩١٩] و السذاب او الانيسون او الكمون او بزر الجزر البري او بزر الكرفس. او يؤخذ ما تهيأ من هذه الادوية فيدق دقا ناعما و يشرب منه بشراب فانه سريع النفع، و ربما خلط معه جندبادستر. او يؤخذ من الشيح [٩٢٠] جزء فيسلق بالماء و يسقى صاحب العلة من مائه. او يشرب ماء النعناع و ماء [٩٢١] الشبث و تدهن المعدة بدهن الورد [٩٢٢] او بدهن الباونج او
 طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢٢
 بزيت عتيق [٩٢٣].)]

وله [٩٢٤] ايضا يؤخذ من النعناع و يدق و يشرب ماؤه ثلاثة ايام على الريق، و يؤكل من ورقه مرارا في النهار فانه من افضل الادوية. صفة [٩٢٥] دواء للحناق و النفخ في البطن و الرجلين، تأخذ على بركة الله تعالى ثلاثة اواق من الحرمل فتدرسها درسا جيدا و تغربلها و تخلطها بزيت طيب صافى حلو (٨٠ و) ثم يحتسى كل يوم منها قدر قشرة بيضة مملوءة، يفعل ذلك مرارا فانه نافع لما ذكرناه ان شاء الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢٣

الباب الثالث والثلاثون [٩٢٦] في علاج النفخة و المغص [٩٢٧]

تأخذ [٩٢٨] السذاب [٩٢٩] و الشبث اليابس و تدرسه [٩٣٠] و تسقيه العليل، فانه [٩٣١] يوافقه ان شاء الله. او يسقى العليل الكراوية وزن درهم و نصف بماء [٩٣٢] حار، فانه نافع للنفخة الحادثة في البطن.

[او يسحق بزرا [٩٣٣] الجزر مع السذاب و يسقى صاحب المغص] فانه يسكن باذن الله. و النانخاه اذا شربت نفعت من المغص الشديد نفعا بينا. و زعم ديوسقوريدس [٩٣٤] ان طيبخ المردقوش اذا شرب وافق ابتداء الاستسقاء و عسر البول و المغص. [طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢٤]

قال [٩٣٥]: و كذلك الكمون اذا طبخ بزيت و احتقن به او تضمده [٩٣٦] به مع دقيق الشعير وافق ذلك [٩٣٧]. اذا احتقن به مسخنا نفع من المغص. و من عرض له في معدته تمدد او انتفاخ فينبغي ان يطبخ مقدار حزمة من الجعدة [٩٣٨] و يسقى من ذلك الماء المطبوخ. [

قال: و اما المغص الذي يحدث [٩٣٩] من المعدة و الامعاء فينبغي لذلك [٩٤٠] الرند اليابس فتسحقه و تسقيه العليل مسحوقا بالغدو مقدار ملعقتين بماء حار فانه نافع باذن الله.

قال: و كذلك الفلفل اذا سحق و شرب مع ورق الرند [٩٤١] الطرى نفع من المغص. او يسقى [٩٤٢] كمون مقلى، يعنى مطشطن، مسحوق اماء مقدار ملعقتين.

[او يؤخذ حب الغار [٩٤٣] فيصير في الفم على الريق و يمص ما ينحلب منه ثم تأخذ ما بقى فيصير على السرة ضمادا. او يسقى العليل القنطريون [الدقيق و الجنتورية و قد ذكرناه في مواضع كثيرة في هذا الكتاب وزن مثقال بنيذ مطبوخ] فانه نافع من المغص الكائن من الريح الغليظه. [

قال: ينبغى للنفخة في البطن الحادثة و المغص الدائم من غير اسهال ان يسقى العليل وزن نصف درهم جندبادستر، و هو بالعجمية قشور، فانه نافع ان شاء الله.

قال: و كذلك ينفع للنفخة في البطن ان يؤخذ حلبة، و تدرس [٩٤٤] درسا بالغا و تجعل في قدرة جديدة مع كمون مدروس او حبة حلوة مدروسة و يصب عليها طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢٥

الماء و يطبخ قليلا [٩٤٥] غلبة او غليتين ثم يلزمه البطن و المعدة، و ان ارتدها اقوى لطرده الريح و دفع النفخ فاجعل معها [٩٤٦] فراسيون، و هو المرى و اصعب عليها عسلا و ماء و اطبخه طبخا قليلا و اعمل منه ضمادا و الزم به (٨٠ ظ) ظهر البطن و المعدة فانه غاية [٩٤٧] النفع لمن اراد الله [٩٤٨] شفاؤه [٩٤٩].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٢٦

الباب الرابع والثلاثون [٩٥٠] في علاج ضرب الاختلاف و هو جرى البطن

قال [٩٥١] ابو قراط: مما [٩٥٢] يمسك ان يطبخ قضبان الكروم و هي عسالج الدوالي الرخو، تطبخها [٩٥٣] بزيت سماق و يطعم العليل. او تطعمه ماء قد يذخ فيه عدس صحيح [٩٥٤] و عفس فانه يسمك [٩٥٥] البطن.

و كذلك ينفع ان تطبخ البيض بخل و يؤكل بسماق فانه يحبس البطن.

[أو يطبخ الفول بالخل و يؤكل فانه يحبس الطبيعة و يحبس القيء.]

و السماق و دقيق الشعير و يحبس القيء. و له ايضا يؤخذ نوى [٩٥٦] الزبيب فيدرس [٩٥٧] و يسقى منه وزن ثلاثة دراهم بماء فاتر.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۲۷

[و يذاب شيء من عصارة القاقيا بشيء يسير من الشراب و يشربه العليل حتى يحبس بطنه.]

و له ايضا [۹۵۸]، تأخذ دقيق الشعير و عوسج و قشور الرمان، يدرس [۹۵۹] جميعا و يخلط و يهيا [۹۶۰] منه ضمادا عل خرقه و يلزمه البطن فانه بالغ باذن الله.

قال: و لبن المعز [۹۶۱] بالماء قدا بقد، يطبخ حتى يبقى من النصف و يشرب منه كل يوم اوقيتين.

او يؤخذ البلوط و يطبخ بماء و يشرب ذلك الماء فانه يعقل [۹۶۲] البطن و يقوى المعدة باذن الله.

[و مما ينفع من قروح الامعاء و الاسهال [الحادث عنه] ان يؤخذ رز مقلو فيطبخ بلبن ماعز حتى ينضج ثم يلقي عليه مح بيضة و شيء من سماق و شيء من بلوط مدقوق و يأكله العليل.]

و له ايضا [۹۶۳] للاختلاف و نزف الدم، يؤخذ من السماق درهمين [۹۶۴] و من العفص وزن درهم و من قشور الرمان وزن نصف درهم، [۹۶۵] يسحق الجميع و يعجن بخل و يحب و يجفف، الشربة منها وزن درهم [۹۶۶] ان شاء الله.

و له ايضا لاستطلاق البطن و المغص، يؤخذ عفص غير مثقوب و افيون و زريعة [۹۶۷] كرفس من كل واحد نصف درهم، يدرس الجميع و ينخل و يعجن بخل

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۲۸

او بماء قد (۸۱ و) طبخ فيه ريحان [۹۶۸] و يعمل مثل الفلفل، الشربة منه سبع حبات او عشرة بماء فاتر فانه نافع ان شاء الله.

[صفة اقراص من كتاب جالينوس فى الادوية المركبة النافعة لقروح الامعاء و لكل اوجاع الجوف، يؤخذ من بزر البسباس و الانيسون و بزر و الكرفس و بزر البنج من كل واحد زنة اربعة دراهم و من الافيون زنة درهمين، يدق ذلك و ينخل و يعجن بماء و تعمل منه قرصة كل واحد له زنة دائق الى دانقين و يشرب منها واحدة بماء فاتر.]

[و ذكر ايضا جالينوس فى هذا الكتاب اقراصا نافعة لوجع القروح فى الامعاء و لمن به البطن و لوجع الجوف يشرب منها او يحتقن به و يضمدم من خارج، يؤخذ من البنج بزره و بزر الكرفس و من الانيسون و بزر البسباس من كل واحد زنة اربعة دراهم و من الافيون و السماق من كل واحد زنة درهمين و من عصارة لحيه التيس و الجلنار من كل واحد وزن درهم و نصف، يدق ذلك و يعجن بماء و يعمل منه اقراص و يستعمل.]

و له ايضا للاسهال او وجع البطن، يؤخذ من قشور الرمان الحلو و من حب الزبيب [۹۶۹] و حرف مطشطن و شيئا من بلوط و هى القسطل و من زريعة كرفس و سماق، تدق هذه الادوية و تنخل و الشربة منها وزن درهمين بماء بارد فانه بالغ باذن الله.

[صفة دواء لقروح الامعاء، يؤخذ من السماق وزن ثمانية دراهم و من العفص وزن اربعة دراهم، يسحق ذلك و يسقى منه قدر ملعقة مع ماء طبيخ الريحان و قشر الرمان الحلو.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۲۹

[و ينفع ايضا من استطلاق البطن العارض من فساد المعدة ان يؤخذ سويقا فيجعل فى مهراس و يجعل معه وردا يابسا، تصب عليه عصارة عسالج الكرم و ينعم عركه و يهيا ضمادا و يلزم المعدة.]

و له ايضا لاستطلاق البطن الهائج من قبل فساد المعدة، تأخذ دقيق الدخن [۹۷۰] و اجعل عليه ماء طبخ العدس و اعجنه [۹۷۱] و اعمل منه ضمادا و الزمه فم المعدة فانه نافع مجرب. [۹۷۲][۹۷۳]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۳۰

الباب الخامس و الثلاثون [۹۷۴] فى علاج القولنج

قال [٩٧٥] جالينوس: ان في [٩٧٦] خرو الذئب، و هو اللب، فيه منفعة عظيمة في هذا الداء خاصة اذا شرب بماء [٩٧٧] فانه يذهب الوجع [٩٧٨] ان شاء الله.

و قال جالينوس: الديوك الهرمة الطاعنة في السن، و هي الفروج الشارف، و الفراريج الشروف اذا [٩٧٩] استعملت في الملح القوى و الشبث و الكمون و ورق اللباب، و هي القريولة، و اصل الكراث و ورقه و قلب القرطم، و هو العصفر، و استعمل جميعا بالعسل ينفع من القولنج و وجع المعدة العارض من الرياح الغليظة و الرطوبة البلغمية ان شاء الله.

[و ينفع من القولنج و لبن البطن ان تأخذ بورقا احمرًا و حنتيتا فيسحقان و يخلطان بعسل و يحبب ذلك على قدر الفول و يشرب منه ثلاثة حبات او خمس

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣١

حبات بماء حار.]

قال: [٩٨٠] و اذا اخذ خرو الكلب الابيض و سحق و عجن بالعسل و لعق منه [٩٨١] ثلاثة (٨١ ظ) ايام على الريق نفعت لذلك منفعة عظيمة.

[و قد يذهب بالقولنج كثير ماء الجبن المطبوخ اذا شربه العليل ثلاثة ايام. او تؤخذ قنبرة فتذبح ثم يطبخ بماء الشبث و يسقى من مائه و يطعم من لحمه. او يؤخذ وزن اربعة دراهم من الاريسا، و هو عرق السوسن الاسما نجوني، فيدق و يسقى بماء الجبن.

او يسقى الحرف بالزيت. او يؤخذ وزن سبعة دراهم من الحرف و درهمين فانيد و اوقية من دهن السمسم، يخلطه جميعا و يشربه العليل فانه ينفع من القولنج و النفخ و الرياح.

و مما يسكن الوجاع المؤذية العارضة من القولنج الاستحمام و سكب الماء على البطن، الماء الذي قد طبخ فيه الاشياء المحللة مثل الشبث و البابونج و الحلبة و ما اشبه ذلك.]

قال ابو قراط: و اما الادوية المنخرجة للثقل من الامعاء [٩٨٢] فهي مرارة البقر و مرارة المعز بالعسل [٩٨٣] او شحم [٩٨٤] الحنظل المعقود بالعسل او الفجل اذا غمس في الزيت [٩٨٥] و احتمله الانسان في المقعدة ألان [٩٨٦] الطبيعة و اخرج الثقل.

و كذلك يفعل الضومران [٩٨٧] الجبلي اذا درس و اخلط بالعسل و اخذ [٩٨٨] منه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣٢

شيئا الان الطبيعة و اخرج الثقل [٩٨٩]. و اذا [٩٩٠] أخذ الشبث مع العسل و طبخ حتى يحمر [٩٩١] و يلطخ على المعدة يسهل اسهالا كثيرا من غير ألم و هو نافع ان شاء الله.

[او يسحق الفيجن مع العسل حتى يصير كالمخ و يلطخ به المعدة من خارج فانه يخرج الرياح و يكون اقوى اذا صير فيه شيء من كمون و نظرون او عصارة بخور مريم و يلطخ على صوفة و يدخل في المقعدة فانه يخرج رجاحا كبيرة.]

قال: و اذا اخذ دقيق الترمس و الشونيز و حب الرند [٩٩٢] و يسحق [٩٩٣] مع مرارة البقرى و يعمل منه [٩٩٤] ضمادا على السرة فانه يسهل البطن و يخرج الدود [٩٩٥] ان [٩٩٦] شاء الله [٩٩٧].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣٣

الباب السادس و الثلاثون [٩٩٨] في علاج الدود المتولد في البطن

قال ابو [٩٩٩] قراط: اذا طبخ السذاب [١٠٠٠] بالزيت و شرب اخرج الدود من البطن. و كذلك النعناع [١٠٠١] اذا شرب ماء ورقه اخرج الحيات.

و دقيق الترمس اذا خلط بعسل [١٠٠٢] و شرب بخل قتل الدود التي في البطن.

و كذلك اذا نقع في الماء و اكل بمرارته فعل ذلك.

و كذلك [۱۰۰۳] يفعل ماء السذاب [۱۰۰۴] و الفلفل.

[و مما ينفع لذلك ايضا ان تطبخ الجعدة و يشرب ماء طيخها.]

و كذلك يفعل الضومران [۱۰۰۵] البرى اذا عصر مائه و شرب منه ثلاثة اواق كل يوم على الريق فانه نافع. و كذلك [۱۰۰۶] يفعل

قشور شجرة التوت [۱۰۰۷] اذا دق و شرب

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۳۴

بماء و غسل.

[او يؤخذ شونيز فيعجن بماء الحنظل الرطب و يصير على السرة فانه يخرج الديدان الشبيهة بحب القرع. او يؤخذ النبات المعروف باذن

الفار فيسلق بماء تمد رطب ثم يصفى ذلك الماء و يخلط مع الشونيز و يشرب و يؤكل بعده سمكا طريا مالحا فان الدود التي في

البطن تستفرغ كلها.]

قال: و ان كانت الدود تشبه زريعة القرع فتأخذ من قشور (۸۳ و) شجرة [۱۰۰۸] الرمان الحلو و من شجرة الرمان الحامض و

تدبغها [۱۰۰۹] في الماء ثم تدرسها [۱۰۱۰] و يصفى ذلك الماء و تملأ منه كأسا و تجعل معه وزن درهم [۱۰۱۱] سقمونيا و وزن

فرد [۱۰۱۲] ملح هندي و يشرب ذلك الماء على الريق بعد ان تجوع نفسك ساعة فانه مجرب ان شاء [۱۰۱۳] الله.

[و مما ينفع الدود في البطن و الحيات ان تأخذ دقيق الشعير فيجعل في برمة و تجعل معه ترمسا مدقوقا او شيحا او افسنتين، و يصب عليه

خلا حاذقا و اطبخه طبخا ناعما و هياه ضمادا و الزمه فوق السرة.

و اذا اخذ الترمس فانعم دقه و نخله و هبى منه ضمادا على البطن نفع من اصناف الدود و حب القرع و الحيات و خاصة للصبيان

الصغار. فان اردت ان يكون قويا جدا فخذ و انعم دقه و اعجنه بمرارة التيس و هبى منه ضمادا و الزمه البطن فانه نافع في

غاية.] [۱۰۱۴]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۳۵

الباب السابع والثلاثون [۱۰۱۵] في علاج اوجاع الكبد

قال [۱۰۱۶] جالينوس: انه اذا اخذ كبد الذئب، و هو اللب، اذا اخذ و يبس و سحق و شرب منه ملعقة شراب حلو فهو عظيم النفع لمن

به [۱۰۱۷] و جمع الكبد و اليرقان.

[او يؤخذ من قشور اصل الرند اربعة دواتق فيسقاها العليل بسكنجين فانه نافع لوجع الكبد. او يسقى العليل جنطيانا.]

يؤخذ [۱۰۱۸] من اللوز الحلو [۱۰۱۹] وزن مثقال و من الحبة الحلوة [۱۰۲۰] وزن درهم و من قرن ايل محروق نصف درهم، يسحق بماء

و يشرب منه زنة درهم [۱۰۲۱] بالغدوة و لرأس سبع ساعات، كذلك باوقيتين من خمر العسل فانه نافع.

[او يسقى العليل كما فيطوس وزن مثقال بالمطبوخ فانه نافع لوجع الكبد من

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۳۶

البرودة.]

و ذكر [۱۰۲۲] انه اذا اخذ لحم الصدف، و هو القوقان و يصب عليه من الخمر ثلاثة اواق و يسحق و يشرب فانه نافع منفعة بمثل منفعة

الذئب و ما ذكر من كبده.

[صفه دواء لضعف الكبد و السدد، و ذلك ان يسقى العليل من عصارة الغاثة وزن دانقين بسكنجين، او من حشيشته وزن درهم، او

يسقى العليل ترمس وزن درهمن بسكنجين فانه نافع لوجع الكبد و الطحال.

و اذا عرض في اعلى الكبد وجع من الحرارة فينفعه ماء كزبرة البئر مقدار ثلاثة اواقي، و هي بعينها اذا دقت و شرب منها وزن درهمين و تخلطها بسكنجيين.

و ينفع من ذلك ايضا لوجع الكبد و الطحال ان يسقى العليل مرويةً وزن مثقال و نحوهً بسكنجيين. و مما ينفع الصلابه اذا تفاقت في الكبد ان يشرب اوقيةً و نصف من ماء مطبوخ فيه ترمس و الفيجن و شيء من فلفل.

او يؤخذ من الغاريقون او البابونج و اللوز المر منكل واحد مثقال، فيدق و يشرب، فان عرض في الكبد ورم و عطش و حمى فيسقى العليل من ماء السريس او ماء البسباس او ماء عنب الذئب قدر سكرجه بعد ان يغلى و يصفى و يشرب مع قرص من اقراص الورد.

قال [١٠٢٣]: و ينفع للسودود و يطرد الرياح، يؤخذ ماء اصول الكرفس و ماء اصول النافع [١٠٢٤] مطبوخان مع زيت اللوز الحلو [١٠٢٥] فانه نافع ان شاء الله. [١٠٢٦][١٠٢٧]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣٧

الباب الثامن و الثلاثون [١٠٢٨] في علاج الاستسقاء

حرزنا [١٠٢٩] الله منه، و هو اليرقان. قال ابو قراط: يؤخذ [١٠٣٠] بول حمار اكحل و سنبل و يسقى العليل.

او يؤخذ بعر الشاة، و هو ققل الضينه، فيدرس و يخلط بالعسل فانه نافع. [١٠٣١]

او يؤخذ اصول حبب الماء و (٨٢ ظ) هو الضومران فيطبخ بشراب [١٠٣٢] طبخا جيدا ثم يسقى العليل ذلك الشراب.

[او يشرب عصير القنطريون مع الحرمل. او يسقى العليل قدر ثلاثة اواقي من بول معز بماء عنب الذئب. فان لم ينفعه ذلك فاسقه البان اللقاح و ابو الها.]

[صفه نقوع ألفه ابن ماسويه ينفع من الهزال في البدن و الاستسقاء و اوجاع الكبد و قد تجربته، يقول، فحمدته، يؤخذ كما دريوس وزن مثقالين و مروية نصف

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣٨

اوقية و شبرم و مازريون و شاهترج من كل واحد نصف مثقال، ترض هذه الادوية و تنقع في ماء حار مقدار رطل يوما و ليلة، فاذا اصبح تصفى الادوية و يشربه العليل في مرة واحدة ان شاء الله.]

(صفه نقوع آخر لمثل ذلك، يؤخذ مروية و حاشا و افسنتين و شاهترج من كل واحد درهمين و كمادريوس مثقالين و مازريون مثقال و من اصول السوس خمسة دراهم، ترض هذه الادوية و تنقع في ماء حار مقدار رطلين و تجعل تحت النجوم فاذا اصبح طبخ و صفى

و يشرب في يومين، و هذه الشربة يجعل فيها دانقين صبر لصاحب اليرقان و درهم غاريقون معجون بجلاب.]

[صفه سفوف خفيفة المؤنة يسهل الماء الاصفر و ينفع المرطوبين و اصحاب القولنج العارض من البلغم اللزج و الرياح، يؤخذ من السكينج و هيدان الشبرم و بزر الكرفس من كل واحد جزء، يدق ذلك و يخلط و الشربة منه درهمين الى مثقالين بماء حار فانه

خفيف المؤنة شديد المنفعة.]

[صفه سفوف نافع للحون و هو ورم الاستسقاء، يؤخذ من السكينج و عيدان الشبرم و الرند الابيض و بزر الكرفس من كل واحد خمسة دراهم و وج و انيسون و بزر رازيانج و خرو الحمام اليابس التي ترعى في البراري، و نحاس محرق من كل واحد وزن

درهمين، يدق و ينخل و يلت بدهن لوز حلو و الشربة منه وزن ثلاثة دراهم بماء قد طبخ فهي اصل الاذخر، و يضمم بهذا الضماد، و هذه صفته:

يؤخذ من اخشاء البقر الراعية فيبيس نعما و يسخن و يطبخ بخل ممزوج بماء حتى يغلظ ثم ينشر عليه كبريت غير محرق مثل ربع الخشاء يضمم به، او تطبخ ابعار الغنم بابوال الصبيان و يلزم على البطن فانه ينفذ من اسفل.]

قال: او يؤخذ فصوص [١٠٣٣] العلقم فيطبخ بشراب ثم يصفى و يسقى منه العليل

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٣٩

اول يوم ملعقه و اليوم الثانى ملعقتين و اليوم الثالث ثلاثه ملاعق فانه يبرأ باذن الله و يطلق البطن و يخرج من الماء الاصفر شيئا كثيرا غير ان هذا الدواء يصلح لاصحاب الابدان الخصاب القويه [١٠٣٤].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٠

الباب التاسع و الثلاثون [١٠٣٥] فى علاج الطحال

قال [١٠٣٦] جالينوس: يسقى العليل لوجع الطحال وزن مثقال من زريعه [١٠٣٧] الفجل بخل خمر [١٠٣٨] و سکنجبین فانه نافع لذلك. قال: و اذا شربت الجعهه بالخل، و هى القريوله، نفعت لذلك.

و كذلك تفعل علاوق الفوه التى يصبغ بها الصباغين اذا درست او شربت مع سکنجبین [١٠٣٩] نفعت لذلك. [١٠٤٠]

و اذا شربت كزبرة البئر مدروسه معصوره نفعت لذلك و نفعت لليرقان و عسر البول.

[و طبخ القنطريون الرقيق ينفع من الطحال اذا اخذت منه اوقيه يطبخ بثلاثي رطل من ماء حتى يبقى من الماء الثلث و يشرب.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤١

[و المازريون اذا شرب منه وزن دانقين بعد سحقه و نخله يفعل مثل ذلك. او يؤخذ من الترمس و ورق الفيجن و اللوز المر و عروق السوس الاسمانجونى و الزراوند المدحوج و الطويل، اى هذه الادويه تتهيا، و يشرب منها وزن مثقالين بماء الفجل المدقوق المعصور نفع من الطحال.]

[او يؤخذ من الطرف الابيض فيسلق و يرفع فاذا استبيح اليه سقى منه قدر ملعقتين بسکنجبین او قدر اوقيه فانه دواء بليغ و ينفع من وجع الطحال و الصلابه التى تكون فيه.]

قال: و كذلك ينفع لوجع الطحال ان تأخذ من التين اليابس من اى تين تهيا فتتقعه فى الخل [١٠٤١] سبعة ايام ثم تطعم العليل منها كل يوم ثلاثه ملاعق و يشرب عليها من ذلك الخل الذى نفعت [١٠٤٢] فيه فانه نافع ان شاء الله.

و كذلك ينفع لذلك ان يأخذ وزن الاربعه دراهم حرف و من الحبه السوداء، و هى الشونيز، وزن درهمين فتدق و تعجن بالعسل و تسقيه العليل كل يوم و ملعقه (٨٣) و بسکنجبین.

[و يدمن العليل اكل الكبر المر بالخل او يسقى العليل وزن درهم و ثق بالخل و سکنجبین فانه نافع لوجع الطحال من الرطوبه.] و له ايضا تأخذ بعر الغنم، و هى القفل فتدقها دقا بالغا و تسحقها بالخل و يوضع على مكان الطحال فانه نافع ان شاء الله. و كذلك ينفع لذلك أن تأخذ ورق القرع [١٠٤٣] فتطبخها مع الخل ثم ترضضها و تخلط معها شيئا من السمن [١٠٤٤] البقرى و تغليها معه و تضعها على الورم فانه بالغ لما ذكرناه.

و كذلك دقيق الترمس اذا ضمده به نافع لذلك. و سواد قدور النحاس اذا [١٠٤٥]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٢

خلط معه دقيق الشعير مع سکنجبین و ضمده به نفع لذلك.

و كذلك ينفع ان تأخذ قشور البيض و تطبخها فى الماء ثم تسحقها و تشربها بالخل فانه نافع ان شاء [١٠٤٦] الله.

[و ينفع لوجع الطحال ان يؤخذ دقيق الشعير و يجعل معه عروق الكبر و يصب عليه سکنجبین و يطبخ طبخا ناعما و يلزم الطحال فانه نافع جدا.] [١٠٤٧]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٣

الباب الاربعون [١٠٤٨] فى علاج اليرقان

قال: اذا حدث اليرقان بالحمى، و هى النوبة اعادنا [١٠٤٩] الله منها، فانك تأخذ فجلا فتدرسه و تعصر ماؤه و تأخذ منه اوقيتين و وزن درهمين [١٠٥٠] بورق مع ذلك منه و اوقية من طلاء [١٠٥١]، و هو الخمر الطيب و الابيض، تدخل العليل فى الحمام فاذا عرق تسقيه ذلك الدواء فانه بالغ مجرب ان شاء الله.

[اذا حدث اليرقان بلا حمى فشفاهه اسهال المره الصفرا بالادويه المفتحة للسدد المنزله للمره الحمراء مثل السكوثا و ماء الافستين و ماء اللباب و مياه البقول و ايارج فيقرا و ماء الشبه و يسقى من الادويه التى تنفع من اليرقان مثل بزر الرخم بسكنجين].

[او يسقى من بعر الكباش الجبلية مع سكنجين و الكشوث].

او تأخذ خرو و كلب ابيض قد اكل الطعام فى اول غيطه فيسه و اسحقه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٤

و اعجنه بالعسل و اعط كل يوم وزن ثلاثة دراهم فانه يخرج اليرقان ان شاء الله.

او تأخذ الحبق [١٠٥٢] فتدرسه [١٠٥٣] و تعصر ماؤه ممزوجا بماء و تسقى العليل منه ثلاثة دراهم، تفعل ذلك ثلاثة [١٠٥٤] ايام فانه نافع و بالغ، و ان طبخته [١٠٥٥] و تسقيه من مائه (٨٣ ظ) سبعة ايام نفعه [١٠٥٦] ان شاء [١٠٥٧] الله.

[و كذلك اذا طبخ اصل الاسفيذاج و يشرب طبيخه نفع من اليرقان و عسر البول. و ينفع من ذلك ايضا ان تأخذ كزبرة البئر فتطبخ و يغسل العليل بذلك الماء فانه نافع].

او تأخذ قرن [١٠٥٨] ايل و تبرده و تأخذ منه وزن ستة عشر قيراط مع شراب [١٠٥٩] و تسقيه لمن به يرقان و عسر البول فانه نافع ان شاء الله.

[صفه اقراص نافعه لليرقان و وجع الكبد من تأليف جالينوس: يؤخذ من اللوز المرزنة اربعة دراهم و من الانيسون و الافستين من كل واحد زنه درهمين و من الغاردين النهري الهندي و من الاسارون من كل واحد زنه درهم، يسحق و ينخل و يعجن بماء و يجعل منه اقراصا من وزن درهم و الشربة منها واحده].

و ان كان الجسد نقيا [١٠٦٠] و كانت العينان الى الصفرة فادخله الحمام و ادلك [١٠٦١] رأسه بشيء من الخل الحاذق فانه ينزل من الرأس مرارة كثيرة.

او تأخذ لبن امرأة و تخلط معه خلا قدره بالسوية و تسخنهما قليلا ثم تدلك [١٠٦٢] به العليل.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٥

او تدلك [١٠٦٣] بعصاره السلق او بعصاره [١٠٦٤] الفجل فانه مجرب ان شاء الله. او تأخذ حمصا اكحل او كزبرة البئر و تطبخها بالماء و الزيت و تطعمها العليل فانه نافع ان شاء الله [١٠٦٥].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٦

الباب الحادى و الاربعون [١٠٦٦] فى علاج اوجاع المقعدة

قال: [١٠٦٧] للمقعدة عللا كثيرة مثل النواصير [١٠٦٨] و الشقاق و الورم، فان كانت نواصير فينبغى لذلك ان تأخذ قشور الحديد و رصاص محروق فادرسه ناعما و ذر منه على النواصير فانه ينفعها. [١٠٦٩]

و له ايضا تأخذ [١٠٧٠] اصول الرمان [١٠٧١] و تسلقها فى الماء و تأخذ من ذلك الماء و تخلط معه شراب خمر بالسوية قدا [١٠٧٢] بقدره و اغسل بها النواصير سبعة ايام.

[او يؤخذ ذنب سمكة مالحه فيحرق و يؤخذ رمادها و يذر على النواصير و يدمن العليل على اكل اللوز بالعسل.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٧

او تأخذ [١٠٧٣] قشور شجرة التوت و جلد [١٠٧٤] الحنش بالسوية قدا بقدر فتدرسها درسا ناعما و يذر على المقعدة.

[او يؤخذ كراث فيدق دقا ناعما ثم يصب عليه سمن و يصعد على النار ثم يوضع على المقعدة و هو ساخن. او يؤخذ خباز نقي

فيغمس في مري طيب و يحرق في قدر و يسحق و يضمده به النواصير بعد ان تغسل بشراب فانه نافع من النواصير النابتة.]

او يؤخذ [١٠٧٥] الحنظل اليابس محروقا و رماد نوى الترمس [١٠٧٦] و رماد قشور البيض و رماد البسباس و هو النافع و يذر منه على

النواصير. (٨٤ و) فان كان في المقعدة ورم فيؤخذ لها عفض غير مثقوب فيدق ثم يطبخ بماء ثم يطلى منه على خرقة و يوضع على

المقعدة. [١٠٧٧]

[او يسحق اسفيداج مع بياض الوجه و دهن ورد في مهراس من رصاص حتى يكون لزجا و يحتمل على المقعدة فانه نافع مجرب.]

فان وجد العليل في المقعدة وجعا [١٠٧٨] و ضربه فينبغي ان يدهن بدهن الخوخ او بدهن الجلجلان [١٠٧٩] او بدهن البيض [١٠٨٠]

فانه نافع ان شاء الله [١٠٨١] [١٠٨٢].

[و اذا مسحت المقعدة بمرارة الضان تنفع من الشقاق و كلما يعرض فيها.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٨

الباب الثاني و الاربعون [١٠٨٣] في علاج الكليتين و المثانة

قال: [١٠٨٤] لوجع الكلى ينبغي لها شرب الادوية المسهلة و الادوية المنقية مثل زريعة الكرفس او زريعة [١٠٨٥] النافع او زريعة

الانيسون، و هي حبة حلوة، [١٠٨٦] و البطر ساليون، و هو الكرفس [١٠٨٧] الجبلى و فقاح الاذخر، و هو تبن مكة و هذه الادوية اذا

دقت و شربت مفردة او مركبة [١٠٨٨] بماء الكرفس فتحت السدود العارضة في الكلى و نفعت منفعة عظيمة.

[و ينفع من قروح الكليتين و المجرى و المثانة ان يؤخذ من بزر الخشخاش

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٤٩

الايض المقلى وزن مثقال فيسحق و يذر على مطبوخ فيه الاذخر و اصول السوس ان يؤخذ من بزر الكتان المنقى وزن درهم و نصف

و من بزر الخباز الكبير وزن درهمين و من اللوز المر عشرون حبة، يدق و ينخل و يشرب بلبن ماعز.]

قال: و زعم بعض الحكماء ان بول الحمار اذا شرب نفع من وجع الكلى.

و كذلك ينفع لذلك ان يشرب اصل لسان الحمل، و هي الابلتين، ورقه بالخمر نفع لوجع المثانة [١٠٨٩] و الكلى ان شاء الله.

[و زعم بعض اطباء ان صاحب الحصاة اذا اخذ روث الحمار حين يروثه حال فيعصره و يشرب ماؤه فانه ينزل تلك الحصاة. و

كذلك خرو الحمام الاحمر من المنزلات للرمل و الحصاة، يعجن منه وزن درهم مع مثله دار صيني.]

[و كذلك اذا شرب خرو الفار و اللبان بالشراب فتت الحصاة و انزلها. و اذا طبخت اصول الحماض بالزيت و شربت فتت الحصاة التي

في المثانة.]

[و بزر الخيار اذا خلط به بزر الحندقوقا و شرب بشراب سكن اوجاع المثانة.

و بزر القثاء يدر البول ادرارا يسبرا و اذا شرب بلبن و خمر وافق المثانة المتقرحة و فتت الحصاة التي تكون في المثانة.]

[و كذلك الحصاة الموجودة في النشافة البحرية اذا شربت بالخمر فتت الحصاة المتولدة في المثانة بقوة فيها.] [١٠٩٠]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٥٠

الباب الثالث و الاربعون [١٠٩١] فى علاج الحصى فى الكلى و المثانة

قال: زعموا بعض الحكماء انه اذا روث الحمار حين يروثه طريا فيعصر و يشرب [١٠٩٢] ماؤه فانه يفتحها [١٠٩٣] و يبولها [١٠٩٤] العليل ان شاء الله.

و كذلك يفعل خرو الفار بالكندر و هو اللبان اذا شرب بشراب (٨٤ ظ) فتت الحصى باذن الله و يبولها العليل. و كذلك [١٠٩٥] بزر الفجل اذا اخذ و يدرس ثم تنقعها فى ماء مسخن يشربه [١٠٩٦] فى الحمام فانه لا يبقى له حصاة الا فتتها و خرجت باذن الله [١٠٩٧].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٥١

الباب الرابع و الاربعون [١٠٩٨] فى علاج من يبول فى الفراش

قال: و اذا اخذ ققل الماعز و احرق و درس و خلط بعسل زسفى بالماء نفع من البول فى الفراش. و كذلك تفعل عصارة النعناع اذا شربت.

و ان اخذت قشرة حوصله الدجاج و يبست فى الشمس درست شربها العليل فى البيضة نفعت لذلك منفعه عظيمه، و قد جربناه فحمدناه.

و مما ينفع من البول فى الفراش ان يؤخذ ظلف تيس فيحرق و يعجن بعسل يسقى بالماء.

و للذى يبول فى الفراش و لا يقدر ان يجبس بوله تؤخذ اظفار الماعز و تحرق و تسحق و يشرب دما دما بالماء البارد زنه درهم فى كل يوم حتى يبرأ من ذلك بحول الله فان ذلك مجرب [١٠٩٩].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٥٢

الباب الخامس و الاربعون [١١٠٠] فى علاج احتباس البول

قال: [١١٠١] ان الجراد اذا تبخر به [١١٠٢] نفع لذلك و فعله فى النساء و فى الخصيان اقوى [١١٠٣] و اكثر مما فى الفحول الشبان. و كذلك اصل شجرة الترمس اذا [١١٠٤] طبخ بالماء و شرب بشراب نفع من عسر البول.

[و ابو خرزة الدويبه (؟) الموجوده فى المواضع النديه اذا مست باليد تقبضت، اذا شربت بشراب ادرت البول. و بزر الجر جير يدر البول. و بزر الجزر اذا شرب ادر البول.]

و الكراويه [١١٠٥] تفعل مثل ذلك. [و طبيخ الشبث اذا شرب ادر البول.]

و طبيخ [١١٠٦] السذاب اذا شرب نفع لذلك. و كذلك [١١٠٧] الهليون، و هو الاسبرنج،

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٥٣

اذا طبخ و اكل لين البطن و ادر البول.

[و للحرقه فى المثانه يؤخذ من بزر الخيار و بزر البطيخ من كل واحد زنه درهمين فيقشر و يدق و يذاب باوقيه من شراب البنفسج بماء بارد و يشرب.]

و كذلك [١١٠٨] التين اليابس اذا [١١٠٩] درس و خلط منه كمون مدروس و الزم ضمادا على البطن مما يلى الكلتيين [١١١٠] انزل البول.

و مما [١١١١] ينفع من احتباس البول ان يؤخذ غريرا فيسحق و يشرب بماء فاتر فان كان صبيا فيشرب نصف [١١١٢] مائه (٨٥) و فانه

يبرأ باذن الله [۱۱۱۳].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۵۴

الباب السادس والاربعون [۱۱۱۴] في علاج من لا يقدر يحبس بوله و يحرقه [۱۱۱۵]

طب الفقراء و المساكين ؛ النص ؛ ص ۱۵۴

ل: [۱۱۱۶] تأخذ بلوط و تنقعها في خل مع طباشير، و هو عظم الفيل و يقال له ايضا العاج، و تأخذ سماق من كل واحد ثلاثون درهما و تشرب منه وزن درهمين بماء الصمغ او بماء قد اطفئ فيه حديد محمي فانه [۱۱۱۷] نافع ان شاء الله [۱۱۱۸].

و مما [۱۱۱۹] ينفع ايضا تأخذ زريعة [۱۱۲۰] الخيار و زريعة [۱۱۲۱] الفصوص و زريعة [۱۱۲۲] البطيخ من كل واحد وزن درهمين ثم [۱۱۲۳] تقشرها و تدقها و تجعل معها اوقية من شراب البنفسج و ماء [۱۱۲۴] بارد و يشربها العليل فانه نافع ان شاء الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۵۵

و كذلك [۱۱۲۵] ينفع من تقطير البول و خروجه من غير ارادة ان يؤخذ بلوط مقشر مقدار كف [۱۱۲۶] فيسلق بشراب و يشرب منه مقدار ثلث رطل فانه نافع.

او يدق [۱۱۲۷] البلوط و يؤخذ من دقيقه كل يوم ملعقة على الريق فانه [۱۱۲۸] غاية النفع لما ذكرناه.

[او يؤخذ حلبة فتغسل و تجفف و تطحن او تدق دقا جيدا و تلت بسمن و عسل لتا و اسعا و يشرب كل يوم ملعقة بماء فاتر.]

و كذلك [۱۱۲۹] ينفع لذلك ان يؤخذ من زريعة [۱۱۳۰] الكتان جزءا و من النشا جزئين و تدرس و تعجن بالماء و تقرص اقراصا وزن كل قرصة منها درهم فتشربها [۱۱۳۱] بماء فاتر.

و كذلك [۱۱۳۲] ينفع من تقطير البول ان تأخذ ورق الفصوص فتطبخها بالماء و تسقيه من ذلك الماء بماء فاتر ملعقة نفع ان شاء الله [۱۱۳۳].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۵۶

الباب السابع والاربعون [۱۱۳۴] في علاج الخصيتين والاحليل

(۸۵ ظ) قال [۱۱۳۵]: و مما ينفع الريح في الخصيتين و ذلك ان تأخذ زيتا خالصا فتجعله في زجاجة و تجعلها في الشمس ثلاثة اسابيع، يعني ثلاثة جمع، و تأخذ عقاربا [۱۱۳۶] احياء و تضعها في تلك [۱۱۳۷] الزجاجه احياء كما هي ثم تدهن به ذكره و خصيته [۱۱۳۸] ثلاثة ايام [۱۱۳۹]، و تكحل [۱۱۴۰] به الاعمش فانه يبرأ باذن الله.

و مما ينفع الورم [۱۱۴۱] المتولد في الذكر ان تأخذ لذلك من نوى التمر و تدرسها دقيقا و من زريعة الخطمي، و هي ورد الزوان، جزءا و يسحق كل ذلك بخل و يضمده [۱۱۴۲] به الموضع فانه يحلل تحليلا كثيرا.

[او يؤخذ تين فينقع في خل خمر و يسحق و يخلط معه مقل قد اذيب بعصير

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۱۵۷

عنب الذئب ثم يطبخ بنار لينه و يخلط خلطا جيدا و يضمده به.]

او يؤخذ ورق الكرنب فيحرق و يسحق ببياض البيضة و يطلى به ورم [۱۱۴۳] الذكر فانه جيد لما ذكرناه.

[و اذا تضمده بالفيجن مع ورق الرند نفع من الورم الحار العارض في الانثيين.]

و كذلك [۱۱۴۴] ينفع و يعين على الجماع ان تأخذ من التاغندست فتدقه [۱۱۴۵] و تغرله على خرقة من حرير و تصب عليه

زنبق [١١٤٦] و هو زيت الجلجلان ثم يطلى به القضيب [١١٤٧] و السرّة فانه نافع.
او يؤخذ نمل اسود [١١٤٨] مجنح فتجعله في زجاجة و تصب عليه زنبق و يعلق خمسة ايام للشمس و يدهن بذلك الزيت المذاكر و سطوح الرجلين فانك [١١٤٩] ترى عجا فيما ذكرناه.
[و مما ينفع من اوجاع القضيب ان يؤخذ سمن و مصطكى شامية من كل واحد جزءا و يخلطا و يلطخ بهما الموضوع].
تأخذ [١١٥٠] زريعة الكتان فتدرسها درسا بالغا و تعجنها بماء ورد و يطلى به الموضوع [١١٥١] المعروف فانه غاية النفع [١١٥٢].
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٥٨

الباب الثامن و الاربعون [١١٥٣] في علاج اوجاع الرحم و احتباس الطمث و يحدر الجنين

قال [١١٥٤] جالينوس: (٨٦ و) و ذلك انه يعرض في الرحم داء كثير و يكون اكثره [١١٥٥] من احتباس الطمث قبل وقت احتباسه و افراط انبعاثه و مجيئه في غير وقته. [١١٥٦] و الطمث هي الحيضة و الدم.
فينبغي لذلك بزر الجزر البري، و تعرف باسفنارية الحمير، اذا شربته المرأة و احتملته في [١١٥٧] جوفها فانه يدر الطمث.
[و النانخاه اذا شربت بالشراب ادرت الطمث و اخرجت الجنين. و بعمر الماعز اذا شرب ببعض الاجاوبه ادرت الطمث و اخرجت الجنين].

و كذلك [١١٥٨] يفعل [١١٥٩] الشونيز اذا شرب مرارا كثيرة نفع لذلك.

[و عصارة قثاء الحمار تدر الطمث و تقتل الجنين اذا احتملت. او يؤخذ اصل

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٥٩

السوس فيدق و ينخل و يعجن بماء الكراث المدقوق و احتملت المرأة ادر الطمث.

و الجبن اذا سحق احتملته المرأة معها في فروجها، و الفروجة الصوفة، ادر الطمث.]

و كذلك عروق الفوة اذا درست [١١٦٠] و احتملتها المرأة فعلت ذلك و احدثت [١١٦١] الجنين بسرعة.

[و اذا اخذ لبن التين مع صفرة البيض و احتملته المرأة نثى الرحم و ادر الطمث او مع شيء من تشا و يشرب.]

و كذلك [١١٦٢] يفعل شقائق النعمان، و هو الجيبور، اذا احتمل ادر الطمث.

و كذلك [١١٦٣] يفعل الفودنج، و هو الضومران الجبلي، اذا شرب منها وقتين، و ورقه اذا احتمل مسحوقا يفعل كذلك. [و كذلك

القنطوريون اذا احتملته المرأة ادر الطمث و اخرج الجنين].

قال [١١٦٤] جالينوس: اذا انقطعت الحيضة للمرأة و ارتفعت فتسقى فوة و حلبة مطبوخة بماء و تشربها [١١٦٥] ثلاثة ايام تبرأ ان شاء الله.

[و ينفع للادار الطمث المحتبس عن وقته ان يسقى المرأة من قشور السليخة وزن درهم و نصف مسحوقا بماء الفوة و تحتلمه المرأة

ايضا فانه يدر الطمث فاذا اردت ان تعلم من اى طبيعة يكون فساد الطمث فلتنشف المرأة بخرقه بيضاء نقيه و تجففها في الظل، فان

كان الطمث من قبل المرة الصفراء فانها تضرب الى

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٠

الصفرة، و ان كان من قبل الدم فانها تكون شديدة الحمرة، و ان كان من قبل البلغم فانها تضرب الى البياض، و ان كان من قبل

السوداء، فانها تضرب الى السواد. [١١٦٦]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦١

الباب التاسع و الاربعون [١١٦٧] في علاج افراط دم الحيضة و خروجه من غير ارادة

قال ابو قراط: ينبغي لذلك ان تسقى المرأة من ماء ثمره الطرفه قدر اوقيتين.
او من ماء شجرة العوسج و ورقه معصورة فانه غاية النفع ان [١١٦٨] شاء الله تعالى [١١٦٩].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٢

الباب الخمسون [١١٧٠] فى علاج النزيف

و النزيف [١١٧١] و هو افراط الدم. قال: و اذا كثر افراط الدم من غير وقته فيؤخذ لذلك قشور (٨٦ ظ) الرمان و العفص [١١٧٢]، يدق و يعجن بماء [١١٧٣] عصارة الريحان و تجعل [١١٧٤] منه فى رقعه و تحتمله فى فرجها فانه نافع.

[و ذكر ارسطو طاليس ان الحجر الذى لونه كلون ماء اللحم و فيه خطوط بيض خفيه من لبس منها حجرا قطع عنه نزف الدم من اى موضع كان من البدن و خاصة للنساء التى يخرج عليها الطمث.]

قال [١١٧٥] جالينوس: اذا اخذ بعر الماعز [١١٧٦] و هو ققلها و درس و هو يابس مع كندر، و هو اللبان اذا احتملته المرأة قطع [١١٧٧] عنها سيلان الدم من اى موضع كان

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٣

من البدن.

[و اذا سحقت اصول الحماض و احتملته المرأة قطعت سيلان الرطوبات السائلة من الرحم سيلانا قديما. و مما ينفع من الطمث الذى يضرب الى البياض ان تحمل المرأة معها السماق فى صوفة.]

قال: و اذا اخذ [١١٧٨] دقيق القمح و يخلط مع عفص مثقوب مدروسا مغربلا و يطبخ بشراب طبخا قليلا و يهيبى منه ضمادا و يلزم على السرة نفع منفعه عظيمه لنزيف الدم من النساء.

[و ذكر جالينوس دواء جربه فوجده يدر الطمث فى كل وقت من غير ان ينال المرأة من ذلك ضرر اصلا و ذلك من بعد فصد الشكال من الركبه او حجامه الساقين و ذلك ان يؤخذ جندبادستر نصف درهم و فليوا نهري و جبلى وزن درهم، يدق و يذاب بالعدل و يشرب.]

[و كذلك ان تسقى المرأة وزن دائق و نصف من بزر البنج الابيض بماء العسل. او تؤخذ كثيره مقلية و سماق من كل واحد عشرة دراهم و ينقع فى ماء حار يوما و ليلة و يشرب منه ثلث رطل ثم ثلث وزن مثقال ورد محرق فانه يقطع النزف.]

و كذلك [١١٧٩] ينفع للمرأة التى تجدد فى خاصرتها ضربانا و فى فرجها [١١٨٠] مغصا ان تأخذ جندبادستر و تسحقه بماء و تجعله فى صوفة و تحتمله.

قال: [١١٨١] اذا كثر دم الحيضة و ارادت المرأة ان تقطعه تأخذ عفص و تدرسه

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٤

و تأخذ اعين الريحان و تدرسها و تعصر ماءها و تخلطها مع العفص و تبل فيه صوفة و تحتملها فى فرجها، تفعل ذلك كل يوم مرتين على [١١٨٢] الريق و وقت الرقاد فانه نافع ان شاء [١١٨٣] الله.

[و زعم ارسطو طاليس ان الماء الكريشى ينفع النساء التى بهن اوجاع الارحام و اللاتى لا يحملن من كثرة الرطوبات فى ارحامهن اذا تغمس فيه نفعها.] [١١٨٤]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٥

الباب الحادى و الخمسون [١١٨٥] فى علاج اوجاع النسوة التى بهن

اوجاع الرحم واللاتى لا يحبلن من كثرة الرطوبة

قال: ان الماء المالح اذا اغتمس فيه و اغتسل به نفع لذلك مثل ماء الحما[١١٨٦] او ماء البحر او ماء قد جعل فيه ملح، تفعل ذلك اياما فانه نافع ان[١١٨٧] شاء الله[١١٨٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٦

الباب الثانى و الخمسون[١١٨٩] فى علاج النساء اللاتى يحتجن ان يضيغن من غزر الرطوبة فى وقت الجماع

قال:[١١٩٠] يؤخذ لذلك قشور الصنوبر اربعة اجزاء مدروسه و من الريحان جزءا واحدا و من العفص غير مثقوب و يدرس و يطبخ بالماء و يجعل ذلك الغبار فى ذلك الماء و يبيل فيه خرقة كتان نقيه[١١٩١] على طبعها و تجعل فى آنيه من زجاج و ترفع فاذا كان وقت الحاجة اليها تمسك منها خرقة واحدة قبل الجماع[١١٩٢] فاذا كان وقت الجماع تطرحها فانه[١١٩٣] بالغ لكل ما يأتى و ما ترك منه.

صفه دواء للتزف الكثير جدا، يؤخذ تنكار و جلنار و وسخ السفود و حب

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٧

الريحان و طين مختوم و كمون من كل (بياض) النساء اللاتى قد افترغن، يؤخذ عفص غير مثقوب جزئين و فقاح اذخر يدق و ينخل و يسحق و يصير فى اناء تكون فيه خرق كثيره نقيه لينة مبلوله بنبيذ مطبوخ، و تؤخذ خرقة من تلك الخرق و تجفف ثم تمسك فى الرحم].

صفه دواء النساء اللاتى يجدن الرطوبات فى ارحامهن، يؤخذ عفص غير مثقب اوقيه و من ورق العليق اوقيه و من قصب الذريره و ورق الريحان من كل واحد اوقيتين، يطبخ ذلك بنبيذ مطبوخ طيب الرائحة (بياض) ذلك كله و تستحم المرأة بذلك الماء]. و ان اخرج كعب بن عرس و هو حى و علق على المرأة لم تحمل ما دام عليها فان خلعت حملت فى ذلك الوقت ان اصيبت على الفور فى تلك الساعة].

[و فى كتب لينانوس الانطاكى (٩) انه ان لف حجر الجزع بشعر امرأة و علق عليها اخذها الطلق و ولدت مكانها، و ان وضع حجر الجزع قرب النفساء دفع عنها الالم و خفف اوجاعها].

[و كذلك سلخ الحيه اذا شد على ورك المرأة اسرعت الولادة فيبعد عنها عند ولادتها].

[و قال الطبرى: تعلق الكزبره الرطبه على فخذ المرأة العسره الولادة فاذا ولدت اخذ عنها. و كذلك اذا اخذ اصل الكزبره قلعا رفيقا و علق عروقها على فخذ المرأة فانه يسهل عليها الولادة بحول الله تعالى، و هذه من الخواص التى جربتها الاطباء و امتحنت فعلها فوجدته صحيحا يعتمد على فعله من غير ضرر و لا اضرار.][١١٩٤]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٨

الباب الثالث و الخمسون[١١٩٥] فى علاج فروج النساء اذا فسدت

قال احمد بن ابراهيم المطيب: اذا كان الرحم رطبا مفرطا فى الرطوبة نقصت لذلك لذة الجماع و لم تحمل صاحبته لان تلك الرطوبة تغمر المنى و تخمد ما فيه من القوة و تطفئها و ليس تحمل المرأة ما دامت كذلك، فاذا اردت علاجها من ذلك ترجع الى الاعتدال المحمود فينبغى لذلك ان تأخذ من دهن الورد جزئين و من العفص غير مثقوب جزءا و من السعد جزءا، و هى الينجه و من حب الرند نصف جزءا و من الفلفل الابيض نصف (٨٧ ظ) جزء و يدرس الجميع و يعجن بشراب و تتخذة المرأة قبل المجئ اليها و تجلس المرأة فى ماء قد طبخ فيه سنبل و قرفة و نعناع[١١٩٦] و ينجة فانه يسخن الرحم و ينزع الرطوبة منه.

و كذلك اذا كانت المرأة واسعة و تريد ان تردھا ضيقة، يؤخذ عفص غير مثقوب و سنبل و ريحان، يدرس الجميع [١١٩٧] بماء الورد او بشراب و تتخذہ المرأة فانه جيد لذلك.

و للتي لها رائحة منتنة فى الرحم فانه يجففھا و هى تنزع الرطوبة و التناؤ ان شاء الله. [١١٩٨][١١٩٩]
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٦٩

الباب الرابع و الخمسون [١٢٠٠] فى علاج النقرس و وجع المفاصل

قال: [١٢٠١] اذا كان ذلك فينبغى ان يؤخذ عكر الزيت فيسحق و يدهن [١٢٠٢] به فانه غاية النفع لذلك. و كذلك [١٢٠٣] تأخذ من اوراق الكرنب و تدرسھا و تعصر ماءھا و تأخذ حلبة و تدرسھا و تأخذ دقيقھا و تخلطھا جميعا بالخل و تعمل منه ضمادا و تضمد به الموضع نفع من النقرس. [١٢٠٤]

و كذلك [١٢٠٥] اذا طبخ العلقم و ضمد به نفع لذلك. و اذا [١٢٠٦] اخذ ماء البحر و سخن و اهرق على البدن نفع لذلك.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٠

[صفة دواء ذكره هو انه يسكن وجع الوركين، يؤخذ من الزيت جزءين و من الكبريت جزءا، يسحق و يخلط و يلزم على موضع الالم و يجعل فوقه قرطاس ابيض.]

و كذلك [١٢٠٧] لوجع الورك يؤخذ ورق الكرنب و يدرس بزيت و يكون الزيت قدر الكرنب و يلزم الورك فانه نافع ان شاء الله. و كذلك [١٢٠٨] لوجع (٨٨ و) اليدين و الرجلين تؤخذ حلبة و تجعل فى آنية [١٢٠٩] و اجعل عليها من الخل ما يكفيها [١٢١٠] و اطبخھا حتى تنحل ثم اجعل [١٢١١] عليها عسلا ما يكتفى به [١٢١٢] و اطبخھا طبخا بالغا و اطل منها على خرقة كتان. و ان درستھا كان ابلغ و احسن و اجعلھا على الموضع، يفعل ذلك يومين او ثلاثة ايام [١٢١٣] فانه نافع. [١٢١٤]
[و ذكر روفس ان الزراوند اذا شرب منه مثقال بالعسل نفع النقرس منفعه عظيمه اذا لم تكن هذه العلة من خلط حاذق و لم تكن بالعليل حمى.]

[و كذلك ينفع من هذه العلة الكمافيطوس اذا شرب منه مثقال بماء حار و عسل و اذا طبخ بماء و طلى به العضو نفع من النقرس و بخاصه ما كان من النقرس من خلط غليظ لزج و خلط اسود.]

[و اذا اخذ مخ ساق الضبع فاذيب بزيت الزيتون الغض و طلى به العضو المتألم من الخلط البارد.]

[او يؤخذ ورق الكرنب فيطبخ و يدق دقا جيدا و صب عليه شىء من دردى الخل و صفرة البيض و شىء من دهن الورد و يسحق و يطلى به.]

[و اذا تضمد بعروق الخيري نفع من النقرس و عصارة ثمر الحنظل اذا كان لون

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧١

الثمره اخضر و دلكت على عرق النسا وافقته.]

و كذلك [١٢١٥] لوجع الركبة و الرجلين ان تأخذ من ققل [١٢١٦] الماعز جزءين و من دقيق الشعير جزءا [١٢١٧] و يطبخ بخل و زيت [١٢١٨] و يطلى على الموضع يبرأ ان شاء الله.

و اذا تضمد بعر الماعز مع شحم قديم نفع من النقرس. و ينفع من يبس الركبتين و تستجھا من قبل البرد ان تأخذ حفنة من حب الخروع و اوقيتين من سمن البقر و اوقيه من عسل و نصف اوقيه خل، يدق الخروع ثم تجمع الادويه و تسحق حتى تختلط بعضها ببعض ثم اطله على خرقة وضعه على موضع الالم.

و ينفع من وجع المفاصل ان يؤخذ بزر الكتان فينعم دقه و يعجن برب و يلزم موضع الالم. و قد ينفع ايضا من قساوة العصب و من

الاورام الكائنة ان يؤخذ بزر الكتان و ينعم دقه و يصب عليه شعاع مذا با بدهن سوس و يهين ضمادا و يلزم العصب الحاسى و العصب الزارم.

و القرع اذا تضمد به نفع النقرس المتولد من الحر. و الطحلب اذا تضمد به وحده او مع السويق و افق الاورام الحارة و النقرس، و الطحلب البحرى يصلح للاورام الحارة و المحتاج تبريد من النقرس.

و ينفع النقرس الحاد لسبب فى ابتداء العلة ان يؤخذ بزرقطونا فتضرب بخل و يضمدها بالموضع و يطراه فى كل وقت. او يؤخذ خبيز طرى فيطبخ ثم يسخن و يؤخذ بزرقطونا فيطبخ بالماء و يخلط مع الخبيز و بياض البيض و دهن البابونج و يضمده به. او يضمده بياض البيض و ماء عنب الثب و دهن الورد فانه ينفع النقرس المتولد من الحر [١٢١٩].
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٢

الباب الخامس و الخمسون [١٢٢٠] فى علاج الورم الحار المسمى فلغمونى

يؤخذ [١٢٢١] دقيق الشعير و يعجن بالخل او بالشراب و يطلى به.

[اذا] [١٢٢٢] كان حدوث الورم المسمى بالغدة من سبب بارد من ضربة او صدمة او ما شاكل ذلك فانا نأمر العليل باستفراغ الخلط المجتمع فى ذلك الورم على ثقة و استفراغه بالتحليل بالاشياء التى ترخى و تحلل باسخانها و ترطيبها بالاشياء التى تجتمع المدة فالشرط بالمشروط.

[و ان كان حدوثه من سبب امتلاء فى البدن فانصب من ذلك فضل الى العضو، امرنا فى الابتداء باستفراغ جميع البدن بقصد العروق ثم نأخذ بعد ذلك فى مداوات العضو الوارم فى اول الامر بما يسيل عنه ما ينصب اليه.]
و كذلك [١٢٢٣] ورق القرع يطبخ بالماء طبخا بالغاً [١٢٢٤] ثم يصب عليه ماء و غسل

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٣

و يهين منه ضمادا فانه نافع [١٢٢٥] ان شاء الله.

و كذلك [١٢٢٦] عنب الثعلب و حى العالم، و هو الذى ينبت فى السقوف و يسمى اللبللة، و قشور القرع و يدق و يهين.
او تأخذ [١٢٢٧] ورق القرع فتطبخها و تدرسها و تخلط معها زيت ورد و تهيأ ضمادا فانه نافع.

[و قد يهين من البقلة التى تدعى ملوخيا، و هو الخبيز الشامى، ضمادا مسكنا للاورام اللهبة و هو ان تأخذ الخبيز فتطبخه و تنعم دقه و تصب عليه دهن ورد و تنعم سحقه و تهيأ منه ضمادا و تلزمه الورم اللهب فانه يسكن وجعه و حرقة.]

[و ان اخذ لسان الجمل فانعم دقه و ضمده به الاورام اللهبة انضجها و ينفع ذلك الاورام الجاشية و تشفى القروح الرطبة.]

[و ماء الكزبرة اذا خلط بالاسفراج و المراد اسنج و الخل و دهن الورد و لطح على الاورام الحارة الملتهبة العارضة فى الجلد نفعها.]

[و النخالة اذا طبخت بخل ثقيف و تضمد بها ضمادا حسنا قلع الجرب المتقرح و صار ضمادا نافعا من الاورام الحارة فى ابتدائها.] [١٢٢٨]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٤

الباب السادس و الخمسون [١٢٢٩] فى علاج الحمرة

[منه ما يكون من سبب بادئ و منه ما يكون من سبب متقادم]، اذا [١٢٣٠] كانت الحمرة فى اول انبعاثها فتشرب بالمشروط و يعمل ضمادا من دقيق الشعير (٨٨ ظ) و يجعل عليها.

و ان كانت قديمة فعالجها بالفصد و اخراج الدم.

[و اما الحمرة التى تكون من سبب متقادم فينبغى فى الابتداء ان يستفرغ بدن صاحبها بدواء يسهل المرة الصفراء فإن منع من استفراغ الصفراء مانع و عاق عنه عائق فبالفصد و استخراج الدم ثم يداوى بعد ذلك باشياء تبرد و ترطب مثل الخس و حى العالم و البقلة الحمقاء و عنب الذئب و الطحلب و البزر قطونا و ورق التفاح و السريس و القرع و البنج و العوسج و ما اشبه ذلك].
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٥

و اذا طبخ ورق [١٢٣١] الخيز البستاني، و هى ورد الزوان، و دق [١٢٣٢] بزيت نفع من الحمرة و حرق النار.
و كذلك ايضا اذا اخذت الكزبرة [١٢٣٣] الخضراء و درست و عجنت بدقيق شعير و ضمد به نفع من الحمرة منفعه عظيمه.
و كذلك [١٢٣٤] عكر البول اذا مكث اياما و لطخ به على الحمرة نفعها. [١٢٣٥]
و المغرة [١٢٣٦] اذا حلت بالخل و دهن بها على الحمرة سكنها باذن الله [١٢٣٧].
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٦

الباب السابع و الخمسون [١٢٣٨] فى علاج الورم البالغ البارد

يؤخذ [١٢٣٩] لذلك نخاله دقيق الشعير فتطبخه بماء طبخ الشبث و هيى منه ضمادا.
[و قد يهيا من دقيق الشعير ضمادا اذا استعمل فى الاورام الجاسئه نفعها، يؤخذ الشعير و ادرسه [١٢٤٠] درسا بالغا بالماء [١٢٤١] و اخلط معه خبزا يابساً مدروساً و اطبخه و اصل [١٢٤٢] شحم المرج و كمون مدروس و تركبه على النار بماء و عسل و اطبخه قليلا- و الزمه [١٢٤٣] الموضع فانه بالغ لذلك بعون الله].

[فاذا اردت ان تزده قوة و حرارة فخذ دقيق الشعير و اجعله فى برمة و اجعل معه كمونا مدقوقا و صب عليه ماء طيخ ورق الرند و اطبخه طبخا حسنا حتى يثخن
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٧

ثم اصنع منه ضمادا و الزمه الموضع. و ان اردت للاورام الجاسئه فخذها و اجعله فى برمة ثم اجعل معه زبل الحمام و حب الرند مدقوقا و صب عليه ماء و اطبخه طبخا حسنا و اصنع به ضمادا و الزمه الموضع الجاسى.ء.
[و كذلك ورق الكرنب اذا دق دقا ناعما و تضمد به وحده و مع سويق نفع من كل ورم من الاورام البلغميه و من الحمرة. و اذا خلط بالملح قلع النار الفارسى].

[و اصل قثاء الحمار اذا تضمد به مع دقيق الشعير حلل كل ورم بلغمى. و مما ينفع من الاورام الجاسئه القديمه ان تأخذ التين فتطبخه طبخا ناعما ثم تدقه و تصب عليه ماء طيخه و احسن سحقه ثم اصنع منه ضمادا و الزمه الورم القديم الجاسى.ء.
او [١٢٤٤] تأخذ من الحلبه جزءا و ادرسها [١٢٤٥] و صب عليها زيتا و ماء و اطبخها قليلا- و الزمها [١٢٤٦] الورم فانه يذهب به يشفيه. [١٢٤٧]

[او يؤخذ حلبه فانعم دقها و وضعها فى برمة ثم اجعل معها وردا مدقوقا و صب عليها ماء و اطبخها يسيرا و هيى منه ضمادا و الزمه الموضع فانه يفتحه سريعا و يبرده].

و ان اردت تليين الورم فخذ الحلبه و دقها و اجعل معها خبزا [١٢٤٨] يابساً مدروساً و اصبب عليها ماء و الزم به الورم غير انه [١٢٤٩] لا ينبغى لك ان تلج [١٢٥٠] به الورم الا من حوله لان الورم ربما يفتح من ذلك.

و ان اردت ان تفتحه فاطبخ الحلبه (٨٩ و) بماء و زيت و هيىء ضمادا و الزمه الورم فانه نافع لما [١٢٥١] ذكرت ان شاء الله.
طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٨

[فى علاج الورم اذا جمع المده و اردت ان تفتحه اذا رأيت الورم قد اخذ فى طريق جمع المده و علمت انك اذا رمت تحليل المده

التي اجتمعت من غير ان تصير قيحا و لم تقدر على ذلك فاستعمل عند ذلك الاشياء المفتحة فمن ذلك ان تأخذ دقيق خشكار و تجعله في مهراس و صب عليه زيتا و ماء و اسحقه بهما سحقا ناعما و اصنع منه ضمادا و الزمه الورم التي تريد ان تفتحه فانه مع ذلك يسكن اوجاع الورم و هو نافع من الاورام اللهبية. فان [١٢٥٢] كان ورم تفتح بسرعة فخذ دقيقا و اجعله في برمة و صب عليه عسلا و ماء و اطبخه طبخا يسيرا و اصنع منه ضمادا ثم الزمه الورم.

فان كان مع الورم حمى لهبة فاجعل مع العسل زيتا و اطبخه طبخا ناعما و الزمه ظاهر الورم.

[فان كانت الحمى لهبة جدا و عرض لصاحبها التهابا او عطشا فخذ دقيقا فاجعله في برمة ثم صب عليه عصير عنب الذئب او عصير كزبرة رطبة او عصير الرجل و اطبخه طبخا ناعما ثم الزمه الورم فانه يسكن الحمى و العطش و ينضج الورم (بياض) قليل و ذلك بحال العصيرات التي جعلت.]

[و كذلك كشك الشعير اذا خلط بالزيت و الزرنخ و خرو الحمام انضح الاورام الصلبة.

و بزر [١٢٥٣] الكتان اذا خلط بالعسل و الزيت و الماء حلل الاورام الحارة و لينها ظاهرة كانت او باطنة.]

[و اذا اخذ الخمير فانقع في الماء يوما و ليلة ثم ألقى في مهراس و دق دقا ناعما و ألقى عليه عصير عنب الذئب فانه ضماد يبرد و ينفع من الاورام الحارة فان جعلت

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٧٩

معه زيتا كان اقل من برده و كان ناعما ايضا للاورام مفتحا لها.]

[و ان كان الورم جاسئا جدا فاستعمل قبل الضماد التكميد بالماء الحار، فان كان الورم احمر جدا فعلق عليه العلق قبل الضماد ثم الزمه الضماد بعد ذلك، فان كان الورم متقادما بطيء النضج فاجعل معه زوفا و الزمه اياه.]

[و ان اخذ دقيق الشعير و القى في برمة و جعل معه كمون مدقوق و صب عليه زيت و ماء و طبخ طبخا ناعما و صنع منه ضمادا و الزم الورم فانه يفتحه سريعا.]

[و ان اخذ الجرجير و طبخ و انعم دقه و صب عليه الرب و انعم سحقه و جعل ضمادا على الورم فانه يفتحه سريعا.]

[و قد [١٢٥٤] يفتح الورم سريعا ان تأخذ من الخبيز البري فيطبخ و ينعم دقه و يجعل معه دقيق حنطة و يلزم على الورم فانه ينفجر سريعا.] [١٢٥٥]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٠

الباب الثامن و الخمسون [١٢٥٦] في علاج الورم اذا جمع المدة [١٢٥٧]

و اذا اردت ان [١٢٥٨] تفتحه فخذ دقيق القمح [١٢٥٩] و اجعل عليه ماء و عسل و اخلطه ثم اطبخه طبخا قليلا و هياه ضمادا على الورم فانه يفتحه بسرعة اذا كان قد جمع المدة.

و كذلك زريعة الكتان اذا درست و خلطت بعسل و زيت نفع لذلك. و كذلك لتفجير [١٢٦٠] الورم سريعا ان تأخذ الخبيز و تطبخها و تدرسها بدقيق القمح و الزمها الورم المفتوح فانه ينفجر سريعا باذن الله [١٢٦١].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨١

الباب التاسع و الخمسون [١٢٦٢] في علاج الدامل

و هو [١٢٦٣] النبات العارض في الجسم، ينبغي لذلك ان تأخذ خميرة و صب عليها ماء و عسل و اسحقها [١٢٦٤] ناعما و الزمها الدامل فانه يفتحها [١٢٦٥] و يسكن اوجاعها.

و كذلك ايضا يؤخذ البابونج و يطبخ [١٢٦٦] فى الماء و اجعل من ذلك الماء على الخميرة و اسحقها [١٢٦٧] و الزمها على الدامل فانه نافع بعون الله.

و ان اخذ الخمير ثلاثة اجزاء و بورق و ملح حاشا و خرو الحمام و خرو الديوك من كل واحد جزء فيسحق و يعجن و يضمده به فانه ينضج الاورام و الدامل و يفجرها.

و له ايضا تأخذ الحرف و الملح و تطبخه بالماء و تضمده به فانه نافع.

و حب الرشاد اذا تضمده به مع الماء و الملح انضج الدامل بسرعة [١٢٦٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٢

الباب الستون [١٢٦٩] فى علاج حرق النار

قال ابو قراط: اذا اخذ بياض البيض [١٢٧٠] و لطخ منه حرق النار فى اوله [١٢٧١] لم يتنفط.

[و اصل النرجس اذا استعمل و هو مسحوق مع العسل وافق حرق النار فى اول ما يعرض].

او [١٢٧٢] تأخذ عظما و تحرقه و تدرسه و تسحقه بالخل سحقا بالغا و دهن به حرق النار. او قفل [١٢٧٣] الماعز (٨٩ ظ) مدروس مسحوق بدهن ورد و تدهن به فانه نافع.

و كذلك ينفع لذلك اذا لم يكن فيه حمرة، يؤخذ خرو الحمام [١٢٧٤] فيشد فى خرقة كتان و يحرق حتى يصير رمادا و يخلط بزيت و يطلى به الموضع فانه دواء عجيب. [١٢٧٥]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٣

و اما [١٢٧٦] النار التى تكون من حرق ان يتنفط يطلى على الموضع بماء الزيتون [١٢٧٧] المالح.

[و يضمده بالزيتون ايضا المالح بعد ان يسحق مع سويق].

او تأخذ مرارة ثور و يخلط معها ماء [١٢٧٨] و تضرب ناعما و يطلى به مع ماء الرمان.

وله [١٢٧٩] ايضا تأخذ بصله سوسن ابيض و تلقىها فى الزيت و تجعل مع الزيت شحم ماعز طرى و مصطكا و قيض ابيض و يطلى به فانه نافع.

وله [١٢٨٠] ايضا قير ابيض و دهن ورد و شىء من رجل الحمامة و هو الشنجار، [١٢٨١] و تركبه على النار حتى يذوب و تذر عليه شيئا من بياض الوجه و تنزع الرغوة التى تعلق على القير بريشة ثم تنزله من على النار و تتركه حتى يفتر و تحمله باصبعك ثم تخلط معه بياض بيضة نية و تخلطه و تسحقه سحقا بالغا حتى يصير مثل المخ ثم تجعل منه على ورقة من كرنب و تلزمه على الموضع المحروق فانه غاية النفع مجرب [١٢٨٢].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٤

الباب الحادى و الستون [١٢٨٣] فى علاج المصروبين بالسياط

قال ابو قراط: يؤخذ لذلك جلد ضينة [١٢٨٤] او جلد كبش طرى حين يسلم و يجعل على ظهر المصروب و تشده و تتركه كذلك يومه فانه غاية النفع يبرد و يرطب و يسكن الوجع. و قال انه يبرأ من يوم و ليلة [١٢٨٥] باذن الله.

و يؤخذ لذلك الاسفيداج و المرتك من كل واحد مثقالين و شمع ابيض وزن ثمانية مثاقيل يعمل من ذلك مرهم بدهن الورد و يطلى موضع الضرب.

(٩٠ و) و كذلك ايضا تأخذ بيضة نية و تفقسها و تخلط معها وزن درهم من كثياء و مثله زعفران و تضربها و يدهن بها فانه صالح

لذلك ان شاء الله.

و قال بعض الحكماء انه من اكل اللبان او شربه بماء هان عليه ضرب الشياطين.

و الجر جبر يفعل كذلك اذا اكل [١٢٨٦] ان شاء [١٢٨٧] الله [١٢٨٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٥

الباب الثانى و الستون [١٢٨٩] فى علاج الحزاز و القوب

قال: [١٢٩٠] تجعل عليها اول انبعاثها العلق حتى تدميها ثم تجعل عليها الحجامه و تمصها مصا معتدلا حتى تنقيها من لعاب العلق و الدم الفاسد ثم تأخذ كثيرا، و هى شبه الصمغ، و صمغ عربى فيدرس و يخلط بالخل [١٢٩١] و يطلى به الموضع. او تأخذ خرو و العصافير [١٢٩٢] و تطلى به [١٢٩٣]. او تأخذ من حب الريحان [١٢٩٤] الطرى فتدقها بخل و تخلطه به و تضرب به الموضع فانه نافع.

او [١٢٩٥] يؤخذ الروطه و تدرسها ثم تعصرها و تأخذ مرقتها و تخلطه مع شب و غسل و تفعل كذلك.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٦

قال: و ينفع من الحزازة المتقدمة ان تأخذ جوزا فادرسها درسا بالغا و اجعل معها خميره [١٢٩٦] و ماء و خل و آس و اسحقها ناعما و الزمها الموضع فانه يقلعها باذن الله تعالى، تفعل ذلك مرارا.

[و له [١٢٩٧] ايضا، تأخذ زيتا و تدهن به الموضع ثم تذر عليه رماد من دفلى او من زرقون ان شاء الله [١٢٩٨] تعالى].

[و اما القوباء التى تكون فى صبيان فينبغى ان تدلك بريق انسان دلكا متصلا، و يصلح لها اولاً ان يسحق ضمغ الاجاص بالخل و يطلى به.]

[و ينفع القوباء القديمة اصل الخس اذا طبخ بخل و بورق و يضمده به.

و كذلك يسحق ورق الكبر بخل و يطلى به.]

[و يؤخذ اصل الحماض البستاني فيسحق بخل و يوضع على القوباء بعد ان تغسل بنظرون.]

[او تؤخذ قطعة من صدف اللؤلؤ فتحرق و يجعل معها قطعة كبريت و يدق كل واحد منهما على حدة و يضرب بشيء من قطران ثم يلطخ و يصير عليه ساعة.] [١٢٩٩]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٧

الباب الثالث (٩٠ ظ) و الستون [١٣٠٠]

الباب الثالث و الستون فى علاج البهاق و البرص

[و اذا غسل البهاق الابيض بالفيجن مع النظرون شفاه. و قد يضمده البهاق بورق السلق نيا بعد ان يتقدم غسله بنظرون و قشور اصل الكبر اذا دق دقا ناعما و خلط بالخل و طلى على البهاق الابيض جلاه و اذ خلط الفلفل بالنظرون جلى البهاق.]

قال: [١٣٠١] يؤخذ لذلك دقيق الترمس و الخل و اطل به البهاق فانه يقلعه باذن الله.

[و زبد البحر اذا ذر عليه نفع. و ينفع من البهاق الاسود ان يؤخذ كبريت اصفر و نظرون احمر اجزاء سواء و يعمل بخل و زيت و يسخن فى الشمس و يطلى به الموضع ثم تدعه حتى يجف ثم تغسله فى الحمام، تفعل ذلك ثلاثة ايام او اربعة.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٨

او [١٣٠٢] تأخذ ورق الزيتون و تطبخها فى خل و ماء و تغسل به ثم تدخل الحمام فانه نافع.

و ينفع للجرب و الحكة ان يغتسل بماء البحر او بماء مالح او بماء الزيتون. او تأخذ اعين الدفلى و تطبخها فى الماء ثم تأخذ من ذلك الماء و تخلط معه زيتا و تضربهما و تدهن الجرب و الحكة، نافع ان شاء الله.

[و كان منعش (؟) يعالج البرص بهذا الدواء، تؤخذ اطراف شجرة التين البرى رطل و فيجن خمسة ارطال و زاج رطلين و زبد البحر و نظرون من كل واحد اوقيه و خل ثقيف قدر الكفاية، يجمع ذلك بعد ان يسحق ناعما ثم يقرص فى الظل و يذاب عند الحاجة بخل و يطلى به الموضوع بعد ان يغسل و يستعمل هذا الدواء فى الشمس و يحك مرارا فانه شديد المنفعة.]

قال [١٣٠٣] جالينوس: يؤخذ لذلك من قلب الجوز اوقية و من الكبريت اوقية و من حب الرند نصف اوقية، يدرس الجميع و يعجن بماء الكرفس و يغسل به فى الحمام بالدلك الكثير فانه نافع.

[١٣٠٤] قال يولش [١٣٠٥] الحكيم: ان الكرفس اذا درس و عصر ماؤه و دلك به فى الحمام نفع لذلك منفعة عظيمة باذن الله [١٣٠٦].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٨٩

الباب الرابع و الستون [١٣٠٧] فى علاج الاثار العارضة بعد الدمامل

قال: يؤخذ زبل الحمام و يخلط بالعسل و زريعة الكتان مرطبة [قلع سكريشات القروح التى تسمى النار الفارسية].

[و اذا اخذ مرتك مغسول و عجن بمرارة ثور بعد السحق و طلى به الاثار السود فى الرجلين و غيرهما من الجسد دلكه كله.]

[و وصف [١٣٠٨] اقليدوس غسول يصلح الاثار العارضة من اندمال القروح، يؤخذ دقيق الفول مطحون معجون بماء البطيخ و يصير اقراصا و يجفف فى الظل فاذا احتيج اليها تدق و تعجن بماء المطر و يلطخ بها الموضوع قبل دخول و يغسل فى الحمام.]

[و قد يهيا من الكرسنة ضمادا ينقى الابدان الوسخة و يقلع الاثار الكائنة من الكى، و يجفف القروح الرطبة و هو ان تأخذ الكرسنة فتتعم دقها و تجعلها فى البرمة و تجعل عليها ماء و عسلا و يلزم الموضوع الذى فيه الاثار.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٠

او تأخذ [١٣٠٩] عظما باليا و تحكه فى الماء العذب حكا بالغا حتى يخرج فعله و يبيض الماء ثم يطلى بذلك الماء على الموضوع فانه نافع لذلك ان شاء الله [١٣١٠].

قال: [١٣١١] تأخذ لذلك دقيق الترمس و الخل و تطلى به البهاق فانه يقلعه باذن الله.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩١

الباب الخامس و الستون [١٣١٢] فى علاج الجرب و الحكة

[ذكر ارسطوطالس ان الكبريت يكون كامنا فى عيون يجرى منها ماء حار و تذاب فى ذلك الماء رائحة الكبريت، و من انغمس فى هذه العيون اياما لا يكون الهواء حارا و لا باردا و لكن تكون اياما معتدلة ابرا الخراجات كلها و الاورام و الجرب و الحكة و عض السباع و الحيات الطويلة التى تكون من المرة السوداء.]

(٩١ و) قال [١٣١٣]: ان البول اذا خلط بنظرون و ضمد به نفع لذلك الجرب و عضه الكلب.

و كذلك [١٣١٤] بول الاطفال اذا دلك به فى الحمام [١٣١٥] نفع ذلك. و كذلك ينفع للجرب و الحكة ان يغتسل اللليل بماء البحر او بماء الزيتون فانه نافع.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٢

و ان [١٣١٦] شربت له ماء الانفحة بالزيت على [١٣١٧] الريق نفعها منفعة عظيمة و قد جربناه فحمدناه [١٣١٨].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٣

الباب السادس والستون [١٣١٩] في علاج البثر

[اقرّب] [١٣٢٠] علاجها ان تعجن رثه عنز على النار و يلقى عليها ملح و زنجبيل مسحوقان فاذا خرجت الرغوة دهن بها، و يفعل ذلك مرتين او ثلاثه فانه يزيل البثر الكائن تحت الجلد و التآليل.

و ذكر ديوسقوريدس انه من اخذ مكسسه في الوقت الذي يشتد به الرعد و البرق، و يقصد وقت اللعان و صوت الرعد، و يكنس موضع الثكليل في تلك اللعنه فانه يبرأ باذن الله عز و جل، و قد جرب ذلك فصح.

و كذلك صمغ البطم اذا اذيب مع زيت و وضع على المسامير في اليدين و الرجلين قلعها.

و اذا اخذ قشر الصفصاف و احرق و اخذ رماده و عجن بخل و جعل على التآليل و المسامير في اليدين و الرجلين و سائر البدن نفع.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٤

اذا [١٣٢١] عرض فينبغي لذلك ان يؤخذ لبان فيخلط معه زيت بعد ان تدرسه و تحكه ناعما ثم تطلى به الموضع فانه نافع.

[و ينفع من الحب في الوجه ان تأخذ ريحان و ملح من كل واحد جزءا يسحق ذلك و يعجن بخل و يضمده به الوجه.

و ان احرقت المغنيسيا بالنار و سحقت و القيت على القروح و البثر العفنه التي قد طال مكثها ابرأتها. و بعرض الضان اذا تضمد به مع الخل

ابراً من البثر و التآليل المزمئه.]

و كذلك [١٣٢٢] ايضا تأخذ لبان و مصطكا و دهن ورد و قير ابيض و تذيب الجميع و تدهن به و تغتسل بعد ذلك بماء قد طبخ فيه رندا طريا او فودنج، و هو الضومران فانه غاية النفع لذلك.

و كذلك [١٣٢٣] يفعل ان تأخذ نخاله دقيق الشعير و دقيق حمص و دقيق فول و تجعل عليها ماء ثم تتركها ساعه و يغتسل بذلك الماء المصاب فانه يبرأ باذن الله.

و كذلك [١٣٢٤] ايضا للجرب يؤخذ شيئا من الجلده، و هي البلجفه (؟)، و شونيز و حب الرند و كبريت و يعجن الجميع بزيت و يدهن به في الحمام او حول النار ثلاثه ايام فانه نافع ان شاء الله.

[و مما] [١٣٢٥] ينفع من البثر او النفخات ان يؤخذ مرداسنج، و كبريت اصفر بالسويه يسحق مع خل و دهن ريحان حتى يصير ثخينا مثل العسل و يلطخ به.]

[ذكر] [١٣٢٦] جالينوس انه يهيا من جماحم رؤوس الكلاب ضمادا ينفع من قروح

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٥

الرأس فاذا اردت ان تستعمل ذلك ضمادا فخذ تلك الجماجم فاحرقها و القها في مهراس و انعم سحقتها و صب عليها دهن ورد و

هية منه ضمادا و الزمه الرأس فنه يجفف القروح الحادثه و يببس رطوبتها. [١٣٢٧]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٦

الباب السابع والستون [١٣٢٨] في علاج السرطان و الغدد و التي (٩١ ظ) تكون في المقعدة [١٣٢٩] و الثديين [١٣٣٠]

و الورم [١٣٣١] الذي يكون في المذاكر و الجسم. قال: ينبغي لذلك ان يسحق طين ارمني و طين مختوم في مهراس من رصاص [١٣٣٢] بخل او ماء حتى يسود و يدهن [١٣٣٣] به.

او تسحقه [١٣٣٤] بدهن ورد مع زيت [١٣٣٥] او مع عصارة حى العالم فانه بالغ لذلك ان شاء الله.

[و ينفع ايضا من القروح الرديه و السرطان ان يوضع على رماد السرطان مع سمن بقري و دهن ورد فانه سبب برءه و نجاحه. [١٣٣٦]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٧

الباب الثامن والستون [١٣٣٧] في علاج عضه الكلب

قال: [١٣٣٨] اذا عض الانسان كلب [١٣٣٩] فينبغي لذلك ان يرش عليها من ساعتها خل ثم [١٣٤٠] يجعل عليها صوفه البحر، و يقال لها جفافه.

او يدرس [١٣٤١] ورق العليق [١٣٤٢] بخل و يضمده به الموضع. او [١٣٤٣] يبصله مدروسه بعسل فانه نافع ان شاء الله. وكذلك [١٣٤٤] عضه الانسان فينبغي لها ان تمسح عليها بزيت ثم تأخذ اصل النافع و تدرسه مع العسل فانه نافع لذلك.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٨

او يؤخذ دقيق الفول بخل و ماء ورد فانه يسعدها (٤).

و قال [١٣٤٥] بعض الحكماء انه اذا علق على الانسان ضرر كلب سكن وجع عضه الكلب، و اذا علق على الصبيان تنبت اسنانهم بلا وجع و لا ألم [١٣٤٦].

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ١٩٩

الباب التاسع والستون [١٣٤٧] في علاج لسع العقارب

قال: [١٣٤٨] يبغي لذلك لبن شجرة التين يقطر عليه. او يوضع على الموضع ملح مدروس [١٣٤٩] مع زريعه الكتان و زريعه ورد الزوان و روث الحمام الذي [١٣٥٠] يرعى العشب اذا كان يابسا و خلط بشراب [١٣٥١] فانه غاية النفع للسع [١٣٥٢] العقارب ان شاء الله. و مما ينفع لذلك ايضا بزر الحندقوقا اذا سحق و ذر على الموضع ابراه.

[و في الفلاحه الفارسيه انه ان علق عروق الزيتون على من لسعته عقرب نفعته منفعه عظيمه و سكنت وجعها للحين.] [١٣٥٣]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٠٠

الباب السبعون [١٣٥٤] في علاج لسع الافاعي

(٩٢ و) قال [١٣٥٥]: يبغي لذلك لمن لسعته افعى من اهل الفقر و المسكنه ان يضمده على الموضع من خارج بقل الماعز مدروس بشراب.

او يضمده ايضا على الموضع بورق الرند مطبوخ بزيت. او بقشور [١٣٥٦] الفجل او بدردي الشراب مع نخاله. او بروطه [١٣٥٧] و ملح و عسل. او بخل [١٣٥٨] و نخاله. او بقطران و ملح. او [١٣٥٩] بورق الرند مطبوخ بشراب. او ببصل السوسن بخل. او بصومران بخل قد غلى فيه فانه غاية النفع لذلك باذن الله تعالى [١٣٦٠].

[و قد ذكرنا في كتاب زاد المسافر و في سائر كتبنا علاج جميع العلل التي

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٠١

ذكرناها في هذا الكتاب باستقصاء شافى مؤد الى سبيل العلاج و طريق النجاح و انما اختصرنا في هذا الكتاب علاج العلل بالادويه التي يهيا وجودها بايسر كلفه و ايسر مؤونه لينال منافعها عامه الناس و اهل الفقر و المسكنه و فيه بحول الله كفايه و لا حول و لا قوة الا بالله و هو حسبنا و نعم الوكيل.]

تمت [١٣٦١] السبعون بابا و الحمد لله رب العالمين و الصلاه [١٣٦٢] و السلام على محمد و على آله.

[كامل كتاب طب الفقراء و المساكين تأليف الشيخ الاجل الطيب أبى جعفر احمد الشهير بابن الجزار عفا الله عنا و عنه بمنه و كرمه و صلى الله على سيدنا و مولانا محمد و على آله و صحبه و سلم تسليمًا.]

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٠٣

المفردات المفسره بمرادفاتها

يتضمن المفردات التي أدخلها الناسخ في النسخة الاسكورياليه لكتاب طب الفقراء و المساكين، إن كانت طيبة أم غير طيبة لتوضيح كلمات أخرى.

و الاسلوب المتبع هو كتابة الكلمات التي أعطى الناسخ مرادفها أو شرحها، و ما يقابلها بالاسبانية تقريبا، و التعليق عليها أو شرحها إن كان ضروريا.

و ذكرت أيضا المصادر التي اعتمدت عليها و هي "glosario de voces romances: لآسين، و شرح أسماء العقار للاسرائيلى (طبعة مايرهوف)، و تحفة الأحباب (طبعة كولين-رينو)، و مصادر أخرى ستذكر في حينها.

١- إسفنجة البحر أو إسفنج البحر "Alcyonium, Esponja Marina"

تحفة ١، ٤٢ و ١٥٣. ذكر كوروميناس (corominas) في معجمه ان كلمة esponja أصلها لاتيني (spongia) و هذه بدوره أخذت عن اليونانية (spongi) ص: ٢٥١. و في كتاب دياسقوريدس طبعة دوبلر ذكر تحت الاسم «صبنقو» ٢: ٤٣٠.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٠٤

٢- إكليل الملك- قرنيولة- قرنيولة

"Cornilla real, Cuernecillo de Campo"

آسين، ص: ١٦٧، ١٦٨، الاسرائيلى ص: ٧، تحفة، ٤.

٣- انوب- قنوط "Canuto"، هذه الكلمة أتت من كلمة مستعربة هي قنوط، و هي من أصل إسباني مفترض و هو "Cannutus"، و هي شبيهة بالقصب "Canna, Cana"، انظر كوروميناس، ١٢٧

٤- إيرسا- عرق السوسن الاسمانجوني "Iris azul, raiz de la azucena:"

الاسرائيلى، ٣٤. تحفة، ٢٨. دياسقوروس ٢: ١١.

٥- بطرساليون- كرفس جبلى "Perejil del Monte:"

آسين، ٤٣٤. الاسرائيلى، ١٩٦. تحفة، ٨٢.

ديوسقوريدس، ٢: ٢٧٠. المقطع الأول من الكلمة (أى بطر) هو من كلمة "pena, piedra" أى صخرة، بينما (ساليون) هو اسم فارسي للكرفس.

٦- البقلة الحمقاء- رجيلة/ رجلة- فرح "Verdolago"

في آسين، ٦٤١ إسما العشبة الحمقاء، أنظر أيضا ٤٢٩، ٥٤٧، ٦٩٩.

الاسرائيلى، ٥٩. تحفة، ٦٨ حيث يوضح أن كلمة رجلة هي تسمية فاسية (من فاس). و كما نرى فان ابن الجزار ذكرها بالتصغير «رجيلة». ابن الحشاء، ١٥.

٧- بلوط- قسطل (Castana - Bellota) شاه بلوط

آسين رقم: ١٨٦، ٢٣٢، ٢٨٧ و ٥٤٦. الاسرائيلى، ٤٢. تحفة، ٨٧، ٤٥٢ بالاضافة الى ١٠٩، ٣٧٠. بالنسبة للقسطل أنظر آسين، ١٤٢. الاسرائيلى، ٣٣٥. تحفة، الارقام السابقة.

و في مدخل ابن هشام، ١٩٢:- «و يقولون لضرب من الحبوب المأكولة قسطل

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢٠٥

باللام المشددة، و الصواب قسطن بالنون مخففة و هو الذى تسميه العجم الشاه بلوط.»، و لدى بدرو ألكالا (۱۴۳)، (Pedro Alcal):

"Castana- Cazt Ila- Cact I"

۸- جزربری- اسفناریة الخمیر "Zanahoria Silvestre:"

آسین: ۷۸، ۲۸۹، ۵۸۲، ۶۸۵، ۶۶۱، ۶۹۷، ۷۲۵.

الاسرائیلی: ۷۳، ۹۴، ۲۵۸، ۲۶۱. تحفة: ۱۱۴، ۳۵۳، ۴۴۵. شتاىگر "Steiger": ۱۱۷.

۹- جندبادستر- قشطور "testiculos de Castor, Castoreo:"

انظر الاسرائیلی، ۷۹. تحفة: ۱۰۳

۱۰- حبة خضراء- بطم "Fruto del falso, Terebinto, Pistachero:"

آسین: ۳۰۰، ۳۰۱. الاسرائیلی: ۶۶، ۱۵۶.

تحفة: ۱۷۸، ۳۱۷. [۱۳۶۳]

۱۱- حبة سوداء- شونیز "Ajenuz, Neguilla"

طب الفقراء و المساکين ؛ النص ؛ ص ۲۰۵

ین: ۳۷۶. الاسرائیلی: ۱۶۷، ۳۶۵.

تحفة: ۴۵۴.

۱۲- حى العالم- أبللة: (Uva Canilla, Uvilla)

آسین: ۵۱۷، ۶۰۶- ۱. الاسرائیلی: ۲۰۹، ۲۹۷، ۱۶۲. تحفة: ۱۸۷، ۱۳- خس برى- المرور- مروريا "Lechuga Silvestre:"

آسین: ۲۸۵، ۵۲۳. الاسرائیلی: ۲۴۰.

۱۴- خطمی حنطی- ورد الزوان:

"Malva de las prostitutas, Malvavisco"

آسین: ۳۱۷. الاسرائیلی: ۲۹۰. تحفة: ۴۱۳.

طب الفقراء و المساکين، النص، ص: ۲۰۶

۱۵- ذئب- لب "Lobo, chacal:"

تحفة: ۴۲۰. معجم کورینته (۷۴۲): (corriente)

۱۶- رند- دهمسة "Laurel:"

آسین: ۲۹۱. الاسرائیلی: ۴۰۴. تحفة: ۱۷۳، ۴۲۷.

۱۷- زنبق "Lirio blancode Europa, Lirio Azul:"

آسین: ۲۲۰، ۳۰۴، ۶۸۲. الاسرائیلی: ۲۵۶.

تحفة: ۱۲۸.

۱۸- زيتون برى زنبوج:

"Acebuche, Aceituna silvestre"

آسین: ۲۹۰، ۳۲۷، ۳۸۷، ۳۷۱، ۳۸۸. الاسرائیلی: ۱۲۰. تحفة:

۱۵۴، ۱۵۵، ۲۵۰.

۱۹- سذاب- روطه "Ruda".

آسين: ۴۹۲. الاسرائيلي؛ ۲۷۹، ۲۰۹. تحفة: ۲۶۴. كوروميناس:
۵۱۵.

۲۰- سعده- پنجه "Junica olorosa".

آسين: ۶۷۹، ۲۷۴. الاسرائيلي: ۱۸۹.

۲۱- سلحفاة بحري قلبق "gal pago".

مدخل ابن هشام: ۳۳۵. كوروميناس: ۲۸۷.

۲۲- شبت- أناثة "Eneldo".

آسين: ۳۲، ۴۳۸. الاسرائيلي: ۳۶۳. تحفة: ۴۵۳.

۲۳- شقائق النعمان- حبيور "Anemona, Amapola".

آسين: ۳۶، الاسرائيلي؛ ۲۵۹. تحفة: ۴۴۱. مدخل ابن هشام: ۳۱۸.

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۰۷.

۲۴- صدف- حلزون "Concha Marina".

تحفة: ۱۸۶، ۳۰۰. بدرو آلکالا: ۱۳۹.

معجم لاتيني عربى: ۴۵۹.

۲۵- طحلب- ليمنى "Musgo, liquen, orchilla".

آسين: ۵۷، ۶۶، ۲۲۶، ۲۹۲، ۴۹۸.

الاسرائيلي: ۱۵۲، ۱۷۰. تحفة: ۱۸۴، ۲۰۱.

۲۶- عاقر قرحا- تغندست "Pelitre -Piretro".

الاسرائيلي: ۲۹۹. تحفة: ۳۰۱. و تغندست هي كلمة عامية بربرية.

۲۷- فراسيون- مزي "Marrubio".

و يسمى بالعامية مزيون.

آسين: ۳۳۲، ۶۱۷، ۷۲۲. الاسرائيلي: ۲۳۵، ۳۰۶. تحفة: ۳۲۴.

۲۸- فرصاد- توت "Mora".

آسين: ۳۶۰، ۳۶۱.

۲۹- فقح الاذخر: (Andropogon).

آسين: ۷۱۶. الاسرائيلي: ۸. تحفة: ۳۴. و الاذخر معروف في المغرب باسم تبين مكة.

۳۰- فودنج- ضومران- حبق الماء "Menta acu tica".

آسين: ۴۴۵، ۵۷۰، ۲۵۰. "Albahaquilla" الاسرائيلي: ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۵۶، ۳۰۹.

تحفة: ۲۸۴، ۳۲۵، ۳۳۰.

۳۱- قناء الحمار- فقوص العلقم

"Cohombrode asno, Cohombrillo amargo"

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۰۸.

آسین: ۱۴۷، ۲۹۶. الاسرائیلی: ۲۹۲، ۳۴۷. ابن الحشاء: ۱۱۲.

۳۲- قرطم - عصفر: "Crtamo, alazor"

آسین: ۳۶۳. الاسرائیلی: ۳۰۰. تحفه: ۳۰۶، ۳۴۸

۳۳- قنفذ - اشطریون: "Erizo, Esturion"

و هو سمک بحری من رتبه اللامعات.

شتایجر "۱۲۶": steiger.

۳۴- کثیراء - حولاز: "Alquitira, Astragalus Traganth:"

و هو الحلوسیا.

آسین: ۶۷۶. الاسرائیلی: ۱۹۱.

۳۵- کروم - دوالی (انظر عنب): (Parral)

آسین: ۶۰۵. تحفه: ۲۳۶.

المعجم الوسیط: ۱: ۳۹۵، ۲: ۷۹۱.

۳۶- کمثری - اجاص: "Pera"

الاسرائیلی: ۱۸۷. تحفه: ۲۲۱.

۳۷- لبان - کندر: "Incienso"

آسین: ۵۲۱. الاسرائیلی: ۱۸۸. تحفه: ۲۱۴

۳۸- لبلاب - قریوله: (ela Hiedra arborea, Correg)

و هو جبل المساکین و قسوس أيضا.

آسین: ۴۶، ۷۵، ۱۶۹، ۳۳۶، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۶۲، ۷۰۹. الاسرائیلی:

۲۰۷، ۲۴۰. تحفه: ۳۴۵. بدرودى الكالا: ۱۵۷.

۳۹- لسان الحمل - ابلانتین: (LLanten).

آسین: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۹۴؟، ۴۴، ۵۰۴، ۵۲۶، ۶۰۱. الاسرائیلی:

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۰۹

۲۱۳. تحفه: ۲۴۲.

۴۰- مژ - صمغ أحمر: "goma roja, Mirra"

کلاوس "۲۱۵- ۲۱۶": claus.

۴۱- مردارنج - مرداسنج - مرتک: "Alm rtaga, Litargirio"

الاسرائیلی: ۲۳۹، تحفه: ۲۵۶.

۴۲- هلیون - اسپرنج - اسفرنج - اسبول - اشبرکو:

"n Esp rrago Com"

آسین: ۲۱۵. الاسرائیلی: ۸۸، ۱۱۱.

تحفه: ۲۷، ۱۲۳.

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۱

المفردات الدوائیة و الغذائیة

عربی / لاتینی / اسپانی

Myrtus communis /Mirto/ (أ) آس

(. Citrus medica /Cidra (F.E./ اترنج

Prunus domestica /Ciruela/ اجاصا

(Andropogon schoenanthus /Junco oloroso (Paja de Meca/ تبن مکة

Stellaria media /Miosoto/ اذن الفار

Asarum europaeum /Asaro/ اسارون

Esponja marina/ اسفنجة البحر، شبيه و رغوة الحاجم

Ojimiel/ اسکنجیل

Conchas marinas/ أصداف

Fomes fomentarius /Ag rico/ أغاریقون

(Artemisia absinthium /Ajenjo (artemisa de Armenia/ شیب العجوز

(. Papaver somniferum /Opio (F.E.,B.P./ أفيون

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۲

(Acacia vera /Acacia (fruto de/ أفاقیا

Matricaria chamomiloa /Camomila/ أقحوان

(. Melilotus officinalis /Meliloto (F.E./ اکلیل الملك

(. Pimpinella anisum /Anis (F.E.,B.P./ أنسیون، حبة حلوة

Balanita /Mirob lano/ اهلیج

Lirium /Lirio/ ایرسا، ایرس

Chamomillae /Manzanilla/ (ب) بابونج

nAlbahaca com/ باذروج

Cuslamen Blearicum /Pan porcino/ بخور مریم

Plantago psillium /Zargatona/ بزر قطنونا

Allium cepa /Cebolla/ بصل

Rhizoma sanguinariae /Sanguinaria mayor/ بتر سالیون

Pistacia terebinthus /Terebinto/ بطم، حبة خضراء

Melon /Melon/ بطیخ

Cagajon/ بعر، روٹ

Cagarruta/ بعر

Portulaca oleracea L. /Verdolaga/ بقله حنفاء، رجلة

(. Momordica balsamina /B Isamo (F .E .,B .P/ بلسان

fruto del Quercus illex /Bellota/ بلوط

(. Hyosciamus niger /Beleno (F .E .,B .P/ بنج، سيكران

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢١٣

Viola odorata /Violeta/ بنفسج

(. Natrii boras /Borax (F .E .,B .P/ بورق

Orina/ بول

Plumbi carbonas /Albayalde/ بياض، اسفيداج

Huevo/ بيض

Anacyclus pyretrum /Pelitre/ (ت) تاغندست، عاقر قرحا

fruto de Ficus carica ,Var .sativa ./Higo/ تين

Lupinus officinalis /Altramuz/ ترمس

Citrus medica L ./Toronja/ ترنج

Pyrus malus /Manzana/ تفاح

fruto del Phoenix dactilifera /D til/ تمر

Tamarindus indica /Tamarindo/ تمر هند

(Morus nigra (M .alba) /Moral (morera/ توت

(. Allium sativum /Ajo (F .E./ (ث) ثوم

Queso/ (ج) جبن

Saltamontes/ جراد

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ٢١٤

Diplotaxis virgata /Jaramago/ جرجير

Daucus /Zanahoria/ جزر

Menta pulegium /Poleo/ جعدة

جلد الحيش، سلخ الجبة

"(Modula de vibora (piel desollada de serpiente" culebra

Punica granatum flos /Flor de granada/ جلتار

(. Castoreum /Castoreo (B .P/ جندبادستر

fruto de jiglans regia /Nuez/ جوز

Gomorresina de Opopanax chirinium /Opoponaco/ جوشير

Thymus creticus Brot ./Tomillo de creta/ (ح) حاشا

(. Anisi fructus /Matalahuga (F .E./ حبة حلوة

Ocimum basilicum /Albahaca/ حبق

- Lepidium sativum /Mastucrzo/ حرف
- Peganum harmala /Alharma/ حرمل
- Tribulis terrestris /Abrojos/ حسک
- Verjus /Agraz/ حصرم
- Trigonella foenum –graecum /Alholva/ حلبة
- Caracol/ حلزون
- Leche/ حلیب
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۵
- Rumez acetosa /Acedera/ حمّاض
- Lotus corniculatus /Loto/ حندقوفا
- (. Triticum vulgare /Trigo (F .E .,B .P./ حنطة
- Cicer arietinum /Garbanzo/ حمّص
- Cucumis colocynthis /Coloquintida/ حنظل
- Molleja de pollo/ حوصله الدجاج
- حی العالم/ (Uvilla r /Telefio /Sedum hispanicum /چ stica)
- (خ) خبازی/ (Corcoro /Malva real /Malva vulgaris)
- خبث الحديد/ Escorias de hierro
- خبث/ Escamas
- خبث الرصاص/ de Plomo
- خبث الفضة/ de Plata
- خردل/ (. Sinapis alba (Brassica nigra) /Mostaza (F .E .,B .P.)
- خرو، بعز/ Estiercol
- خرو، زبل/ Excremento
- خروع/ (. Ricinus communis /Ricino (F .E .,B .P.)
- خس/ Lactuca sativa /Lechuga
- خس بزّی/ Lactuca visosa /Lechuga silvestre
- خشخاش/ (. Papaver somniferum /Adormidera (F .E .,B .P.)
- خطافه/ Apodidae (Micropodidae) /Vencejo
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۶
- خطمی/ (. Altea officinalis /Malvavisco (F .E.)
- خل/ Vinagre
- خمر/ (. Vinum /Vino (F .E.)
- خمیره/ Saccharomyces /Levadura

- fruto de Persica vulgaris /Melocoton/ خوخ
- Cucumis sativus /Pepino/ خیار
- Cassia fistula /Canafistula/ خیار شنبر
- (. Cinnamomum cassia /Canela (F .E .,B .P/ دارصینی (د)
- Vitis vinifera /Cepa/ دالیه
- Panicum Miliaceum /Mijo/ دخن
- Nerium oleander /Adelfa/ دفلی
- Sangre/ دم
- Muscidae /Mosca/ ذباب (ذ)
- (. Foeniculum Vulgare /Hinojo (F .E/ رازیانج، بسباس (ر)
- Arrope/ رب
- Geranium columbinum /Pie de paloma/ رطل الحمامه
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۷
- Coragyps atratus /Buitre egipcio/ رخم
- (. Oryza sativa /Arroz (F .E/ رز
- Nasturtium officinale /Berro/ رشاد
- Plumbi /Plomo/ رصاص
- (. Punica granatum /Granada (F .E/ رمان
- (. Laurus nobilis /Laurel (F .E/ رند، دهمست
- Boniga de asno/ روٹ الحمار
- Myrtus communis /Array n/ ریحان
- (. Zinci sulphus Cupri sulphus /Vitriolo (F .E/ زاج (ز)
- Palomina/ زبل الحمام
- Pasas/ زیب
- Aristolochia rotunda /Calabazuela/ زراوند
- (. Arseni /Arsenico (F .E .,B .P/ زرنیخ
- (. Crocus sativus /Azafr n (F .E/ زعفران
- Asfalto/ زفت
- Zizybnus sativa /Azofaifa/ زیزف
- Iris florentina /Accite de jazmin/ زنبق
- (Olea europea /Acebuche (olivo silvestre/ زنبوج
- Cupri acetas ad usum veterinarium /Cardenillo/ زنجار
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۸

- زنجبیل / Zingiber zerumbet / Jengibre (B .P.)
- زوفاء، غبیره / Hyssopus officinalis / Hisopo
- زیت / Oleum / Aceite
- زیتون / Fruto del Olea sativa / Aceituna
- (س) سذاب، روطه / Ruta graveolens / Ruda
- سذاب بری / Ruta montana / Ruda de monte
- سرو / Cupressus sempervirens / Cipres
- سعد / Cyperus longus / Juncia
- سفرجل / Cudonia vulgaris / Membrillo
- سقمونیا / (F .E. Gummi resina scammonium / Escamonea
- سلق / Beta Cycla / Acelga
- سکر / (F .E. .,B .P. Saccharum / Az car
- سماق / Rhus Coriaria / Zumaque
- سمن / Butyrum / Manteca
- سنبل / Polianthes tuberosa / Nardo
- سندروس / Resina callitrix quadrivalis / Sand raca
- سوس / (F .E. .,B .P. Glycyrrizha glabra / Regaliz
- سوسن / Liliun candidum / Azucena
- سوسن اسمانجونی / Iris germanica / Lirio de color azulcielo
- سویق / (nculos Gachas (ped
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۱۹
- (ش) شاهترج / Fumaria officinalis / Fumaria
- شب / (F .E. .,B .P. Aluminii et kalii sulphas / Alumbre
- شبث / Anethum coronaria / Aneldo -Eneldo
- شجره التوت / fruto de Morus N .Y A .Mora
- شجره التین / Ficus carica ,var .sativa / Higuera
- شجره الزیتون / Olea europea / Olivo
- شجره الصنوبر / Pinus pinea / Pino
- شجره الورد / Rosa / Rosal
- شحم / Grasa
- شراب / Sirupus / Jarabe
- شعیر / Hordeum vulgare / Cebada
- شقائق النعمان / PaPaver rhoeas / Amapola morada

- شمع /Cera (F.E.,B.P) /Cera alba (.
- شونیز /Agenuz (neguilla) /Nigella sativa (.
- شیان /Drago /Draconis (.
- شیح /Artemisa /Artemisia vulgaris (.
- (ص) صبر /Acibar (F.E.,B.P) /Aloe vulgaris (.
- صبر /Aloe (B.P.,F.E) /Aloe vulgaris (.
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۰
- صبر سقطری /Aloe socotrina /Aloe succotrina (.
- صعتر، زعتر /Tomillo (F.E) /Thymus vulgaris (.
- صمغ /Goma (F.E.,B.P) /Gummi (.
- صمغ عربی /Goma ar biga /Acaciae gummi (.
- صندل /S ndalo (F.E) /Santalum album (.
- صنوبر /Pinon /fruto de Pinus pinea (.
- (ض) ضومران /Oregano /Oreganum vulgare (.
- (ط) طحلب /Musgo /Fontinalis purieni (.
- طراثیث /Orobanca /Orobanche pruinosa Lapeyr (.
- طرف /Tamarisco /Tamarix gallica (.
- طین مختوم /Arcilla sellada (.
- (ع) عاج /Marfil (.
- عدس /Lenteja /Lens esculenta (.
- عسل /Miel (F.E) /Mel (.
- عصا الراعی /Persicaria /Palygorum amphibium (.
- عظام نخرة /Huesos carcomidos (.
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۱
- عفص /Agalla (nuez de /fruto de Quercus lusitancia L (.
- عقرب /Escorpion /Scorpionida (.
- عکر الزيت /Turbio de aceite (.
- علق /Sanguijuelas /Hirudo (.
- علقم /Cohombro silvestre /Cohombrillo amagro /Esballium elaterium (.
- علیق /Zarza /Rubus amoenus (.
- عنب /Uva /Vitis vinifera vera (.
- عنب الثعلب /solanonegro) /Morela /Solanum nigrum (.
- عنزروت /Sarcocola /Astragalus sarcocolla (.

عنكبوت /Aranea /Araneae

عوسج /Espina alba (F .E./ Lycium afrum)

غبیراء /Serbal /Sorbus domestica

فجل /R bano /Raphanus sativus

فراسیون /Marrubio /Marrubium vulgare

فرخ الحمام /Palomino

فروج /Pollo

فستق /Pistacho /Pistacia vera

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۲

فلفل /Pimienta /Piper nigrum

فوة /Rubia /Rubia tinctorium

فوذنج نهري /Mastranzo /Mentha rotundifolia

فول /Haba /Vicia faba

(ق) قاقلة، هال /P. B., E. F./ Cardamomo /Elettaria cardamomum)

قتاء الحمار /silvestre /Esballium elaterium

قرطم /C rtamo /Carthamus tinctorius

قرع /Calabaza /Cucurbita pepo

قرن /Cuerno

قرنیط /Coliflor

قسط /Costo /Costus

قصب /Canete

قطران /Alquitr n (F .E./ Brea)

قطن /E/ Algodon /Gossypium herbaceum)

قنبرة /Alondra /Alaudidae

قنغذ /Erizo

قیصوم /Abrotano macho /Artemisia abrotanum

(ک) کبد /Higado

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۳

کبریت /Azufre (F .E./ Sulfur)

کتان /E/ Lino /Linium ussitissimum)

کثیراء /E., B. P./ Traganto /Astragalus gumnifera)

کراث /Puerro /Allium porrum

کراویا /Alcaravea (B .P./ Carum carvi)

- کرفس / *Apium graveolens* / Apio
- کرفس جبلی / *Levisticum officinale* / ———— *de montana*
- کرم / *Vitis vinifera* / Vid
- کرنب / *Brassica oleracea*, var. *acephala* / Col
- کزبره / *Cilantro* (culantro) / *Coriandro fructus* (F .E ., B .P .)
- کزبره البیر / *Culantrillo de pozo* / *Adiantum capillus veneris*
- کشوئا، أفیشمون / *Cuscuta* / *Cuscuta ephithynum*
- کمداریوس / *Germandrina* (camedrios) / *Teucrium chamaedrys*
- کمافیطوس / *Pinillo oloroso* / *Ajuga chamaepitys*
- کمثری / *Pera* / *fruto de pyrus communis*
- کمون / *Comino* / *Cuminum cyminum*
- کندر، لبان / *Incienso* (F .E .) / *Boswellia carterii*
- (ل) لبلاب / *Correg* / *Convulvulus arvensis* (ela (convolvulo
- لبن الشجر / *L tex*
- لحیه التیس / *Barba cabruna* / *Tragopogon porrifolius*
- طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۴
- لسان الحمل / *Llanten* / *Plantago major*
- لوز / *Almendra* / *fruto del Amygdalus communis*
- (م) مازریون / *Mezereon* / *Daphne mezereum* L
- مر / *Mirra* (F .E ., B .P .) / *Balsamodendron myrrha*
- مراره / *Bilis* / *Fel*
- مرتق، مرتک / *Litargirio* / *Alm rtaga* / *Plumbi oxybum flavum*
- مرداسبخ / *Litargirio* (F .E .) / *Plumbi oxybum flavum*
- مرددوش، مردقوش / *Mejorana* / *Origanum majorana*
- مسطکی / *Alm ciga* (F .E .) / *Resina del pistacia lontiscus*
- مغری / *Almagra* (oxido de hierro)
- ملح / *Sal* / *Natrii chlorurum*
- ملح درانی / *Sal gema*
- ملح هندی / *Sal india*
- میعة / *Resina de estoraque* / *Resina styrax*
- (ن) نانخاه / *Berraza* / *Carum copticum*
- نبک / *Almea* / *Damasonium stellatum*
- نحاس / *Cobre* (F .E ., B .P .) / *Cupri*

نخاله/ (Cernedura (salvado)

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۲۵

نرجس/ Narcissus pseudo -narcissus /Narciso

نشاحنطه/ Amylum tritici (F .E .,B .P .) /Fecula de trigo

نشادر/ Ammoniacum /Amoniaco

نطرون/ Natron

نعناع/ (. Mentha sativa /Menta (F .E .,B .P .)

نمل أسود مجنح/ Hormigas negras voladeras

نوج/ Acrus calamus /Acoro

ورد/ (. Rosa gallica L ./Rosa (F .E .,B .P .)

ه) هليون، اسفراج/ Asparagus officinalis /Esp rrago

هندباء/ Chicorium endivia /Achicoria

لقد أشرت أمام بعض المفردات بالحروف: F .E ., B .P .؛ و هي تعني ان تلك المفردات مذكورة في دستور الادوية الاسباني و البريطاني.

F. E: Farmacopea Espanola

B. P.: British Pharmacopoeia

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۲۷

خلط Humor

خنزير Escrofulas

حناق Anginas

داء الثعلب Alopecia

دام، مدمن Sanguinolento

دم Sangre

دمامل Furچnculos

دمعة في العين (سيلان الدموع) Lagrimo

دود Gusanos

الذكر Miembro viril Pene

رائحة Olor

رائحة نتنة Mal olor

ربو asma

رض، ضربة من غير جرح Contusion

رطوبة Flujo Inlamacion

رطوبة، افراز Secrecion

رقبة Cuello

رياح حارة Vientos calidos

رياح غليظة Flatuosidad intestinal

على الريق En ayunas

زائده لحمية Excrecencia

زكام Catarro Resfriado

سدود Obstrucciones

سرة Ombligo

سرطان Cancer

سعال Tos

سلاق العين Inflamacion de ojo

لا يقدر أن يحبس بوله (سلسل البول) Incontinencia

سوط Azote

شرط Incision

شفاق Fisura Grietas

صداع Dolor de cabeza

صدعة، وقعة Raja

صدغ Sien

صبيان Liendras

ضربة Golpe

ضرس، طاعون Muela

ضعف Debilidad

ضماد Venda

طمث Regla

طنين Zumbido

ظفرة Pterigio

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۸

ظلمة Oscuridad

عرق Vena

عسر البول Disuria

عسر النفس Dificultad de respiracion

عضة Mordedura

عطش Sed

Putrefaccion عفن

Sedimento de orina عکر البول

Quiste غده

Abundancia involuntaria زغزرة من غير ارادة

Corrompido فاسد

Descomposion del estomago فساد المعدة

Desechos فضول

Sangria فصد

Cardias فؤاد

Hipo فواق

Astringente قابض

Eczema قبی

Estrenimiento قبض

Tableta قرص

Llagas قروح

Gotas قطرات

Aftas قلع

Piojo قمل

Cef lico قيفال

Cloasma كلف

Quimo کیموس

Telilla لباس العين

Vegetacion لحم زائد

Picadura لسعة

Emplasto لصوق

Electuario لعوق

Paladar لهاة

Pus مدّة، قيح

Diuretico مدر للبول

Ungto مرهم

Purga مسهل

Lanceta مشرط

Dolor intestinal مغص

منقیه Depurativo

نبات عارض Granos

نتن Fetido

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۲۹

نزف Hemorragia

نفث الدم Espustos de sangre

نفخ البطن Distension abdominal

نفخه Gas

نقرس Gota

نمش Pecas

نواص Fistula

النواص فی الانف Polipo nasal

ورم Hinchazon

ورم Tumor

ورم حار Tumor aguda

ورم بارد Tumor cronico

یافوخ Fontanela

یرقان Ictericia

المفردات الطبیة الواردة فی الكتاب

عربی اسبانی

أثر Marca

أثر الجرح، ندبة Cicatriz

احتباس البول Retencion de orina

احتباس الطمث Retencion de

menstruacion

اریاح بلغمیة Faringitis

استرخاء Dilatacion

استسقاء Hidropesia

استنشق Inhalar

اسهال، جرى البطن، ضروب الاختلاف Diarrea

اشتعال Ardor

اعمش Vista debil

Alcoholar اکتحل

Escocedura اکلۀ

Dolor ألم، وجع

Desprendimiento del feto انحدار الجنین

Ronquera بحوحۀ الصوت

Sarpullido بشر

Frio برد

Lepra برص

Manchas negras بقع سوداء

Flema بلغم

Blancura بياض

Vitiligo بهاق

طب الفقراء و المساکین، النص، ص: ۲۳۰

Deslumbamiento بياض العين

Corrosion تآكل

Eneuresis nocturna تبول فی الفراش

Caries تسوس

Estrangurria تقطير البول

Ampollas تنفط

Sedimento de intestino ثفل الامعاء

Perforacion ثقب

Dureza del oido ثقل السمع

Sarna جرب

Tracoma جرب فی العين

Herida جرح

Coito جماع

Erisipela الجمره

Hambre جوع

Embarazada حامل

Pildora حبة

Calor حر

Quemadura حرق

Herpes حزازات

حصا C lculo
حقنه Lavativa
حكه چ Pr rigo
حمى Fiebre
حمرة Enrojecimiento
حيات Lombrices
خاصرة Hipocondrio
خشونة الصوت Carraspera

الأوزان و المكايل المستخدمة في النص

أونسة ۰۱ / ۳۱ غم
حبة ۰ / ۰۶۱ غم [۱۳۶۴]

طب الفقراء و المساكين ؛ النص ؛ ص ۲۳۰

نق ۰ / ۰۴۶ غم

درهم ۲ / ۹۰ غم

رطل ۳ / ۴۵۴ غم

قيراط ۰ / ۲۳ غم

كف ۱۶ / ۹ غم

مثقال ۴۲ و ۴ غم

طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۳۱

المصادر العربية

۱- القرآن الكريم

۲- ابن الأثير، على بن أبي الكرم: الكامل في التاريخ، دار صادر، بيروت ۱۹۸۲.

۳- ابن أبي أصيبعة، أحمد بن القاسم: عيون الأنباء في تاريخ الأطباء، طبعة مولر، القاهرة ۱۸۸۲، إعادة طبع ۱۹۷۲.

۴- ابن أبي البيان، داود: الدستور اليمارستاني، EI Formulario de los Hospitales تحقيق و ترجمة (الى الاسبانية)

خوسيه لويس بالبرده و كارمن بينا مونيوث، جامعة غرناطة ۱۹۸۱.

۵- ابن البيطار، عبد الله بن أحمد: الجامع لمفردات الادوية و الأغذية، القاهرة، ۱۲۹۱ هـ.

۶- ابن الجزار، أبو جعفر أحمد: سياسة الصبيان (المقدمة) تحقيق د. حبيب الهيلة، ۱۹۶۸ كتاب المعدة (المقدمة) تحقيق د. سلمان

قطاية، بغداد ۱۹۸۰.

۷- ابن جلجل، سليمان بن حسان: طبقات الأطباء و الحكماء، تحقيق فؤاد سيد، القاهرة ۱۹۵۵.

۸- ابن الحشاء، أبو جعفر أحمد: مفيد العلوم و مبيد الهموم، تحقيق جورج س. كولان و ه. ب. ج. رنو، الرباط ۱۹۴۱.

- ۹- ابن الخطيب، لسان الدين: عمل من طب لمن حب، تحقيق ماريا كارمن باثكيث دى طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۳۲ بينيتو، سلمنقه ۱۹۷۲.
- ۱۰- ابن خلکان، شمس الدين: وفيات الأعيان ۱- ۸، تحقيق إحسان عباس. بيروت ۱۹۷۲.
- ۱۱- ابن رشد، محمد بن أحمد: كتاب الكلبيات، طبعه فاكسيميل، العرائش ۱۹۳۹.
- ۱۲- ابن السراج، محمد: الحلل السندسية فى الأخبار التونسية ۱- ۵، تحقيق د. محمد الحبيب الهيلة، دار الغرب الاسلامى بيروت ۱۹۸۵.
- ۱۳- ابن شاکر، محمد: فوات الوفيات، تحقيق إحسان عباس. بيروت ۱۹۷۳.
- ۱۴- ابن عذارى، محمد: البيان المغرب فى أخبار الاندلس و المغرب. تحقيق كولان و ليفى بروفنسال. ۱۹۴۸.
- ۱۵- ابن العوام، يحيى بن محمد: كتاب الفلاحة، ترجمه و تعليق ج. أ. بانكيري ۱- ۱۱. مدريد ۱۸۰۲.
- ۱۶- ابن ميلاد، أحمد: تاريخ الطب العربى التونسى. تونس ۱۹۸۰.
- ۱۷- ابن ميمون: شرح اسماء العقار، تحقيق م. مايرهوف القاهره ۱۹۴۰.
- ۱۸- ابن وافد اللخمى، عبد الرحمن: كتاب الوسادة. تحقيق كارمن ألباريث دى موراليس. طليطلة ۱۹۸۰.
- ۱۹- ابن هشام اللخمى: المدخل الى تقويم اللسان. تحقيق خوسيه بيرث لاثارو. مدريد ۱۹۹۰.
- ۲۰- البغدادى، اسماعيل باشا: هديه العارفين فى أسماء المؤلفين. ۱- ۲ استانبول ۱۹۵۵.
- ايضاح المكنون فى الذيل على كشف الظنون. ۱- ۲ استانبول ۱۹۴۷.
- ۲۱- تحفة الأحياب فى ماهية النباتات و الأعشاب. تحقيق ه. ب. ج رينو و ج. س. كولان. باريس ۱۹۳۴.
- ۲۲- الحر العاملى، محمد بن الحسن: الفصول المهمة، النجف الأشرف. طب الفقراء و المساكين، النص، ص: ۲۳۳
- ۲۳- خليفة، حاجى: كشف الظنون. استانبول ۱- ۲. ۱۹۴۱- ۱۹۴۳.
- ۲۴- دمياطه، م. م.: معجم أسماء النباتات، القاهرة ۱۹۶۶.
- ۲۵- رويحة، أمين: التداوى بالأعشاب. بيروت دار القلم ۱۹۸۱ (۶).
- ۲۶- الزركلى، خير الدين: الأعلام. القاهرة ۱۹۵۴- ۱۹۵۹. ۱- ۱۰ و ملحقه.
- ۲۷- السامرائى، كمال: مختصر تاريخ الطب العربى. بغداد ۱۹۸۴ الجزء الاول.
- ۲۸- صاعد الأندلسى: طبقات الأمم. تحقيق حياة بوعلوان. بيروت ۱۹۸۵.
- ۲۹- الصفدى، صلاح الدين: الوافى بالوفيات. الجزء السادس تحقيق س. ديدرينغ. فيسبادن ۱۹۸۱.
- ۳۰- كحالة، عمر رضا: معجم المؤلفين ۱- ۱۵. دمشق ۱۹۵۷- ۱۹۶۱.
- ۳۱- مجمع اللغة العربية: المعجم الوسيط. ۱- ۲ القاهرة ۱۹۶۰.
- ۳۲- محفوظ، محمد: معجم المؤلفين التونسيين ۱- ۲ بيروت ۱۹۸۲.
- ۳۳- المقرئى، أحمد بن على: اتعاظ الحنفا فى أخبار الأئمة الفاطميين الخلفا.

٣٤- مفریان، غریغوریوس: منتخب الغافقى فى الأدوية المفردة، طبعه م. مايرهوف. القاهرة ١٩٣٢.

٣٥- المنجد، صلاح الدين: مصادر جديدة عن تاريخ الطب عند العرب، مجلة معهد المخطوطات العربية، ج ٥- ق ٢/ ٢٢٩-٢٤٨. ١٩٧٩.

٣٦- ياقوت الحموى، أبو عبد الله: معجم الأدباء (الارشاد)، تحقيق أحمد فريد رفاعى. ١- ٢٠ القاهرة ١٩٣٦.

- معجم البلدان ١- ٦ تحقيق و ستنفيلد، لايبزك ١٨٧٠. [١٣٦٥]

[١] (١) -

اىستاك (ISTAC) مخفف عنوان مؤسسه است: International Institute of Islamic Thought and Islamic Thought (*) [٣] [٢] Civilization. سورة العلق. [٤] (١). حول هذا الموضوع يمكن مراجعة عمل هادى روجر ادریس ":- La Berberie Orientale Sous Les zirides. Xe- Xlle siecles. كذلك مادة القيروان لمحمد طالب فى دائرة المعارف الإسلامية، الطبعة الثانية ٤: ٨٦٤. [٥] (١). كمال السامرائى، مختصر تاريخ الطب العربى، المجلد الأول، الفصل السابع. الطب و الاطباء فى الاراضى التونسية ص: ٦١٥-٦٥٥. [٦] (٢). لدراسة ابن الجزار و أعماله تراجع المصادر التالية:- ١- ابن أبى أصيبعة، عيون الانباء، ٣: ٥٩-٦١. ٢- ابن جلجل، طبقات، ٨٨-٩١. ٣- ابن خلكان، وفيات، ١: ٢٣٨، ٤: ٦٢ و ٣٧٥. ٤- ابن السراج، الحلل: ٧٢٤، ٧٣٢، ٧٤٨، ٧٦٣. ٥- ابن شاكر، عيون التواريخ، ١٢: ١٢٥/٢، ١٢٦/١. ٦- ابن عذارى، البيان، ١: ٢٣٧. ٧- ابن ميلاد، تاريخ الطب، ٤٨-٧٤، ٢١٠-٢١١. ٨- البغدادى، ايضاح، ١/ ٢٠٧، ٢: ٩٢، ٤٣١. هدية، ١/ ٧٠. ٩- حاجى خليفة، كشف، ٢٧، ١٢٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٠، ٤٢٠، ٨٤١، ٨٥٤، ٨٦٤، ٨٧٠، ٨٩٦، ٨٩٧، ٩٤٦، ١٠٩٥، ١١٢٦، ١١٧١، ١٢٥٦، ١٥٩٢، ١٩٥٥. ١٠- الخيمى، فهرست الظاهرية، ٢/ ٣٨٣، ٤١٦. ١١- الزركلى، أعلام، ١/ ٨٢-٨٣. ١٢- السامرائى، مختصر، ١/ ٦٤١-٦٤٧. ١٣- شوير، محمد، مجلة الفيصل، العدد ٢٤، ١٩٧٩. ١٤- صاعد الاندلسى، طبقات، ١١٩. ١٥- الصفدى، الوافى، ٦/ رقم ٢٦٧١ ص: ٢٠٨-٢٠٩. ١٦- عبد الوهاب، حسن حسنى، مجلة معهد المخطوطات العربية، ١/ ١٩٥٥ ص: ٨٤ وورقات، و فيها اشارات لابن الجزار سنذكرها فى حينها. ١٧- قطابة، مقدمته لكتاب المعدة لابن الجزار، ص: ١٣-١٨. ١٨- كخاله، معجم، ١: ١٣٧. ١٩- محفوظ، معجم، ١٢: ١٨-٢٥. ٢٠- المقرزى، إتعاض، ١٣٢. ٢١- الهيلة، مقدمته لكتاب سياسة الصبيان، ١٩-٥٠. ٢٢- ياقوت، معجم الأدباء، ٢: ١٣٦-١٣٧. معجم البلدان، ٢: ١٢٦، ١٣٧. أما المصادر الأجنبية فهى:- ١- Choulant, s., Handbuch der Bucherkunde ---, PP: ١٥٣- ١٥٣. ٢- Duglat, G; Etudes sur le traite de Medicine ---, JA, ١: ٣٥٨١, pp: ٩٨٢- ٣٥٣. ٣- Ibn Milad, L Ecole Medicale ---, ٦٢- ٧٤. ٤- Idris, La Berberie --- XIII- XIV, ٩٠٨, ١٨ art. Ibn al- Djazzar, EI ٢, ٣: ٤٥٧. ٥- Lain Entralgo, Historia ---, ٣: ٧٢١. ٦- Leclerc, Histoire, ١: ٣١٤- ٦١٤. ٧- Meyerhof, " al Andalus", ٥٣٩١, ٣: ٤٠١- ٢١. ٨- Sarton, Introduction, ١: ٢٨٦. ٩- Sezgin, GAS, ٣: ٤٠٣- ٧٠٣. ١٠- Vernef, La Cultula ---, ٧٥٢, ٠٦٢, nn: ٢٥, ٣٨. ١١- Ullman, Der Medizin, p: ٧٤١- ٩٤١, I ndice, Losmealicos ---, p: ٩٥٤, n ٧٤, nn: ٦٢١- ٧٢١, ٨٢١. ١٢- Volger, Der Liber Fiducia. [٧] (١) ٦١- ٤٥٣. سزكين، تاريخ الطب العربى، ٣٠٤. [٨] (٢). طبقات، ٨٨-٨٩. [٩] (١). قطابة، مقدمة ١٣. [١٠] (٢). سزكين، ٣: ٢٦٦-٢٦٧؛ السامرائى، ١: ٦٢٨-٦٣٣. [١١] (٣). سزكين، ٣: ٢٩٥-٢٩٧، السامرائى ١:

۶۳۳-۶۳۶. [۱۲] (۱). أنظر المادة رقم: ۱۰ فى طبقات ابن جلجل لفؤاد سيد ص: ۹۰. [۱۳] (۲). معجم ۱: ۸۱. [۱۴] (۱). ابن جلجل، طبقات ۸۹-۹۰، ابن أبى أصيبعة ص: ۳۷. [۱۵] (۲). ابن الاثير، الكامل، ۸/ ۴۹۷-۴۹۸، المقرئى، كتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخط و الآثار. ص: ۱۳۲-۱۳۳. [۱۶] (۳). راجع أسباب الشك لدى قطابة فى مقدمته، ص: ۱۵. و ما يليها. [۱۷] (۱). انظر الفقرة السابقة. [۱۸] (۲). راجع مقدمته ص ۱۹-۲۱. [۱۹] (۱). ذكر هذه الرواية البغدادى فى هديته. ص: ۷۰. [۲۰] (۲). مقدمته المذكورة. [۲۱] (۳). المصدر ۱/ ۲۳۷. [۲۲] (۱). لم نأخذ بعين الاعتبار فى هذا الجدول، كلمات «كتاب و رسالة و مقالة». [۲۳] (۲). لقد اعتمدنا على سزكين و محفوظ و أولمان و قطابة و السامرائى فى تعداد أعمال ابن الجزار و اعطاء لمحمة بسيطة عنه إن وجدت. [۲۴] (۱). سزكين رقم: ۴؛ محفوظ رقم: ۲؛ قطابة رقم: ۴. أولمان ص: ۱۴۹، ۲۹۳؛ السامرائى رقم: ۳. [۲۵] (۲). وفقا لقول محفوظ ص: ۱۹. [۲۶] (۳). سزكين رقم: ۱۲، قطابة رقم: ۲۱. السامرائى رقم: ۳۳ و التميمى هو أبو عبد الله محمد بن أحمد بن سعيد توفى فى الربع الأخير من القرن الرابع الهجرى، انظر سزكين، ۳: ۳۱۷-۳۱۸ لمعرفة هذا الشخص و كتابه المرشد. [۲۷] (۴). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم ۱، قطابة رقم: ۲۲، السامرائى رقم: ۲۹. [۲۸] (۵). محفوظ رقم: ۱، ادريس، La Berderie، XIV-XIII ص: (۱) [۲۹]. إدريس، المصدر المذكور فى التعليق السابق. [۳۰] (۲). المصدر ص: ۱۴۹ و ۲۶۹. [۳۱] (۳). انظر الفقرة ۷. [۳۲] (۴). محفوظ رقم: ۳، قطابة رقم: ۲۳، السامرائى رقم: ۲۸. [۳۳] (۵). السامرائى رقم: ۱۳، قطابة رقم: ۲۴. [۳۴] (۶). سزكين رقم: ۱، محفوظ رقم: ۴، قطابة رقم: ۱، أولمان ص: ۱۴۹، ۲۶۸-۲۶۹، السامرائى رقم: ۲. [۳۵] (۷). بالنسبة لقسطنطين الافريقى أنظر سزكين III : الفهرس، ۴۲۳، أولمان: الفهرس، ۳۵۳. [۳۶] (۸). الخليفة الفاطمى الثانى (۳۲۲-۳۳۴ هـ)؛ انظر دائرة المعارف الاسلاميه ط: ۲، ۴: ۴۷۸-۴۸۰ كتبها ف. دشراوى. [۳۷] (۹). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۹، قطابة رقم: ۲۸. [۳۸] (۱۰). سزكين رقم: ۱۱، محفوظ رقم: ۶، قطابة رقم: ۱۱. [۳۹] (۱). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۵، قطابة رقم: ۲۵، أولمان ص: ۱۹۰، السامرائى رقم: ۱۵. [۴۰] (۲). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۱۰، قطابة رقم: ۲۹، السامرائى رقم: ۱۶. [۴۱] (۳). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۷، قطابة رقم: ۲۶. [۴۲] (۴). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۳۰، السامرائى رقم: ۲۵. [۴۳] (۵). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۳۱، قطابة رقم: ۲۲۶. [۴۴] (۶). السامرائى رقم: ۲۰. [۴۵] (۷). محفوظ رقم: ۱۵. [۴۶] (۱). سزكين رقم: ۲، محفوظ رقم: ۱۵، قطابة رقم: ۲، أولمان ص: ۱۴۷-۱۴۸، السامرائى رقم: ۴. [۴۷] (۲). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۱۱، السامرائى رقم: ۱۷. [۴۸] (۳). قطابة رقم: ۲۲۱، أولمان ص: ۳۳۳، السامرائى رقم: ۲۴. [۴۹] (۴). موراتا، مجلة الاندلس، ۲، ۱۹۳۴، ۱۱۰، السامرائى رقم: ۷، سزكين رقم: ۶، محفوظ رقم: ۱۶، قطابة رقم: ۶. [۵۰] (۵). سزكين رقم: ۳، محفوظ رقم: ۱۷، قطابة رقم: ۳، أولمان ص: ۱۴۸ و الهامش ۶، السامرائى رقم: ۵. [۵۱] (۱). الصفحات ۲۲-۲۳ من المجلد الثانى. [۵۲] (۲). سزكين رقم: ۷، محفوظ رقم: ۱۸، قطابة رقم: ۷، أولمان ص: ۱۴۸، السامرائى رقم: ۶. [۵۳] (۳). انظر التعليق السابق عن محفوظ. [۵۴] (۱). محفوظ، ص: ۲۳، انظر أعلاه، سزكين رقم: ۷. [۵۵] (۲). محفوظ، رقم: ۱۹، قطابة رقم: ۲۱۵. [۵۶] (۳). محفوظ رقم: ۲۰، قطابة رقم: ۲۱۶، السامرائى رقم: ۳۱ حاجى خليفة ۲/ ۱۱۲۶. [۵۷] (۴). قطابة رقم: ۲۱۶. [۵۸] (۵). محفوظ رقم: ۲۱، انظر التعليق التالى. [۵۹] (۶). سزكين رقم: ۱۳، قطابة رقم: ۲۱۷، أولمان ص: ۱۴۸. [۶۰] (۷). السامرائى رقم: ۲۰. [۶۱] (۸). سزكين ص: ۳۰۷، قطابة رقم: ۲۱۸، السامرائى رقم: ۲۳. [۶۲] (۹). أخبار التراث نشره معهد المخطوطات الجديدة ۱۹۸۴، محفوظ رقم: ۲۲. [۶۳] (۱). فروق ما اشتبته [۶۴] (۲). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۲۳، قطابة رقم: ۲۱۹. [۶۵] (۳). سزكين رقم: ۸، قطابة رقم: ۸، السامرائى رقم: ۳۲. [۶۶] (۴). سزكين، ص ۳۰۷، محفوظ رقم: ۲۴، قطابة رقم: ۲۲۰، السامرائى رقم: ۲۲. [۶۷] (۵). قطابة رقم: ۱۲، السامرائى رقم: ۸. [۶۸] (۶). سزكين ص: ۴۰۷، محفوظ رقم: ۳۲، قطابة رقم: ۲۲۷. [۶۹] (۷). قطابة رقم: ۲۲، ۲۳. [۷۰] (۸). السامرائى رقم: ۱۲. [۷۱] (۱). سزكين ص: ۳۰۷، محفوظ رقم: ۲۵. [۷۲] (۲). قطابة رقم: ۱۰، سزكين رقم: ۱۰، السامرائى رقم: ۹. [۷۳] (۳). سزكين رقم: ۵، محفوظ رقم: ۲۷ (يعتقد أنه مفقود)، أولمان ص: ۱۴۸ و الهامش ۸، السامرائى رقم: ۱۰. [۷۴] (۴). محفوظ رقم: ۲۹، قطابة رقم: ۲۲۴، السامرائى رقم: ۳۰. [۷۵] (۵). سزكين ص:

٣٠٧، محفوظ رقم: ١٢، قطابۀ رقم: ١٠، السامرائى رقم: ١٨. [٧٦] (٦). سزكين ص: ٣٠٧، محفوظ رقم: ٣٢، قطابۀ رقم: ٢٢٧. [٧٧] (٧). سزكين ص ٣٠٧، محفوظ رقم: ٣٣، قطابۀ رقم: ٢٢٨، السامرائى رقم: ٢٦. [٧٨] (٨). قطابۀ رقم: ٢٩، السامرائى رقم: ٢٧. [٧٩] (٩). سزكين ص: ٣٠٧، محفوظ رقم: ٢٨، قطابۀ رقم: ٢٣٠. [٨٠] (١). أولمان ص: ٢٤٥-٢٤٦، وانظر سزكين ٣: ٤٢١ عن على بن رضوان. [٨١] (٢). سزكين ص: ٣٠٧، محفوظ رقم: ١٣، قطابۀ رقم: ٢١٢. [٨٢] (٣). المصدر ص: ١٤٩. [٨٣] (٤). سزكين ص: ٣٠٧، محفوظ رقم: ١٤، قطابۀ رقم: ٢١٣، السامرائى رقم: ١٩. [٨٤] (٥). انظر سزكين ٣: ٢٠٣-٢٠٤. [٨٥] (١). انظر النص. [٨٦] (١). سورة النحل، آية ٦٩. [٨٧] (١). من الواضح أنى لا- أريد الدخول فى هذا الموضوع والاستعانة بالمصادر الكثيرة عن الخمره و تحريمها والآراء حول تفسير هذا التحريم وغير ذلك. [٨٨] (١). تبويب الكتاب ساقط فى (ن) و العبارة بين القوسين من «ك». [٨٩] (٢). فى «ك»: «تأليف الشيخ الأجل الطيب أبى جعفر أحمد الشهير بابن الجزار عفا الله عنه بمنه و فضله، أمين يا رب العالمين. الحمد لله و الصلاة و السلام على مولانا محمد صلى الله عليه و سلم و على آله. [٩٠] (٣). الصدع من الحر و ستعمل الشمس. [٩١] (٤). الصدع. [٩٢] (٥). الثلاث: فى علاج الرأس. [٩٣] (٦). الربيع. [٩٤] (٧). الخمس: فى علاج القمل الكائن الكثير. [٩٥] (٨). السديس: ... البرد الشديد. [٩٦] (١). السبع: ... الحر الشديد. [٩٧] (٢). التاسع: - للورم خلف الاذن و الخنزير. [٩٨] (٣). العشر. [٩٩] (٤). أحد عشر. [١٠٠] (٥). أربع عشر: - فى علاج أوجاع المناخر. [١٠١] (٦). الأورام الحرة الكاينه. [١٠٢] (٧). و جاع. [١٠٣] (٨). الحد و عشرون: فى علاج الأضراس و المطاحين المعاذ. [١٠٤] (٩). و عشرون: - فى الأوجاع التى تتعرض فى لشف. [١٠٥] (١٠). أربع و عشرون. [١٠٦] (١). الخمس و عشرون. [١٠٧] (٢). و عشرون. [١٠٨] (٣). و عشرون. [١٠٩] (٤). و عشرون. [١١٠] (٥). عشرون. [١١١] (٦). الحد و ثلاثون. [١١٢] (٧). و ثلاثون: - فى علاج الفوق. [١١٣] (٨). و ثلاثون. [١١٤] (٩). أربع و ثلاثون. [١١٥] (١٠). الخمس و ثلاثون. [١١٦] (١١). و ثلاثون. [١١٧] (١٢). و ثلاثون. [١١٨] (١٣). و ثلاثون. [١١٩] (١٤). و ثلاثون: - فى علاج الطيحال. [١٢٠] (١٥). الربعون. [١٢١] (١٦). الحد و ربعون: - فى علاج أوجاع المعدة. [١٢٢] (١). و الربعون: - فى علاج الحطا. [١٢٣] (٢). و أربعون: - فى علاج الحصا يضا. [١٢٤] (٣). أربع و ربعون. [١٢٥] (٤). الخمس و ربعون. [١٢٦] (٥). و أربعون. [١٢٧] (٦). و أربعون: - فى علاج الخصوتين. [١٢٨] (٧). و ربعون: - فى علاج افراط دم الحيضة. [١٢٩] (٨). هذا الباب ساقط. [١٣٠] (٩). النزوف الحادث. [١٣١] (١٠). الحد و خمسون. [١٣٢] (١١). و خمسون: فى علاج النسوة اللاتى يضيقتن من كثر الرطوبة. [١٣٣] (١٢). و خمسون. [١٣٤] (١٣). أربع و خمسون: فى علاج النقرز و و جاع المفاصل. [١٣٥] (١٤). الخمس و خمسون: فى علاج الورم الحر المسمى بلقمون. [١٣٦] (١٥). و خمسون. [١٣٧] (١). و خمسون: فى الورم الغليظ البارد. [١٣٨] (٢). و خمسون: فى علاج الورم إذا أجمع المدة. [١٣٩] (٣). و خمسون: - [١٤٠] (٤). فى علاج البهاق و البرص. [١٤١] (٥). الحد و ستون: - فى علاج الحزازات و القبا. [١٤٢] (٦). الثانى و ستون (لم تذكر كلمه الباب): فى علاج حرق النار من حجر أو غيره. [١٤٣] (٧). و ستون: - فى علاج المضروبون بالسياط. [١٤٤] ابن جزار قيروانى، احمد بن ابراهيم، طب الفقراء و المساكين، جلد، مؤسسه بين المللى انديشه و تمدن اسلامى (ايستاك) - تهران، چاپ: اول، ١٣٧٥ ه.ش. [١٤٥] (٨). الربع و ستون (كلمه الباب ساقطه): فى آثار القارح بعد الدمامل. [١٤٦] (٩). الخمس و ستون: - فى علاج الجراب و الحكه. [١٤٧] (١٠). السادس و ستون: - فى علاج البثارة (الباب ساقطه). [١٤٨] (١١). السابع و ستون (كلمه الباب ساقطه). [١٤٩] (١٢). الثامن و ستون: فى علاج عضت الكلب. [١٥٠] (١٣). و ستون. [١٥١] (١٤). الأفاع. [١٥٢] (١). (أ) قبل البسملة: سفر فيه كتاب الطب المسمى بزد المسافر من كتاب جالينوس و أبو قراط و هما أفاضل الأطباء. هذا كتاب زاد المسافر على بركه الله. (ب) قبل البسملة: هذا كتاب زاد المسافرين. و بعدها: و به ثقى. [١٥٣] (٢). (ب) الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و سلم و صحبه و سلم. [١٥٤] (٣). العبارة من (س). [١٥٥] (٤). هذه الفقرة غير موجوده فى (ب) و مكانها: - أما بعد فهذا كتاب فى ذكر الطب و علاج الجسم و النفس. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «العلم علمان، علم الأبدان و علم الأديان.» قال قوم: أن شيث عليه السلام أظهر الطب و أنه ورثه من أبيه آدم عليه السلام. و

قيل أنه حصل بالتجارب؛ وقيل بالقياس. وقيل إستخرجه قوم بمصر، وقيل أن الهند إستخرجوه، وقيل السحرة وقيل ادريس. و الأغلب انه من تعليم الله وإلهامه و هو الحق. [١٥٦] (١). (ب) المؤلف. [١٥٧] (٢). الكلمة من (ب)، و في (س) علماء. [١٥٨] (٣). (أ) و (س) صنعوا. [١٥٩] (٤). (ب) الادواء. [١٦٠] (٥). (أ) تتعرض اعضاء...، (ب) تعرض فى جميع اعضاء.... [١٦١] (٦). (أ) بحساب ما لهم به...، (س) بحسب ما بهم من العنايات. [١٦٢] (٧). من هوا الادوية التى ... فى (أ). [١٦٣] (٨). الجملة من (ب). [١٦٤] (٩). (أ) و (س) سميناه. [١٦٥] (١٠). (أ) و (س) أخرجناه. [١٦٦] (١١). (أ) الكليف. (س) التكليف. [١٦٧] (١٢). (ب) و من سماحته التعقل.... [١٦٨] (١٣). (أ) التقليل. [١٦٩] (١٤). (س) الاطباء. [١٧٠] (١٥). (أ) آثاره. (ب) أمره. [١٧١] (١٦). ساقطة فى (أ). [١٧٢] (١٧). (أ) الفقر و أهل.... (س) الفقراء و أهل.... [١٧٣] (١٨). (ب) أن ينالوا. [١٧٤] (١٩). للفقهاء. (ب) ألفتها. [١٧٥] (٢٠). (أ) الماضين. (ب) غير موجودة. [١٧٦] (٢١). (ب) و ابداء المرضى. [١٧٧] (٢٢). (أ) إمراض. (ب) وردهم الى الصحة. [١٧٨] (٢٣). (ب) و فقرهم. [١٧٩] (٢٤). (أ) التى يولد العالج. (س) غير مذكورة. [١٨٠] (٢٥). (أ) يتقدر. (ب) التقدير. [١٨١] (٢٦). (ب) المتطب لها فى الكمية و الكيفية تكون شفاء الامراض عى الاطعمة و الاشربة فادوية. [١٨٢] (١). رايه. فى (ب). [١٨٣] (٢). (ب) أجمع لمحـب.... (س) أضع هذا و من قد.... [١٨٤] (٣). (أ) و (س) تمهل. [١٨٥] (٤). (أ) و (س) كتابى هذا. [١٨٦] (٥). (ب) زاد المسافرين. [١٨٧] (٦). (أ) سبائها. [١٨٨] (٧). (س) طريق. [١٨٩] (٨). (أ) ذكروها الحكماء الماضين. [١٩٠] (٩). (ب) هذه الجملة غير موجودة. [١٩١] (١٠). (أ) كلافه. [١٩٢] (١١). (ب) العوام من الفقراء و المساكين منهم. [١٩٣] (١٢). (ب) بهذه الأدوية التى جمعتهما. [١٩٤] (١٣). (أ) و (س) كتاب. [١٩٥] (١٤). (ب) و غيره من الأطباء و هذا ما نقتدى به و بالله التوفيق. انتهت المقدمة الى هنا فى (ب). [١٩٦] (١٥). (أ) و قد زال أذوه. [١٩٧] (١٦). (أ) أسئل. [١٩٨] (١). (أ) من كتاب زاد السفر. [١٩٩] (٢). (ب) الذى يعرض. (ك) المتولد. [٢٠٠] (٣). (ك) غير موجودة. [٢٠١] (٤). (ب) و (ك) التهاب الحر. [٢٠٢] (٥). «فى الشمس» غير مذكور فى (ب). [٢٠٣] (٦). (أ) الجملة غير موجودة. [٢٠٤] (٧). (ب) و (ك) دهن الورد. [٢٠٥] (٨). (أ) بالخل. [٢٠٦] (٩). (ب) و (ك) تعذر. [٢٠٧] (١٠). (ك) طيب. [٢٠٨] (١١). (ب) الزيت. [٢٠٩] (١٢). (ب) و (ك) غير مذكورة. (س) الأرجلقة. [٢١٠] (١٣). أو ماء بزر القطونا، زيادة فى (ب) و (ك). [٢١١] (١). (ب) و (ك) الكرم. [٢١٢] (٢). (ب) الغربية. [٢١٣] (٣). (أ) فحمدته. (ك) فانتفع به. [٢١٤] (٤). (أ) ساقطة. [٢١٥] (٥). (أ) الخس. [٢١٦] (٦). (أ) الفرسد. [٢١٧] (٧). (ب) و (ك) توتا لم يدرك بعد. [٢١٨] (٨). (أ) ساقطة. [٢١٩] (٩). (ك) ماء الكرم. [٢٢٠] (١٠). (ك) الكرم أو ماء حى العالم أو لسان الحمل. [٢٢١] (١١). (أ) لكيموسه. (ب) جزاء الفضول و الكيموسات. (ك) جدًا لفضول الكيموسات. [٢٢٢] (١٢). الكلمات المصححة:- الصدع، عدام، فيجعال، الحمقة، جلينوس، مرآة، و لمى أجيد، الخص الفرسد. [٢٢٣] (١). (أ) على بركة الله. [٢٢٤] (٢). (ب) وجدت. (ك) عرض، [٢٢٥] (٣). (ك) الفيجن. [٢٢٦] (٤). (ب) أو يدهن بأدهان مسخنه دهن أذن الفار. [٢٢٧] (٥). (ب) و (ك) الاقحوان. [٢٢٨] (٦). (ب) و (ك) السوس. [٢٢٩] (٧). (ب) الغار الطرى. (ك) الرند رطب. [٢٣٠] (٨). (ب) إسفنجة قد غمست. (ك) التكميد بنشافة بحيرة. [٢٣١] (٩). (أ) ساقطة. [٢٣٢] (١). (أ) و (س) ساقطة. [٢٣٣] (٢). (أ) و أبلغ. [٢٣٤] (٣). (ب) و (ك) الاصداغ. [٢٣٥] (٤). (ب) و (ك) من الصداع العارض. [٢٣٦] (٥). (ك) الباب الثالث فيوجع الرأس من غير سبب. و مما ينفع من وجع الرأس المتقادم أن تؤخذ... و هذه العبارة مذكورة أيضا فى (ب). [٢٣٧] (٦). (س) (ب) أدخل. [٢٣٨] (٧). (س) (ب) صب. [٢٣٩] (٨). (أ) و (ب) و (س) أخرجه. (ك) يخرج. [٢٤٠] (٩). (أ) أعاود. (ب) عيد. (س) أعد. [٢٤١] (١٠). (أ) جدد فعل. (ب) مرارا مدة. (س) فافعل ذلك. [٢٤٢] (١١). (ب) و (ك) و ينفع أيضا لوجع الرأس أن... [٢٤٣] (١٢). (س) و يجعل. [٢٤٤] (١٣). (ب) و (ك) طيبخ الآس. [٢٤٥] (١٤). (ب) يعمل ضماد. (ك) يهىء ضماد. [٢٤٦] (١٥). (أ) ساقطة. [٢٤٧] (١). (ب) و (ك) و هو اليافوخ. [٢٤٨] (٢). (ب) و (ك) العبارة ساقطة. (س) بدل النفع: و الله أعلم. [٢٤٩] (٣). الكلمات المصححة:- الصدع، الموفرط، فاينبغى، أن سكب، السوسن، السوسان، باسبنجت، حر، طايب، نخلة، مطبخ، اليافغ. [٢٥٠] (١). (أ) و (س) ساقطة. (ك) الوجيه

العارض من سقطه أو ضربه. [٢٥١] (٢). (ب) الذي يكون من صدعه أو ضربه. [٢٥٢] (٣). (ك) زيادة: و الزمان. [٢٥٣] (٤). (أ) ساقطة. [٢٥٤] (٥). (ب) آس رطب. [٢٥٥] (٦). (ب) و كتب ابلونيوس في علاج ذلك قال (س). قال أفلونش. (ك) ذكر جالينوس في علاج ذلك. [٢٥٦] (٧). (س) ضمد. [٢٥٧] (٨). (أ) ساقطة. [٢٥٨] (٩). (ك) زيادة: و يدق. [٢٥٩] (١٠). (ب) ينفع لهذا الوجع التكميد باسفنجة. (ك) و ينفع من هذا. [٢٦٠] (١). (ب) زيت انفاق. (ك) و قطع لبد قد رش عليه دهن ورد و خل. [٢٦١] (٢). زيادة من (س). [٢٦٢] (٣). (ب) ينتهي هذا الباب هنا. [٢٦٣] (٤). (ك) و أما أن كغنيش فكتب في علاج ذلك [٢٦٤] (٥). (ك) زيادة: فبعض الناس يسخن. [٢٦٥] (٦). (ك) الجلدة المشقوقة و يجفف الضربة بلا ورم إذا كانت صغيرة. [٢٦٦] (٧). (أ) الموضح. [٢٦٧] (٨). (ك) أفضاذ. [٢٦٨] (٩). (أ) الموضح. الودح: ما تعلق من القدر بألية الكبش. [٢٦٩] (١٠). (ك) الموضحة عن العظم. [٢٧٠] (١١). هذه العبارة ساقطة في (ك). (س) عند العظم. [٢٧١] (١٢). (ك) لا تقبل. [٢٧٢] (١٣). (ك) فتوضع نشافة قد [٢٧٣] (١٤). (ك) حتى يبرأ باذن الله تعالى. [٢٧٤] (١٥). الكلمات المصححة: - و السين، جليونس، مور، حر، يطشطان. [٢٧٥] (١). (ك) الخامس. [٢٧٦] (٢). (ك) الشعر و سقوطه و داء الثعلب. [٢٧٧] (٣). (ب) يبتدئ بعلاج ذلك بتقية (ك) يبدأ في ذلك بإنقاء [٢٧٨] (٤). (ب) و (ك) غير موجودة. [٢٧٩] (٥). (ب) زيادة: أو قشر الفجل. [٢٨٠] (٦). (ب) و (ك) زيادة: - بعض هذه الأدوية. [٢٨١] (٧). (ب) و (ك) و يطلى به الموضع فيبرأ. [٢٨٢] (٨). (ب) بدهن. (ك) و يسحق بدهن. [٢٨٣] (٩). (ب) و (ك) موضع داء الثعلب. [٢٨٤] (١٠). (ب) الفقرة غير مذكورة. (ك): و ينفع لذلك دهن المصباح لانه يديه دخان المصباح فيذهب غلظه و هو شبيه في المنفعة بدهن الخروع. [٢٨٥] (١). (ك) الفيجن. [٢٨٦] (٢). (ب) و (ك) ناعما. [٢٨٧] (٣). الكلمة من (ب) و (ك). [٢٨٨] (٤). (ك) زبل. [٢٨٩] (٥). (ب) و (ك) ساقطة. [٢٩٠] (٦). (ب) و (ك) من كل واحد جزء. [٢٩١] (٧). (أ) و (س) يوصف. [٢٩٢] (٨). (ب) ساقطة. (ك) و قد حلق قبل هذا. [٢٩٣] (٩). (أ) أيضا ينفع. [٢٩٤] (١٠). (أ) الاشكريون. [٢٩٥] (١١). (ب) زفت رطب. [٢٩٦] (١٢). (س) كذلك قفل المعز إذا خلط [٢٩٧] (١٣). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [٢٩٨] (١٤). (س) ساقطة. [٢٩٩] (١). ربما كان الغرقد و هو نوع من العوسج. [٣٠٠] (٢). (ب) و (ك) أو يؤخذ الذباب فيصطاد منه [٣٠١] (٣). (أ) المو. [٣٠٢] (٤). (س) إن شاء الله. [٣٠٣] (٥). الكلمات المصححة: - الفجال، توحرق، لوبان، الفنود، و فقه. [٣٠٤] (١). (ك) السادس. [٣٠٥] (٢). (ك) الكثير. [٣٠٦] (٣). (ب) و (ك) يهلك القمل. [٣٠٧] (٤). (ب) و (ك) تعذر [٣٠٨] (٥). (ب) و (ك) و يدهن به في الحمام. [٣٠٩] (٦). (ب) و (ك) أو يؤخذ عاقر قرحا [و هو التاغندست]. [٣١٠] (٧). (ب) و (ك) أو يؤخذ. [٣١١] (٨). (ب) تسلقه و تأخذ من مائه فتضربه بزيت و خل ... (ك) يسحق و يؤخذ من مائه فيضرب بخل و زيت [٣١٢] (١). (ب) ساقطة. [٣١٣] (٢). (ك) فيسحق. [٣١٤] (٣). (ك) و يطلى به الرأس. [٣١٥] (٤). (ب) و (ك) و كذلك دهن الرند يقتل القمل و الصبيان. [٣١٦] (٥). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [٣١٧] (٦). (أ) السبان. [٣١٨] (٧). الكلمات المصححة: - خذت تغندس، ترموس، شابا، الدلية. [٣١٩] (١). (ك) السابع. (س) هذا الباب ساقط. [٣٢٠] (٢). (ك) يعرض. [٣٢١] (٣). (أ) و (ب) الاختلاط. [٣٢٢] (٤). (ك) فينبغي أن يقطر ... [٣٢٣] (٥). (ك) الذئب. [٣٢٤] (٦). (ك) السيكران. [٣٢٥] (٧). (أ) و (ب) كما. [٣٢٦] (٨). (ك) زيادة: و يقطر في الأذن. [٣٢٧] (٩). (ك) أصداف. [٣٢٨] (١٠). (ك) زيادة: واحدة فتطبخ. [٣٢٩] (١). (ك) و هو لعلاج الورم الحار العارض في الأذن نافع حسن. [٣٣٠] (٢). الكلمات المصححة: - السيكران. [٣٣١] (١). (س) السادس. (ك) الثامن. [٣٣٢] (٢). (ب) و (ك) العارض. [٣٣٣] (٣). (ب) البرودة. (ك) البرد. الشديد ساقط في كلاهما. [٣٣٤] (٤). (أ) ساقطة. (ب) من قبل برد الهواء و الريح الباردة البلغمية و الورم البارد. (ك) من البرد و الريح الباردة البلغمانية. [٣٣٥] (٥). (ب) أن يعالج بما أصفه. (ك) أن يعالج بما أصف لك مثل. [٣٣٦] (٦). (ب) يؤخذ. (ك) أن يؤخذ. [٣٣٧] (٧). (ك) فيه شراب. [٣٣٨] (٨). (ب) و (ك) ساقطة. [٣٣٩] (٩). (ب) و (ك) و عصارة (السذاب) [الفيجن] إذا [سحقت] [سخت] في (رمان) [قشر رمان] [و قطرت] [و قطر] في الأذن كانت صالحه [لوجعها]. [٣٤٠] (١٠). (ب) هذه الفقرة تأتي بعد عبارة و قناء الحمار.

[٣٤١] (١١). (س) زيت. [٣٤٢] (١٢). (ب) و (ك) أو تؤخذ قشور الفجل فتدق و يعصر ماؤها و يصير مع زيت (انفاق) [طيب].

[٣٤٣] (١). (ب) و (ك) ساقطة. [٣٤٤] (٢). (ب) أتقت أوجاعها. (ك) وافقت أوجاعها. [٣٤٥] (٣). (ب) و (ك) (فيه من) [فيها ماء] حب (الزند) [الرطبة] و ورقة بعد أن يسحق بالماء. [٣٤٦] (٤). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [٣٤٧] (٥). (أ) الزعتر. (ب) السختر.

[٣٤٨] (٦). (أ) أخلط. [٣٤٩] (٧). (ب) و (ك) في الأذن أذهب وجعها الذي يتولد من الريح الغليظ و الاخلاط (الزرجية) [الزجة].

[٣٥٠] (٨). (ب) و (ك): (شاهدنا) قوما من العلوج [يأخذ] [يأخذون]. [٣٥١] (٩). (أ) الدواء. [٣٥٢] (١٠). (ب) و (ك) بصلا كبارا فيحفرونه و يملؤونه زيتا ثم يضعونه. [٣٥٣] (١). (ب) و (ك) رماد حار حتى (ينطبخ طبخا تاما) [تنضج نضجا بقدر]. [٣٥٤] (٢). (ب) فينفع من الأوجاع التي تعرض من البرد. [٣٥٥] (٣). (ب) و ينفع أيضا. (ك) و ينفع من الأوجاع التي تعرض من البرد. [٣٥٦] (٤). (ب) الزيت الذي يغلى فيه الثوم. (ك) الزيت الذي قد غلى معه الثوم حتى ينضج. [٣٥٧] (٥). الكلمات المصححة: - و جاع، الأذان، الادنانين، تدروسها، الغضا، الوجعها، أرند، دياسقريداس، أنها، تطبخاها، وافقها، جليوس، با اذن. [٣٥٨] (١). (ب) هذا الباب ضمن الباب السابع. (س) الباب السابع. (ك) الباب التاسع. [٣٥٩] (٢). (أ) الذي يقع. [٣٦٠] (٣). (ب) و قال غيره. (ك) قال جاليونس. [٣٦١] (٤). (ك) الأبيض. [٣٦٢] (٥). (ب) و (ك) ثقل السمع و طينته و سيلان القيح منها و من الماء إذا وقع. [٣٦٣] (٦). (ب) و (ك) سحق البول (و معه قشر الرمان) [في قشر رمانه]. [٣٦٤] (٧). (أ) ساقطة. [٣٦٥] (٨). (ب) و دهن الخوخ يقتل الدود. زيادة. [٣٦٦] (٩). (ب) و (ك) و ينفع من الريح في الأذن. [٣٦٧] (١٠). (ب) و (ك) ناعما. [٣٦٨] (١). (أ) يحلم. [٣٦٩] (٢). (ك) هذه الفقرة و الفقرتان اللتان قبلها كررت تحت باب جديد هو العاشر في علاج الدود الكائن في الأذن. [٣٧٠] (٣). (ب) و (ك) سمس. [٣٧١] (٤). (ب) و (ك) جديدة. [٣٧٢] (٥). (ب) مردقوش. (ك) مرددوش. [٣٧٣] (٦). (ب) أخضر. (ك) فيجن أخضر. [٣٧٤] (٧). (س) يلقي. [٣٧٥] (٨). (ب) و (ك) بقارورة ثم يقطر منه في الأذن قطرة و تشد بقطنة. [٣٧٦] (٩). (ب) و (ك) لكل ما يكون) [ريح تكون في الأذن] (و الله أعلم) [بحول الله]. [٣٧٧] (١٠). (ك) هذه الفقرة و التي قبلها تحت الباب الحادي عشر في علاج الريح العارض في الأذن. [٣٧٨] (١١). الكلمات المصححة: - القياح، دياسقريداس، وحدها، أرمان، في الاذنان، مرزنجش. [٣٧٩] (١). (ب) و (س) الثامن. (ك) الثاني عشر. [٣٨٠] (٢). (ك) ساقطة. [٣٨١] (٣). (ب) ساقطة. [٣٨٢] (٤). (ب) يفشه و يذيبه. (ك) ينفسها و يبدها. [٣٨٣] (٥). (ب) و (ك) بعر الشاة. [٣٨٤] (٦). (ب) و (ك) بذر. [٣٨٥] (٧). (ب) و (ك) الأورام العارضة في اصول الأذن و الأورام الصلبة. [٣٨٦] (٨). (ك) ورق عنب الثعلب. [٣٨٧] (٩). (ب) و (ك) (و كمد) [و ضمد] به حلل الأورام العارضة في أصول الأذن. [٣٨٨] (١). (ب) الفقرة ساقطة. (ك) هنا يبدأ الباب الثالث عشر في علاج الخنازير و أورام الحلق. [٣٨٩] (٢). (ك) ساقطة. [٣٩٠] (٣). (ك) منها. [٣٩١] (٤). (ك) بقر قديم. [٣٩٢] (٥). (ب) و (ك) و طلى. [٣٩٣] (٦). (ك) الأورام الحادثة. [٣٩٤] (٧). (أ) العسل. [٣٩٥] (٨). (ب) و (ك) ساقطة. [٣٩٦] (٩). (ب) و (ك) الصلبة. و الكلمتان اللتان بعدها ساقطتان. [٣٩٧] (١٠). (ب) الفقرة ساقطة. [٣٩٨] (١١). (ب) الحمار. [٣٩٩] (١٢). (ك) و صب عليه. [٤٠٠] (١٣). (ب) و (ك) و ضمد به حلل الخنازير. [٤٠١] (١٤). (ب) (ك) (زفت رطب و ثوم) [بالقطران و الشمع]. [٤٠٢] (١). (ب) يطبخ الخنازير. (ك) أنضج الخنازير. [٤٠٣] (٢). (ب) قد ذكرت و اللهم أعلم. [٤٠٤] (٣). (ك) دياسقوريدوس. [٤٠٥] (٤). الكلمات المصححة: - جليوس، الترموس، نعما، مع شيا، بالملح، و الأورم، الحومض، كشكل، النخال، مور. [٤٠٦] (١). (ب) و (س) التاسع. (ك) الرابع عشر. [٤٠٧] (٢). (ب) و (ك) التي تحدث. [٤٠٨] (٣). (ك) العينين بسبب مجهول. [٤٠٩] (٤). (ب) ساقطة. (ك) الجملة الي «في العين» ساقطة. [٤١٠] (٥). (ب) ظلمة. [٤١١] (٦). (ب) (فاستعمل) [فيجب أن تستعمل] الادوية المحدة للبصر مثل [٤١٢] (٧). (ب) الديوك. [٤١٣] (٨). (ب) البقر. (ك) الديوك. [٤١٤] (٩). (ب) و كلا من هذه المرارات. (ك) فكل واحد من هذه المرارات [٤١٥] (١٠). (ب) الرازيانج. (ك) البسباس. [٤١٦] (١١). (ب) و (ك) كذلك) [ذلك انها] ادوية لطيفة تجلو البصر و تذيب فضول الرطوبة) [الرطوبات] [٤١٧] (١). (ب) و (ك) يؤخذ (رأس) [لذلك] خطاف فيحرق و يخلط بعسل و يكتحل به. [٤١٨] (٢).

(ب) و (ك) ساقطة. [٤١٩] (٣). (ب) سذاب. (ك) فيجن. [٤٢٠] (٤). (ب) الرازيانج (ك) البساس. [٤٢١] (٥). (ب) و (ك) نفعت من ضعف البصر (و ابتداء الماء). [٤٢٢] (٦). (ب) العبارة ساقطة و كذلك اللتي تليها. [٤٢٣] (٧). (ك) جلا جلاء حسنا. [٤٢٤] (٨). (ك) ماء البصل الأبيض. [٤٢٥] (٩). (ك) و ابتداء الماء في العين. [٤٢٦] (١٠). (ب) سلحفاة بحرية. (ك) السلحفاة البحرية. [٤٢٧] (١١). (ب) و (ك) وزن درهم و من العسل وزن در همين. [٤٢٨] (١٢). (ب) العين ثلاثة أميال. [٤٢٩] (١٣). (أ) (س) فانه يبرئه باذن الله و هو نافع من الظلمة و ضعف البصر. [٤٣٠] (١٤). (ب) الباب العاشر. (ك) الباب الخامس عشر في علاج غشاوة العينين. [٤٣١] (١). (ب) و (ك) ساقطة. و هنا يبدأ الباب الحادي عشر في (ب). و (ك) الباب السادس عشر في علاج الدمعة تكون في العين. [٤٣٢] (٢). (ب) و (ك) (فيما) [مما] ينفع الدمعة و يجلو ... [٤٣٣] (٣). (ب) خرقة نظيفة. [٤٣٤] (٤). (ب) و (ك) منغمسها في العسل. [٤٣٥] (٥). (ب) ساقطة. [٤٣٦] (٦). (ب) و (ك) نبيذ [زبيب] شديد. [٤٣٧] (٧). (ب) ناعما. (ك) جيدا. [٤٣٨] (٨). (ب) و (ك) تجلو. [٤٣٩] (٩). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة، و لم أعر على معنى الكلمة قربون. [٤٤٠] (١٠). (أ) و (س) ينتهي الباب هنا. [٤٤١] (١). (ب) الفقرتان ضمن الباب الحادي عشر (ك) الباب السابع عشر في تقوية الحدقة و ظلمة البصر. [٤٤٢] (٢). (ب) هنا ينقطع الكلام في آخر الورقة ٩. [٤٤٣] (٣). الكلمات المصححة: - جليونس، البساسا، و كتحل، تجل، تزان. [٤٤٤] (١). (س) العاشر. (ك) الثامن عشر. [٤٤٥] (٢). (ك) الاورام و النزلات. [٤٤٦] (٣). (ك) و ذلك أن تضمد. [٤٤٧] (٤). (ك) العينين. [٤٤٨] (٥). (ك) أو يؤخذ السديس فيدق مع دقيق ... [٤٤٩] (٦). (ك) يقطر. [٤٥٠] (٧). (ك) ساقطة. [٤٥١] (٨). (ك) و جراحة القرع أو شحم جوفها ينفع إذا تضمد به من الإورام الحارة. [٤٥٢] (١). (ك) الباب التاسع عشر في صفة دواء العين إذا طال رمدها. [٤٥٣] (٢). (ك) و ينفع للبشر و الشلاق بان يؤخذ. [٤٥٤] (٣). (ك) برمة تظيفه نقيه. [٤٥٥] (٤). (ك) ثم يجعل في قارورة فاذا أحتيج إليه أكتحل به أو قطر منه أو طلى به فانه معروف مجرب. [٤٥٦] (٥). (ك) ساقطة. [٤٥٧] (٦). (ك) ساقطة. [٤٥٨] (٧). (ك) الوارمة من كثرة الحمرة. [٤٥٩] (٨). فيطبخ و يعمل ... [٤٦٠] (٩). (ك) بالقرع. [٤٦١] (١٠). (ك) جيد جدا. [٤٦٢] (١١). (ك) يطرح فيه. [٤٦٣] (١٢). (ك) سكر. [٤٦٤] (١٣). (ك) فاذا إحتيج اليه يستعمل و هو جيد ... [٤٦٥] (١٤). (ك) لريح السبل و الكمته. [٤٦٦] (١٥). (ك) ساقطة. [٤٦٧] (١٦). (ك) و يستعمل ماء البساس على ما وصف من ماء الرمانتين إن شاء الله ساذجا لا يخلط مع شيء فانه جيد إذا عقد كما فعل بماء الرمان إن شاء الله. [٤٦٨] (١٧). الكلمات المصححة: - أوجع، يأخذ، الوريمة، الجراب، جليونس، بمرق، ساجدا. [٤٦٩] (١). (س) الحادي عشر. (ك) العشرون. [٤٧٠] (٢). (ك) ساقطة. [٤٧١] (٣). (ك) إذا حدث. [٤٧٢] (٤). (ك) العين و لا سيما في ... [٤٧٣] (٥). (ك) الصغار فتأخذ. [٤٧٤] (٦). (ك) داراني. [٤٧٥] (٧). (ك) فتلقيا. [٤٧٦] (٨). (ك) إذا ذابت. [٤٧٧] (٩). (ك) عين الصبي فانه يذهب البياض. [٤٧٨] (١٠). (ك) ساقطة. [٤٧٩] (١١). (ك) أو تأخذ أم الصبي من لبنها قليلا و مثله من غسل غير مدخن فتكحل به العين. [٤٨٠] (١٢). (ك) فان حدث في أعين ... [٤٨١] (١٣). (ك) أن يؤخذ. [٤٨٢] (١). (ك) فيسحق مع العسل. [٤٨٣] (٢). (ك) جيدا ثم يكتحل به العين غدوة و عشية. [٤٨٤] (٣). (ك) و زعم دياسقوريدوس أن بول الصبي إذا طبخ. [٤٨٥] (٤). (ك) ساقطة. [٤٨٦] (٥). (ك) أجلا. [٤٨٧] (٦). (ك) الفقرة ساقطة. [٤٨٨] (٧). الكلمات المصححة: - الحادث، جليونس، الكبر، و أن كتحل، يجل. [٤٨٩] (١). (س) الثاني عشر. (ك) الحادي و العشرون. [٤٩٠] ابن جزار قيرواني، احمد بن ابراهيم، طب الفقراء و المساكين، ١ جلد، مؤسسه بين المللى انديشه و تمدن اسلامي (ايستاك) - تهران، چاپ: اول، ١٣٧٥ ه. ش. [٤٩١] (٢). (ك) و أحمر. [٤٩٢] (٣). (ك) أن تأخذ ... [٤٩٣] (٤). (ك) فراخ. [٤٩٤] (٥). (أ) حي. [٤٩٥] (٦). (ك) ساقطة. [٤٩٦] (٧). (ك) ساقطة. [٤٩٧] (٨). (ك) و قوم من ... [٤٩٨] (٩). (ك) ريش الفراخ الصغار. [٤٩٩] (١٠). (ك) رطبة دمية. [٥٠٠] (١١). (ك) التي عرضت لها الضربة. [٥٠١] (١٢). (ك) الفقرة ساقطة. [٥٠٢] (١٣). الالهة: من الكلمة الاسبانية ١ [٥٠٣]. (aleta). لبد: قطعة من صوف الغنم. [٥٠٤] (٢). (ك) الناخوخا. [٥٠٥] (٣). (ك) الخير. [٥٠٦] (٤). الكلمات المصححة: - فاحمرة، جليونس، حي، و اكان، الصغر. [٥٠٧] (١). (س) الثالث عشر. (ك) الثاني و

العشرون. [٥٠٨] (٢). (أ) و (س) فى علاج المنخرين. [٥٠٩] (٣). (ك) تعالج القروح التى تتولد فى الأنف أن [٥١٠] (٤). (ك) ساقطة. [٥١١] (٥). (س) بالسواء. [٥١٢] (٦). (ك) نعمًا. [٥١٣] (٧). (ك) و يخلط و يجعل فى إناء من فخار و يوضع. [٥١٤] (٨). (ك) جمر. [٥١٥] (٩). (ك) اذا غلظ. [٥١٦] (١٠). (ك) الكلمات الأخيرة ساقطة. [٥١٧] (١١). (ك) و إذا استخراج ماء الرمان الحامض بشحمه و طبخ بيسير من عسل حتى يصير فى قوام المراهم و أكتحل به قطع الظفرة من العين و نقاها من الرطوبات الغليظة. [٥١٨] (١). (ك) الجملة ساقطة. [٥١٩] (٢). (ك) ساقطة. [٥٢٠] (٣). (ك) إلبونش ان مما ينفع. ربما الاسم كان أبولن (٤) [٥٢١] (Apoloneo). (ك) فيطبخ. [٥٢٢] (٥). (ك) و يستعمل. و باقى الفقرة ساقط. [٥٢٣] (٦). (ك) أو يطبخ [٥٢٤] (٧). (ك) بخمر. [٥٢٥] (٨). (ك) ساقطة. [٥٢٦] (٩). (ك) الكلمات ساقطة. [٥٢٧] (١٠). (ك) ساقطة. [٥٢٨] (١١). (ك) و البواسير. [٥٢٩] (١٢). (ك) خربق أسود مسحوق. [٥٣٠] (١٣). (ك) فيلوا مسحوق. [٥٣١] (١٤). (ك) من كل واحد بالسوية. [٥٣٢] (١٥). (ك) ساقط الى و ينفخ. [٥٣٣] (١٦). (ك) ساقط الى نهاية الفقرة. [٥٣٤] (١٧). (ك) للشقاق و القروح. [٥٣٥] (١٨). (ك) مرتك. [٥٣٦] (١٩). (ك) الفضة. [٥٣٧] (٢٠). (ك) من كل واحد جزء بالسوية، يسحق ذلك كله سحقًا ناعماً و تذاب بنبذ زبيب أو بماء الريحان ثم يلطخ به الأنف. [٥٣٨] (١). (ك) الفقرة ساقطة. [٥٣٩] (٢). (ك) الكلمات المصححة: - الربع عشر، جليوس، حتى يسير، البرهم، الزيدة، العسال، و النوصل، اسفدنچ، مرزنج. [٥٤٠] (١). (س) الخامس عشر. (ك) ساقط. [٥٤١] (٢). ربما كانت حماحم. [٥٤٢] (٣). (س) أطراف. [٥٤٣] (٤). ربما كان بولس الأجنينى (Paulus Aegineta) و هو طبيب يونانى فى الأسكندرية. [٥٤٤] (٥). (ك) الكلمات المصححة: - أريحة الأنف، و قاقية. [٥٤٥] (١). (ك) الثالث و العشرون. [٥٤٦] (٢). (أ) الورم الحره. [٥٤٧] (٣). (أ) الدمية. [٥٤٨] (٤). (ك) دواء ألقه [٥٤٩] (٥). (ك) مجرب و ذلك أن تأخذ. [٥٥٠] (٦). (ك) وزن مثقال. [٥٥١] (٧). (أ) و (س) صمغ عربى. [٥٥٢] (٨). (أ) و (س) الحولاز. [٥٥٣] (٩). (ك) و من الخولان وزن داتق و من الرامك وزن درهم. [٥٥٤] (١٠). (ك) و يعجن. [٥٥٥] (١١). (ك) يذاب بماء. [٥٥٦] (١٢). (ك) الورم فانه يبره بحول الله تعالى. [٥٥٧] (١٣). (ك) الكلمات المصححة: - الورم الحره، الدمية، الحولاز، فاذا احتج. [٥٥٨] (١). (ك) الرابع و العشرون. [٥٥٩] (٢). (ك) و تقطيعه. [٥٦٠] (٣). (ك) إذا أفرط الرعاف فينبغى أن [٥٦١] (٤). (ك) لذلك. [٥٦٢] (٥). (ك) وحده فيدق و يسحق [٥٦٣] (٦). (ك) بانبوب. و الباقي ساقط. [٥٦٤] (٧). (ك) أو يؤخذ من. [٥٦٥] (٨). (ك) جزءان. [٥٦٦] (٩). (ك) جزء. [٥٦٧] (١٠). (ك) نعمًا. [٥٦٨] (١١). (ك) ساقطة. [٥٦٩] (١٢). (ك) بين العينين بجيش و طين الفخار. [٥٧٠] (١٣). (ك) و بعض الناس يعملون نشافه بخل حامض. [٥٧١] (١٤). (ك) ثم يضعون [٥٧٢] (١٥). (ك) و يوضع. [٥٧٣] (١). (ك) العليل. [٥٧٤] (٢). (ك) بخاره. و الباقي ساقط. [٥٧٥] (٣). (ك) أن روث [٥٧٦] (٤). (ك) إذا رش [٥٧٧] (٥). (ك) و كذلك يؤخذ من [٥٧٨] (٦). (ك) الكلمتان ساقطتان. [٥٧٩] (٧). (ك) النار و لتكن النار لينة. [٥٨٠] (٨). (ك) يذهب الثنان و [٥٨١] (٩). (ك) فى الأنف منه قطرات. [٥٨٢] (١٠). (أ) ساقطة. [٥٨٣] (١١). (ك) المدقوق المعصور غير مغلا- فانه يقطع الرعاف. [٥٨٤] (١٢). (ك) هنا ينتهى هذا الباب. [٥٨٥] (١). (أ) ساقطة. [٥٨٦] (٢). (س) و أيضا أن [٥٨٧] (٣). (س) دقا ناعما بالغا. [٥٨٨] (٤). (أ) ساقطة. [٥٨٩] (٥). (س) و قد جربناه فحمدناه. [٥٩٠] (٦). (ك) الكلمات المصححة: - ينقود، تومر صاحب، البحر، التايادوق، جزاء، باماء، عصرة، اللوبان، و الزج، الجمع، نسج، يغمص. [٥٩١] (١). (ب) التاسع عشر. (ك) الخامس و العشرون. [٥٩٢] (٢). (ب) فى مداواة الزكام. [٥٩٣] (٣). (أ) «المتولد من الشمس» ساقطة. [٥٩٤] (٤). (ب) القرطاس إذا حرق بالنار. (ك) زعم الأطباء ان القرطاس إذا أشعلته [٥٩٥] (٥). (ب) و قرب من الانف. (ك) و قربه المزكوم من أنفه. [٥٩٦] (٦). (ك) رائحته. [٥٩٧] (٧). (ب) و (ك) أذهب الزكام. [٥٩٨] (٨). (ب) و (ك) و كذلك (مiece الرمان) [تفعل بالمiece]. [٥٩٩] (٩). (أ) الجملة ساقطة. [٦٠٠] (١٠). (أ) بياض. [٦٠١] (١١). (ب) و (ك) و إذا سحق الشونيز و جعل فى صرة و اشتم نفع من الزكام. [٦٠٢] (١٢). (ب) و (ك) و كذلك إذا استنشق] (أو يستنشق) دخان النخالة [المنقعة] (المنقوعة) فى الخل (على النار) [الملقاة على الجمر]. [٦٠٣] (١٣). (س) إن

شاء الله. [٦٠٤] (١). (أ) بياض. (س) و كذلك. [٦٠٥] (٢). (ب) ميعه الرمان. [٦٠٦] (٣). (ب) و (ك) بزر. [٦٠٧] (٤). (ب) و (ك) من كل واحد أوقية. [٦٠٨] (٥). (ب) حب الغار جزء. (ك) حب الرند. [٦٠٩] (٦). (ك) ذلك و يجمع. [٦١٠] (٧). (ك) منزوع الرغوة. [٦١١] (٨). (ب) صاحب النزلة و ذلك يوضع الذى يقصد علاجه (ك) من الزكام الذى لم ينضج. [٦١٢] (٩). (ب) الكلمات المتبقية ساقطة. [٦١٣] (١٠). (ك) ساقطة. [٦١٤] (١١). الكلمات المصححة: - الكاغظ، الشنوز، جزاء، المستكى، فانه. [٦١٥] (١). (ب) العشرون. (ك) السادس و العشرون. [٦١٦] (٢). (ب) الذى فى الوجه. [٦١٧] (٣). (ك) ساقطة. [٦١٨] (٤). (ب) يؤخذ.... (ك) و ذلك أن يؤخذ.... [٦١٩] (٥). (ب) و (ك) فيعمل منه لطوخ مع دقيق الشعير فانه ينقى الكلف. [٦٢٠] (٦). (ب) و (ك) أو يؤخذ. [٦٢١] (٧). (ب) و (ك) أرنب. [٦٢٢] (٨). (ب) و (ك) حار. [٦٢٣] (٩). (ب) و (ك) ينفع [من] الكلف و البثور [الشيبه بالعدس الظاهر] (المشبهه بالظاهر) فى الوجه. [٦٢٤] (١٠). (أ) و له أيضا. [٦٢٥] (١١). (ك) ساقطة. [٦٢٦] (١٢). (ك) دقا ناعما. [٦٢٧] (١٣). (ك) الكلمات الباقية ساقطة. [٦٢٨] (١). (ب) الفقرة ساقطة. [٦٢٩] (٢). (أ) بياض. [٦٣٠] (٣). (ب) بزر الكرنب الأبيض و النبى من كل واحد جزء فيدق.... (ك) بزر الكرنب فيدق. [٦٣١] (٤). (أ) ساقطة. [٦٣٢] (٥). (ب) و (ك) و يطلى به الوجه بماء الترمس المر (أو يطلى الموضع نحو الورك؟). [٦٣٣] (٦). (أ) و له أيضا. [٦٣٤] (٧). (ب) أصل السوس. [٦٣٥] (٨). (ب) و (ك) بعد ذلك. [٦٣٦] (٩). (ب) المقشور. [٦٣٧] (١٠). (ب) ساقطة الى آخر الجملة. (ك) فان ذلك يجلو الوجه. [٦٣٨] (١١). (ب) و (ك) أو يطلى الموضع بحماض الأترج. [٦٣٩] (١٢). (أ) ساقطة. [٦٤٠] (١٣). (ب) و (ك) أو يؤخذ. [٦٤١] (١٤). (أ) و (س) خروف. (ك) طين التنور المحرق. [٦٤٢] (١٥). (أ) الحلزوم. (س) الحلقوم. [٦٤٣] (١٦). (أ) الحلقوم. (س) الحلزوم. [٦٤٤] (١٧). (ب) ناعما. [٦٤٥] (١٨). (ب) و (ك) الكلف. [٦٤٦] (١). (ب) نفع منفعه بالغه. (ك) فانه ينقيه تنقيه بليغه. [٦٤٧] (٢). (أ) الفقرة ساقطة. [٦٤٨] (٣). (ب) و (ك) بزر. [٦٤٩] (٤). (ب) و (ك) فينعم دقه [٦٥٠] (٥). (ب) و (ك) يزيل الكلف (و يلطخ به الوجه و يغسل بعد ليلة) [و ينفع منه نفعا بينا]. [٦٥١] (٦). (ب) ساقطة. (ك) قرع. [٦٥٢] (٧). (ب) و يدق ناعما. (ك) و يدق دقا ناعما. [٦٥٣] (٨). (ب) و (ك) يصب عليه. [٦٥٤] (٩). (ب) و (ك) طبيخ [بطيخ] الأفسنتين. [٦٥٥] (١٠). (ب) و (ك) و ينعم (دقه) [سحقه] و يهىء منه ضمادا فاذا [الزم فى الوجه نقا ما فيه] [الزمه نقاما فى الوجه] من الكلف و (الشمس) [البثور]. [٦٥٦] (١١). الكلمات المصححة: - نخل، الترموس، السوسان، الأيباض، القوقان، الحلقم. [٦٥٧] (١). (ب) الحادى و العشرون. (ك) السابع و العشرون. [٦٥٨] (٢). (ب) ساقطة. (ك) الأوجاع. [٦٥٩] (٣). (ب) و (ك) ساقطة. [٦٦٠] (٤). (ب) و (ك) أن تعالج بهذه الأدوية فمن ذلك. [٦٦١] (٥). (ب) و (ك) عاقر قرحا. [٦٦٢] (٦). (ك) الفقرة ساقطة. [٦٦٣] (٧). (ب) الجملة ساقطة. [٦٦٤] (٨). (ب) و (ك) استعمال. [٦٦٥] (٩). (ب) و (ك) بالجاوشير [أو بالودق] أو بالمر و الملح. [٦٦٦] (١٠). (ك) قشر. [٦٦٧] (١). (ب) و (ك) أو يؤخذ. [٦٦٨] (٢). (ب) عروق. [٦٦٩] (٣). (ب) مع ورقه. (ك) مع شىء من.... [٦٧٠] (٤). (ب) و (ك) فيطبخ [بخل] و يتمضمض به و يمسك فى الفم. [٦٧١] (٥). (ب) الجملة ساقطة. (ك) أو يؤخذ من.... [٦٧٢] (٦). (ب) فان يسكن وجع الأسنان و يقوى اللثة. [٦٧٣] (٧). (ب) و (ك) و إذا طبخ. [٦٧٤] (٨). (ب) و (ك) لسان الجمل و تمضمض بطبيخه. [٦٧٥] (٩). (ب) ساقطة. (ك) الباب الثامن و العشرون. فى علاج تحرك الاسنان و وجعها. [٦٧٦] (١٠). (ك) الشونيز. [٦٧٧] (١١). (ب) و (ك) من كل واحد أربع دراهم و شب وزن درهم. [٦٧٨] (١٢). (ب) و (ك) يدق ذلك و يسحق. [٦٧٩] (١). (ب) و (ك) أو يؤخذ. [٦٨٠] (٢). الكلمات المصححة: - التغدس، الشنوز، دياس قريداس، و التغدس مطبخ بالخل، مدغ، فياخذ الطبيب من السوسن، الصرو، الدايم، فحمده. [٦٨١] (١). (ب) ضمن الباب الحادى و العشرون. (ك) التاسع و العشرون، فى علاج وجع الأضراس و التآكل و الثقب. [٦٨٢] (٢). (ك) فاذا حدث ذلك فينبغى. [٦٨٣] (٣). (ب) حنطه فتحرق ثم يصب.... (ك) حنطه. [٦٨٤] (٤). (ك) ثم يأمر صاحب الوجع أن يتمضمض به. [٦٨٥] (٥). (ب) و (ك) أو يوضع فى الموضع المتآكل قطران [و معه شىء من جوف] [جزء] عفص (فانه نافع). [٦٨٦] (١). (ب) و بزر.... (ك) و كذلك بزر.... [٦٨٧] (٢). (ب)

المسحوق. (ك) إذا سحق. [٦٨٨] (٣). (ب) و يعجن بقطران (ك) و عجن بقطران. [٦٨٩] (٤). (أ) و له أيضا. و من هنا الى نهاية الباب ساقط في (ب) و (ك). [٦٩٠] (٥). (أ) بذلك. [٦٩١] (٦). (س) و له أيضا. [٦٩٢] (٧). (س) ساقطة. [٦٩٣] (٨). (أ) الفقرة ساقطة. [٦٩٤] (١). (س) و له أيضا. [٦٩٥] (٢). (أ) ساقطة. [٦٩٦] (٣). (س)، يفعل. [٦٩٧] (٤). (س) ساقطة. [٦٩٨] (٥). الكلمات المصححة: - الحد و عشرون، الضرس، المطحين التاكيل، و الثقاب، حنضل، يخذ، و اقلب العنص، يسكون، القطيران، وقية، عشرة حبة، بلا مقشرة، فتور، أولا، التغندس، أدق، الماكل، اللثا. [٦٩٩] (١). (ب) ضمن الباب الحادى و العشرون. (ك) الحادى و الثلاثون فى علاج تآكل الاسنان و ضربانها. [٧٠٠] (٢). (أ) و (س) ساقطة الفقرة. (ب) ضمن الباب الحادى و العشرون. (ك) تحت الباب الثلاثون. فى علاج الدود الكائن فى الأضراس. [٧٠١] (٣). (ب)، بعضهم. (ب) و (ك) [أن التنكار [إذا دق] ينفع من تآكل الاسنان و الاضراس و يقتل دودها و يسكن ضربانها و يجلوها.]. [٧٠٢] (٤). (ك) و موضع الدود فيها و الضربان. [٧٠٣] (١). (ب) و (ك) (ك) خسف التنور [طين الثغور] و صدف محرق و نوى التمر [محرق] و نوى الاهليلج. [٧٠٤] (٢). (س) و هى الشيبة. [٧٠٥] (٣). (ك) أفرادا. (س) مفردة أو مؤلفه مجموعه. [٧٠٦] (٤). (ب) و يستن فانها تنقى الاسنان بخشونتها. (ك) تنقى الاسنان بخشونتها. [٧٠٧] (٥). التالى غير مذكور فى (ب) و (ك). [٧٠٨] (٦). (أ) ساقط. [٧٠٩] (٧). الكلمات المصححة: - الثنى و عشرون، تاكيل، فى ها، ون، الهاليج، مفروده، و يسط، يسكون، بل الخل، مرآة، القيطران، الماكل، فتتها. [٧١٠] (١). (ب)، الباب الثانى و العشرون. (ك)، الباب الثانى و الثلاثون. [٧١١] (٢). (ب)، طبيخ الآس. [٧١٢] (٣). (ب) و (ك)، و ما أشبه ذلك ينفع. [٧١٣] (٤). (ب)، زعم بعضهم (ك) و زعم دياسقويدس. [٧١٤] (٥). (ب) و (ك): - ان ماء ورق لسان الحمل إذا تمضمض به ابرى القروح التى تعرض فى الفم. [٧١٥] (٦). (ب) و (ك) أبرأ القروح التى تعرض فى الفم. [٧١٦] (١). (ب) و (ك). [صفة] دواء نافع [للفم] [من وجع الفم] [ذكره بعضهم] [ذكر جالينوس]. [٧١٧] (٢). (ك). الورد الأحمر. [٧١٨] (٣). (ب) و مر. [٧١٩] (٤). (ب). الفقرة ساقطة. (ك) صفة دواء آخر طيب الرائحة و هو نافع للورم و السلاق الذى يكون فى الفم. [٧٢٠] (٥). (س) عصارة. (ك) النشا. [٧٢١] (٦). (ك). وزن درهم و نصف درهم. [٧٢٢] (٧). (س)، (ك) ساقط. [٧٢٣] (٨). (أ). قال و له أيضا. [٧٢٤] (٩). (ك) مع ورق الكبر. [٧٢٥] (١٠). د. آس ينفعها. (ك) ريحان مع عرقوق كبر. (س). و هو الريحان الأبيض. [٧٢٦] (١١). (س). نافع أنشاء الله. [٧٢٧] (١٢). الكلمات المصححة: - فى يتمضمض، العلل، دياس قريداس، لسان الحمال، تمضموضا، جليونس، السارو، زينه، الحمفة، و تمدق. [٧٢٨] (١). (ب) ضمن الباب الثانى و العشرون. (ك) الباب الثالث و الثلاثون: فى السلاق العارض للصبيان و علل اللثا و الاكله و العفونات فى الفم. [٧٢٩] (٢). (أ) ساقطة، (ب) و كذلك الذى يلحق الصبيان، يسحق عنص بخل حامض و يطلا به الموضع. (ك) و ذلك أن تسحق عنص بخل خمر. [٧٣٠] (٣). (س) و له أيضا. (ب) و (ك) و ينفع أيضا للسلاق الأبيض. [٧٣١] (٤). (ب) الخشخاش. [٧٣٢] (٥). (ب) و (ك) الشيرج. [٧٣٣] (٦). (ب) و (ك) [ورق] الطرفا [الأبيض] [و بزرها الأبيض]. [٧٣٤] (٧). (ب) و (ك) بخاصيه للصبيان. [٧٣٥] (١). (ب) و (ك) زيب منزوع العظم. [٧٣٦] (٢). (ب). أنيسون. [٧٣٧] (٣). (أ). قال و له أيضا. (ب)، (ك) [صفة دواء] [آخر] [ينفع من السلاق و الحرّ فى الفم]. [٧٣٨] (٤). (ك) الشبت. [٧٣٩] (٥). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [٧٤٠] (٦). (أ) ساقطة. [٧٤١] (٧). (ب) و (ك) موضع القروح. [٧٤٢] (٨). (ب): [صفة] دواء [نافع] للعفن. [٧٤٣] (٩). (ب) إذا انتحت على الأسنان، (ك) إذا ثخنت على اللسان. [٧٤٤] (١٠). (ب) و (ك) أربعة دراهم. [٧٤٥] (١١). (ك) ينخل و يعجن. [٧٤٦] (١٢). (ك) فانه جيد و مختبر. [٧٤٧] (١). (س) ينفع. [٧٤٨] (٢). (ب) و (ك) حامض. [٧٤٩] (٣). (ب) ينتثر. [٧٥٠] (٤). (ب) و (ك) خل فيذاب و يمسك. [٧٥١] (٥). (ب) الفم، (ك) فمه. [٧٥٢] (٦). ساقطة فى (أ)، (ب)، (ك). [٧٥٣] (٧). (ك) هذا الألم. [٧٥٤] (٨). (ك) تحت الباب الرابع و الثلاثون: «اللعب السائل من أفواه الصبيان.» قال ديوسقوريدس: اتفق الناس على ان لحم الفار. [٧٥٥] (٩). (ك) الصبى. [٧٥٦] (١٠). الكلمات المصححة: - يرا، بقا، القلع، المور، ماخلوط، تشياط، جليونس، يغربال، وقية، مروودو، العافين، يتحافظ. [٧٥٧] (١). (ب) الباب الثالث و العشرون، (ك) الباب الخامس و الثلاثون فى علاج اللهاة المسترخية و الخوانيق.

[۷۵۸] (ب) ينفع، (ك) يقع. [۷۵۹] (ب) و (ك) و السكون. [۷۶۰] (ب) و الحمية. [۷۶۱] (ب) و (ك) الرديئة و انواع التفرغ الذى يقبض. [۷۶۲] (ب) و (ك) ساقطة. [۷۶۳] (ب) و (ك) عسالج الدوالي. [۷۶۴] (ب) و (ك) و ماء طيخ السفرجل و الزرور و الكمثرى. [۷۶۵] (ب) و (ك) ثبت الورم (و لم تنفع هذه الادوية) [بعد هذا الدواء] فليغرغر بخل مسخن وحده و حديد محمى. [۷۶۶] (ب) المغربى. [۷۶۷] (ب) و قال بعضهم. [۷۶۸] (ب) و (ك) (يقطع) سيلان الفضول للحلق و وافق الخناق و اللهاة الساقطة. [۷۶۹] (ب) ذكر بعضهم، (ك) و كتب قريظون فى علاج اللهاة. [۷۷۰] (ب) و (ك) داخل الجوز من كل واحد اربع دراهم. [۷۷۱] (ب) و (ك) يحلل جدا و رماده مع رماد الجوز يحلل ايضا. [۷۷۲] (ب) و (ك) و اذا طيخ بزر الفجل [بالسكنجيبيل] و تفرغ به بعد ان يطبخ حار نفع من الخناق. [۷۷۳] (ب) و ماء البصل، (ك) فقاء الحمار. [۷۷۴] (ب) و (ك) ساقطة. [۷۷۵] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۷۷۶] (ب) و زعم بعضهم ان الخناق و سقوط الحلق رطوبة. [۷۷۷] (ب) و (ك) و يعجن ايضا. [۷۷۸] (ب) و (ك) و وصف (بعضهم) [هبر الطيب]. [۷۷۹] (ب) فحم، (ك) لحم. [۷۸۰] (ب) الكلمات المصححة:- الخمس و عشرون، دياس قريداس، نوا، يحليل، رمد، اكنجيل، و اعصاره، شاب، نشاطر، اللهاة، جليوس، القطيران، اوجع الوزنتين، فاحمدناه. [۷۸۱] (ب) الباب الرابع و العشرون، (ك) الباب السادس و الثلاثون. [۷۸۲] (ب) يعالج بالادوية التى تجلو او تبقى الرطوبة، (ك) ينبغى ان تعالج بالاشياء الجالية المنقعة المرطوبة [مثل الادوية التى تؤخذ ...] [۷۸۳] (ب) و (ك) الباقلاء و بزر الكتان و لوز مقشر. [۷۸۴] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۷۸۵] (ب) و (ك) يتخذ مثل الجوز و توضع منها واحدة تحت اللسان فما انحلب منها بلعه العليل. [۷۸۶] (ب) و (ك) و يتخذ لذلك [ايضا حبوب تحبس تحت اللسان] مثل ان [۷۸۷] (ب) او بزر كتان و بزر القثاء، (ك) بزر القثاء المقشر من كل واحد مثقال. [۷۸۸] (ب) و (ك) مثقالين. [۷۸۹] (ب) و يعمل منه حبا و يحبس تحت اللسان فما انحلب منها بلعه العليل. [۷۹۰] (ب) و (ك) صفة دواء ينفع من الخشونة العارضة فى قصبه الرئة. [۷۹۱] (ب) و (ك) خشونة المرئ ان تأخذ من اصول السوس ثلاثة مثاقيل. [۷۹۲] (ب) و (ك) من كل واحد وزن مثقال يدق اصل السوس و ينقع الصمغ و الكثيراء فى خمر حتى يذوب فيه ثم [۷۹۳] (ب) و (ك) الكلمات المصححة:- السدس و عشرون، اربع، السوسان، الكثيرة، و ازن. [۷۹۴] (ب) الباب الخامس و العشرون. (ك) الباب السابع و الثلاثون. [۷۹۵] (ب) الجملة ساقطة. [۷۹۶] (ب) آس. [۷۹۷] (ب) و (ك) او الطين المختوم او جلنار سك جليان. [۷۹۸] (ب) و (ك) ساقطة. [۷۹۹] (ب) فانه ينفع من خروج الدم، (ك) نفعت الدم من الخروج. [۸۰۰] (ب) و (ك) ينفش. [۸۰۱] (ب) و (ك) الافيون. [۸۰۲] (ب) و (ك) دانقين. [۸۰۳] (ب) و (ك) لباب الحنطة. [۸۰۴] (ب) و (ك) ساقطة. [۸۰۵] (ب) و (ك) دائق و نصف من صمغ عربى. [۸۰۶] (ب) السفنج، (ك) النسافة البحرية. [۸۰۷] (ب) و (ك) نبيذ زيب. [۸۰۸] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۰۹] (ب) و (ك) المروية و العدس. [۸۱۰] (ب) و (ك) الخشخاش الاسود. [۸۱۱] (ب) الكلمات المصححة:- الصارو، مثقل، لدم، جليوس، امسك، غيرية. [۸۱۲] (ب) الباب السادس و العشرون فى علاج السعال الكائن من النزلات و الرطوبات، (ك) الباب الثامن و الثلاثون. [۸۱۳] (ب) ان كان قديما فينبغى (ك) اذا كان السعال من قبل النزلة و الرطوبة. [۸۱۴] (ب) و (ك) بزر. [۸۱۵] (ب) و (ك) فيقلى. [۸۱۶] (ب) و (ك) على قدر الحاجة، (ك) كفاية. [۸۱۷] (ب) و يتخذ منه على قدر الحاجة. [۸۱۸] (ب) و (ك) زنه درهمين. [۸۱۹] (ب) و (ك) مع شىء من البرواق. [۸۲۰] (ب) و (ك) المروت. [۸۲۱] (ب) و (ك) ديوسقوريدس. [۸۲۲] (ب) و (ك) و حدوث العلق. [۸۲۳] (ب) و زعم جالينوس انه نافع من السعال هذا الدواء الذى نذكره. [۸۲۴] (ب) و (ك) جندبا دستر. [۸۲۵] (ب) و (ك) بنبيذ. [۸۲۶] (ب) و (ك) درهمين و ميعه و افيون و زعفران من كل واحد وزن درهم و يعجن بطلا- او بماء [بنبيذ] و يعمل منه حب مثل الفول. [۸۲۷] (ب) و (ك) حبات. [۸۲۸] (ب) و (ك) برطلين. [۸۲۹] (ب) و (ك) العسل الطيب. [۸۳۰] ابن جزار قيروانى، احمد بن ابراهيم، طب الفقراء و المساكين، جلد ۱، مؤسسه بين المللى انديشه و تمدن اسلامى (اىستاك) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه. ش. [۸۳۱] (ب) و (ك)

جلنار و كف لوز مر. [۸۳۲] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۳۳] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۳۴] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۳۵] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۳۶] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۳۷] (ب) و (ك) رطلا. [۸۳۸] (ب) و (ك) هذه الفقرة و الى النهاية تحت الباب التاسع و الثلاثون في علاج السعال الحاد من الحرارة و اليبوسة. [۸۳۹] (ب) من هنا و الى النهاية مذكور ضمن الباب السادس و العشرون. [۸۴۰] (ب) و (ك) بالفيلو. [۸۴۱] (ب) و (ك) الكلمات المصححة: - الثامين و عشرون، الزكمة، فيل عق، المزمان، العروق سوس كاف، القطن، داق، المور، العناب، الحاد، باسوية، ساهل. [۸۴۲] (ب) الباب السابع و العشرون، (ك) الباب الموفى اربعون. [۸۴۳] (ب) و (ك) عرض. [۸۴۴] (ب) اللسان. [۸۴۵] (ب) نصف سكرجة من ماء السذاب مسخن مع وزن درهم عسل، (ك) مصف سكرجة من ماء الفيجن الرطب بعد ان تسحق. [۸۴۶] (ب) و (ك) [و كذلك] ينفع من السعال. [۸۴۷] (ب) و (ك) يصير على. [۸۴۸] (ب) ساقطة. [۸۴۹] (ب) و (ك) يصب. [۸۵۰] (ب) و (ك) و يسقى منه المريض [العليل منه] (نصف) سكرجة على الريق. [۸۵۱] (ب) و (ك) و ينفع من عسر النفس و الربو العارض من الرطوبة. [۸۵۲] (ب) و (ك) الفيلو جلي و نهري. [۸۵۳] (ب) و (ك) ينخل. [۸۵۴] (ب) و (ك) غدوة و يتجرع عليه ماء حار. [۸۵۵] (ب) و (ك) دواء آخر لصعوبة النفس و النفس الكائن، (ك) صفة دواء للعف؟ و صعوبة النفس و اليبس الكائن. [۸۵۶] (ب) و (ك) (ورق الصدر) [ورق العليق] و ورق اطراف السذاب [الفيجن]. [۸۵۷] (ب) و (ك) يسحق، (ك) تدق الادوة و تعجن بعد السحق بعسل منزوع الرغوة. [۸۵۸] (ب) و (ك) صفة دواء ينفع من عسر النفس و قد جربناه فحمدناه. [۸۵۹] (ب) و (ك) اصل اطراف السوس المجرد المرضوض. [۸۶۰] (ب) و (ك) انيسون .. [۸۶۱] (ب) و (ك) مروى و فليوا. [۸۶۲] (ب) و (ك) اوقية. [۸۶۳] (ب) و (ك) يذهب. [۸۶۴] (ب) و (ك) يمرس. [۸۶۵] (ب) و (ك) كل يوم غدوة ثلث بماء فاتر، (س) منه ثلث رطل فاتر بالغدوة، (ك) منه كل غدوة ثلث رطل مفتر. [۸۶۶] (ب) و (ك) الكلمات المصححة: - و عشرون، الاناسيون، العورق سوس، باسوية، يغبال، سخونا، الزفا، حبا، ثلاثت. [۸۶۷] (ب) و (ك) الباب الثامن و العشرون، (ك) الباب الحادى و الاربعون فى علاج الاوجاع التى تعرض فى المعدة. [۸۶۸] (ب) و (ك) (مجرب) مما يسكن اوجاع المعدة ان [۸۶۹] (ب) و (ك) مقلى و بزر. [۸۷۰] (ب) و (ك) و (س) يسير. [۸۷۱] (ب) و (ك) حبة سوداء مقلو، (ك) حبة مقلو. [۸۷۲] (ب) و (ك) الرند. [۸۷۳] (ب) و (ك) فان كان البدن يحتمل اكثر من ذلك فزد عليه بقدر الحاجة فان هذا الدواء يسكن الوجع تسكيناً بليغا. [۸۷۴] (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [۸۷۵] (ب) و (ك) اصول قشور الرازيانج، (ك) قشور اصل البساس. [۸۷۶] (ب) و (ك) الفيجن. [۸۷۷] (ب) و (ك) يصير على. [۸۷۸] (ب) و (ك) [صفة] دواء ينفع من ضعف المعدة. [۸۷۹] (ب) و (ك) انيسون و (كشك) [حسك] فيصراً و [يصيران] فى خرقة كتان خفيفة نقيه و يتنعان فى [۸۸۰] (ب) و (ك) الصمغ، (س) و (ك) النعنع. [۸۸۱] (ب) و (ك) و يصير. [۸۸۲] (ب) و (ك) ساقطة. [۸۸۳] (ب) و (ك) و يغلف ثم (يتحسا) [يتحس] ذلك الماء. [۸۸۴] (ب) و (ك) ساقطة. [۸۸۵] (ب) و (ك) [فليونهر] فودنج نهري. [۸۸۶] (ب) و (ك) فانه نافع [للذع] [للريح] العارض فى فم المعدة و الذى يتقيأ الاكل [مرازا]. [۸۸۷] (ب) و (ك) بزر. [۸۸۸] (ب) و (ك) دواء للحموضة. [۸۸۹] (ب) و (ك) فعاع الكرم او الاذخر. [۸۹۰] (ب) و (ك) بقلاقيدوس. [۸۹۱] (ب) و (ك) بزر القثاء و بزر [۸۹۲] (ب) و (ك) ثلاثه. [۸۹۳] (ب) و (ك) و (س) يضيف. [۸۹۴] (ب) و (ك) بشراب. [۸۹۵] (ب) و (ك) تحب و تجفف فى الظل، (ك) و يعمل عليه حب مثل البندق و يجفف فى الظل. [۸۹۶] (ب) و (ك) و يجعل. [۸۹۷] (ب) و (ك) الزعفران و ماء الكمثرى او ماء طيبخ الآس. [۸۹۸] (ب) و (ك) نفع من ذلك نفعاً بليغا. [۸۹۹] (ب) و (ك) السويس. [۹۰۰] (ب) و (ك) البقلة الحمقاء. [۹۰۱] (ب) و (ك) و برده يسيرا. [۹۰۲] (ب) و (ك) الكلمات المصححة: كامون، يوصير، موطشطنه، حموض (حمض)، زينة، الكثيرة، العاب. [۹۰۳] (ب) و (ك) الباب التاسع و العشرون، (ك) الباب الثانى و الاربعون فى علاج القى الشديد الافراط. [۹۰۴] (ب) و (ك) فيسكن. [۹۰۵] (ب) و (ك) عروق الكرم الحامضة، (ك) عيون الدوالى الرقاق الحامضة. [۹۰۶] (ب) و (ك) الكرم. [۹۰۷] (ب) و (ك) فيدق و تؤخذ عصارتة. [۹۰۸] (ب) و (ك)

دقيق الشعير. [٩٠٩] (٧). (ب) و ذكر ان سويق الغبيراء و هى النار حيث يفعل مثل و يعقد البطن ... (ك) و زعم ديوسقوريدس ان سواق الزعفران يعقل البطن و انه اذا شرب مع سويق السماق كان فعله فى حبس البطن و قطع القيء و تسكين العطش و دفع المعدة و تطفئه الصفراء. [٩١٠] (٨). (ك) فى الماء الذى يشرب قشور الفستق الذى تعلق القشور و تدق اغصان ... [٩١١] (١). (ك) الفليو. [٩١٢] (٢). (ب) الآس. [٩١٣] (٣). (ك) اقساط. [٩١٤] (٤). (ك) او ثنتين. [٩١٥] (٥). الكلمات المصححة: الحف و ثلاثون، فسكتاه، لكثرا، اقوا. [٩١٦] (١). (ب) الباب الثلاثون، (ك) الباب الثالث و الاربعون، فى علاج الفواق و برد المعدة. [٩١٧] (٢). (ب) و (ك) قد يسكن. [٩١٨] (٣). (ب) و (ك) بما يغمه. [٩١٩] (٤). (ك) الفليوا و الفيجن. [٩٢٠] (٥). (ك) الاسفيدج. [٩٢١] (٦). (ك) او ماء السيستر. [٩٢٢] (٧). (ك) الرند. [٩٢٣] (١). (ك) قديم. [٩٢٤] (٢). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [٩٢٥] (٣). (ب) و (ك) الفقرة ساقطة. [٩٢٦] (١). (ب) الباب الحادى و الثلاثون، (ك) الباب الرابع و الاربعون [٩٢٧] (٢). (ب) اللذان يعرضان فى المعدة و الامعاء، (ك) الذى يعرض فى المعدة. [٩٢٨] (٣). (ب) و (ك) اذا طبخ. [٩٢٩] (٤). (ك) الفيجن. [٩٣٠] (٥). (ب) و (ك) و شرب منه سكن المغص و يذهب النفخة. [٩٣١] (٦). (أ) من فانه الى العليل ساقط. [٩٣٢] (٧). (ب) او بمطبوخ صرف، (ك) او مطبوخ حب الرشاد. [٩٣٣] (٨). (ك) او يسخن بزر الجوز مع شراب. [٩٣٤] (٩). (ب) و ذكر ان. [٩٣٥] (١). (ب) و (ك) و ذكر ان. [٩٣٦] (٢). (أ) و (س) تمضمض. [٩٣٧] (٣). (ك) وافق المغص و النفخ الشديد. [٩٣٨] (٤). (ك) المروية. [٩٣٩] (٥). (ب) و (ك) العارض. [٩٤٠] (٦). (ب) و (ك) حب (الغار). [٩٤١] (٧). (ب) الغار. [٩٤٢] (٨). (ك) الفقرة ساقطة. [٩٤٣] (٩). (ك) الرند. [٩٤٤] (١٠). (ب) و (ك) فتدق و تجعل فى برمه مع دقيق كمون او دقيق انيسون. [٩٤٥] (١). (ب) و (ك) يسيرا. [٩٤٦] (٢). (ك) دواء و هى المروية مدقوقة. [٩٤٧] (٣). (ك) فانه نافع بحول الله و قوته. [٩٤٨] (٤). (س) سبحانه و تعالى. [٩٤٩] (٥). الكلمات المصححة: المغاض الكامون، احتقين، المغاض، بالغدو، جندب دستر. [٩٥٠] (١). (ب) الباب الثانى و الثلاثون، فى علاج ضروب الاختلاف و الادوية التى تحبس البطن (ك) الباب الخامس و الاربعون، فى علاج ضروب الاختلاف. [٩٥١] (٢). (ب) يطبخ قضبان، (ك) و مما يحبس البطن ان تطبخ. [٩٥٢] (٣). (س) و مما يمسك فى علاج ضرب الاختلاف و هو جرى البطن ان يمسك قضبان. [٩٥٣] (٤). (ب) و (ك) حتى تتهراً بزيت و سماق. [٩٥٤] (٥). (أ) و (س) صحاح. [٩٥٥] (٦). (ب) و (ك) يحبس الطبيعة البطن و (يحبس القيء). [٩٥٦] (٧). (ب) عجوا، (ك) عجم. [٩٥٧] (٨). (ب) و (ك) فيدق ناعما. [٩٥٨] (١). (ب) و (ك) و مما يحبس (الطبيعة ان يطلى) [البطن و ذلك اذا طلى] على البطن. [٩٥٩] (٢). (ب) و (ك) يدق. [٩٦٠] (٣). (ب) و (ك) يصير على خرقة و يعمل [يصب] على البطن من خارج. [٩٦١] (٤). (ب) و (ك) جزء و من الماء جزء. [٩٦٢] (٥). (ب) و (ك) يعقد. [٩٦٣] (٦). (ب) و (ك) صفة حب ينفع من الاختلاف. [٩٦٤] (٧). (ب) تنتهى هنا هذه النسخة. [٩٦٥] (٨). (ك) تجمع الادوية مسحوقه و تعجن و تحبب. [٩٦٦] (٩). (ك) بماء فاتر. [٩٦٧] (١٠). (ك) حب. [٩٦٨] (١). (ك) الآس. [٩٦٩] (٢). (ك) من كل واحد جزء و سويق النبق مقلو و القسطل و بزر كرفس و سماق من كل واحد جزئين. [٩٧٠] (١). (ك) فينعم دقه. [٩٧١] (٢). (ك) و يحسن عجنه. [٩٧٢] (٣). (س) باذن الله. [٩٧٣] (٤). الكلمات المصححة: يماسك، نزوف، دراهم (درهم)، المغاض (المغص)، سبت حباب، منقبل (من قبل). [٩٧٤] (١). (ك) الباب السادس و الاربعون. [٩٧٥] (٢). (ك) و ذكر. [٩٧٦] (٣). (ك) لخرو. [٩٧٧] (٤). (س) و (ك) و شراب. [٩٧٨] (٥). (ك) و يسكنه و يمنعه من الهيج فى كل ساعة و كذلك منفعته اذا يطلى به الوجع من خارج. [٩٧٩] (٦). (ك) متى. [٩٨٠] (١). (ك) و ان اخذ. [٩٨١] (٢). (ك) المريض. [٩٨٢] (٣). (ك) اذا امسكها الانسان كالشيفات. [٩٨٣] (٤). (ك) تفعل ذلك و تخلط مع البورق و الملح. [٩٨٤] (٥). (ك) و كذلك يفعل بشحم الحنظل بالعسل المعقود اذا طبخ منه شيفاء و احتمل فى المقعدة ألان البطن و اخرج الثقل. [٩٨٥] (٦). (ك) الزيت القديم. [٩٨٦] (٧). (س) لئين. [٩٨٧] (٨). (ك) اصل الفودنج اعنى الفليو او الكراث الجلبى. [٩٨٨] (٩). (ك) و اتخذ منه شيفاء. [٩٨٩] (١). (أ) ساقطة. [٩٩٠] (٢). (س) اخلط، (ك) او يسحق. [٩٩١] (٣). (ك) يخثر. [٩٩٢] (٤). (ك) من كل واحد جزء و يسحق مع مرارة البقر. [٩٩٣] (٥).

(أ) ساقطة. [۹۹۴] (۶). (س) منها. [۹۹۵] (۷). (ك) و حب القرع و هو دود. [۹۹۶] (۸). (أ) ساقطة. [۹۹۷] (۹). الكلمات المصححة: الخمس و ثلاثون، جليوس، الدياتك، الهريمة الطعانة، الكامون، القرطوم، العصفور، بالعسل، الحنضل، المعدة (المقعدة)، الترموس، الشنوز. [۹۹۸] (۱). (ك) الباب السابع و الاربعون في علاج الدود و الحيات في البطن. [۹۹۹] (۲). (ك) ذكر علماء الطب. [۱۰۰۰] (۳). (ك) الفيجن. [۱۰۰۱] (۴). (ك) ورق الخوخ مطبوخا. [۱۰۰۲] (۵). (ك) و لعق او شرب بخل. [۱۰۰۳] (۶). (ك) و كذلك يفعل اذا شرب مع الفيجن. [۱۰۰۴] (۷). (س) و هي الرطة. [۱۰۰۵] (۸). (ك) الفليوا البرى. [۱۰۰۶] (۹). (ك) فان كان الدود عريضا فخذ من قشور ... [۱۰۰۷] (۱۰). (ك) وزن اربعة دراهم و دقه دقا ناعما و اسحقه بماء و عسل و اسقه من فى بطنه الدود. [۱۰۰۸] (۱). (أ) الجملة ساقطة، (ك) الحلو و الحامض من كل واحد جزء. [۱۰۰۹] (۲). (ك) يسلق. [۱۰۱۰] (۳). (س) تمرسها، (ك) يعصر ماؤها. [۱۰۱۱] (۴). (ك) دائق. [۱۰۱۲] (۵). (ك) و دائق ملح درانى مسحوقا. [۱۰۱۳] (۶). (أ) ساقطة. [۱۰۱۴] (۷). الكلمات المصححة: و ثلاثون، الترموس، سقامنية. [۱۰۱۵] (۱). (ك) الباب الثامن و الاربعون. [۱۰۱۶] (۲). (ك) زعمت الاطباء. [۱۰۱۷] (۳). (س) و (ك) اوجاع. [۱۰۱۸] (۴). (ك) و مما ينفع لوجع الكبد و اليرقان ان [۱۰۱۹] (۵). (ك) المرزنة درهمين. [۱۰۲۰] (۶). (أ) ساقطة، (ك) الانيسون. [۱۰۲۱] (۷). (ك) باوقية من خمر العسل. [۱۰۲۲] (۱). (ك) صفة دواء ذكره اسقالقيدوس انه نافع لوجع الكبد يسحق لحم اصداق نعما. [۱۰۲۳] (۲). (ك) و ما يفتح السدد و ينقى مجار الكبد و يطرد [۱۰۲۴] (۳). (ك) البساس المطبوخ مع دهن. [۱۰۲۵] (۴). (ك) و المر فان ذلك كله شديد المنفعة. [۱۰۲۶] (۵). (س) تعالى. [۱۰۲۷] (۶). الكلمات المصححة: و ثلاثون، الكييد، جليوس، كييد، مثاقل، زينه، ساعة بوقيتين، الطيحال، باسكنجين، [۱۰۲۸] (۱). (ك) الباب التاسع و الاربعون. [۱۰۲۹] (۲). (س) الجملة ساقطة، (ك) و ان عرض الاستسقاء فيسقى العليل [۱۰۳۰] (۳). (ك) بول شاء حمراء او سوداء. [۱۰۳۱] (۴). (ك) او يسقى وزن مثقال سكينج و يشرب عليه من بول الابل و المعز اوقيتين. [۱۰۳۲] (۵). (ك) برب العنب. [۱۰۳۳] (۱). (ك) قناء الحمار فيطبخ برب [۱۰۳۴] (۱). الكلمات المصححة: حمر (حمار)، ثلاث، الاصفار. [۱۰۳۵] (۱). (ك) الباب الخمسون. [۱۰۳۶] (۲). (ك) و مما ينفع لوجع الطحال ان [۱۰۳۷] (۳). (ك) بزر. [۱۰۳۸] (۴). (ك) حاذق. [۱۰۳۹] (۵). (ك) حلت ورم الطحال و اذا طبخت اصول الحماض بالخل و يضمدها بها حلت ورم الطحال. [۱۰۴۰] (۶). (أ) ساقطة. [۱۰۴۱] (۱). (س) يعنى تين فى الخل الحاذق، (ك) الحاذق. [۱۰۴۲] (۲). (أ) بقت. [۱۰۴۳] (۳). (أ) و تطبخها. [۱۰۴۴] (۴). (س) سمن بقرى، (ك) سمن البقر. [۱۰۴۵] (۵). (أ) ساقط من: اذا خلط ... سكينجين. [۱۰۴۶] (۱). (أ) ساقطة. [۱۰۴۷] (۲). الكلمات المصححة: الطيحال، جليوس، و ذو (و اذا)، سكينجيل، كسورة البير، اربعت، الشنوز، الترموس، قادور (قدور)، [۱۰۴۸] (۱). (ك) الباب الحادى و الخمسون. [۱۰۴۹] (۲). (س) ساقط. [۱۰۵۰] (۳). (ك) نصف درهم. [۱۰۵۱] (۴). (ك) رب خاثر طيب و يكون ذلك فى حوض الحمام فانه مجرب. [۱۰۵۲] (۱). (ك) النهري. [۱۰۵۳] (۲). (ك) و يسقى منه وزن درهم بنيذ ممزوج و يشربه ثلاثة ايام. [۱۰۵۴] (۳). (أ) ساقطة. [۱۰۵۵] (۴). (أ) طحته، (ك) او يطبخ. [۱۰۵۶] (۵). (أ) نفعت. [۱۰۵۷] (۶). (أ) ساقطة. [۱۰۵۸] (۷). (ك) برادة قرن ايل. [۱۰۵۹] (۸). (ك) شراب الانيسون المطبوخ. [۱۰۶۰] (۹). (ك) كله قويا. [۱۰۶۱] (۱۰). (ك) و اسعطه بشيى. [۱۰۶۲] (۱۱). (ك) يسعط. [۱۰۶۳] (۱). (ك) او تسعطه بعصير السلق. [۱۰۶۴] (۲). (ك) او بعصير. [۱۰۶۵] (۳). الكلمات المصححة: بالحما، اعادانا، فتدرسها، ماؤها، وقتين، وقيه، و تداخل، و اذلك، ذالك، الصفورة، السلاق، كسبورة البير. [۱۰۶۶] (۱). (ك) الباب الثانى و الخمسون، [۱۰۶۷] (۲). (أ) الكلمتان ساقطتان، (ك) قد يحدث على المقعدة علل [۱۰۶۸] (۳). (ك) و البواسير و الاورام و الشقاق. [۱۰۶۹] (۴). (أ) يعفنها، (ك) يجففها. [۱۰۷۰] (۵). (أ) ساقطة، (س) او تأخذ. [۱۰۷۱] (۶). (ك) او يؤخذ عصارة ورق الرمان و شراب ابيض بالسوية فيخلطان و يغسل بهما النواصير سبعة ايام. [۱۰۷۲] (۷). (س) قدرا بقدر. [۱۰۷۳] (۱). (ك) عنزروت و قشور شجرة [۱۰۷۴] (۲). (ك) سلخ الحية من كل واحد جزء. [۱۰۷۵] (۳). (ك) قشور الحنظل. [۱۰۷۶] (۴). (ك) التمر. [۱۰۷۷] (۵). (ك) على ورم الحلقة و يطلى به. [۱۰۷۸] (۶). (ك) خرابا و اوجاعا. [۱۰۷۹] (۷).

(ك) المشماس. [۱۰۸۰] (۸). (س) البياض. [۱۰۸۱] (۹). (أ) ساقطة. [۱۰۸۲] (۱۰). الكلمات المصححة: الحد و اربعون، علالا كثيرا، النواصر، شجرت، بالسوية، فتدروسها، يذرى، الترموس، [۱۰۸۳] (۱). (ك) الباب الثالث و الخمسون فى علاج الكلى و المثانة. [۱۰۸۴] (۲). (ك) اعلم ان علاج الكلى من الاشياء العامية ل (بياض) باضية فينبغى لمن به الم فى الكلى ان يترك الامتلاء من الطعام و يشرب الادوية المدرة للبول و استعمال ما يربط و يلين. و اما يخص الاحداث و الاقوياء من العلاج فقصد العروق من شكال الركبة و شرب الدواء المسهل و الادوية المنقية مثل بزر الكرفس [۱۰۸۵] (۳). (ك) بزر البسباس. [۱۰۸۶] (۴). (ك) و النانخواه و البطرساليون. [۱۰۸۷] (۵). (ك) بزر الخسس. [۱۰۸۸] (۶). (ك) او مؤلفه وزن درهمين بماء الكرفس و ماء البسباس او بماء الحمص. [۱۰۸۹] (۱). (س) الكلى و المثانة. [۱۰۹۰] (۲). الكلمات المصححة: الكلا، الدوية المسهلات، المنقيات، البطرساليون، فحج، ادقت، الاكلا (الكلى)، الابلتين، بالخمر. [۱۰۹۱] (۱). (ك) تحت الباب الثالث و الخمسون. [۱۰۹۲] (۲). (أ) ساقطة. [۱۰۹۳] (۳). (ك) ينزل تلك الحصة. [۱۰۹۴] (۴). (أ) و يلعها. [۱۰۹۵] (۵). (س) اذا اخذ بزر الفجل. [۱۰۹۶] (۶). (أ) يشرب ماء، (س) يشربها فى. [۱۰۹۷] (۷). الكلمات المصححة: الحصة، الكلا، اللوبان، مسخون. [۱۰۹۸] (۱). (ك) الباب الرابع و الخمسون. [۱۰۹۹] (۲). الكلمات المصححة: المعز، اخلط، اسقى. [۱۱۰۰] (۱). (ك) الباب الخامس و الخمسون، فى علاج عسر البول. [۱۱۰۱] (۲). (ك) القول فى عسر البول، زع دياسقريدوس [۱۱۰۲] (۳). (س) بها. [۱۱۰۳] (۴). (س) اكثر مما، (ك) اقوى من فعله فى الفحول. [۱۱۰۴] (۵). (ك) طبخت بالماء و شربت ادرت البول. [۱۱۰۵] (۶). (ك) تدر البول. [۱۱۰۶] (۷). (ك) الجملة ساقطة. [۱۱۰۷] (۸). (ك) و الاسفرانج اذا سلق سلقه خفيفة و كل لين البطن و ادر البول. [۱۱۰۸] (۱). (ك) و اذا اخذ. [۱۱۰۹] (۲). (ك) فانعم طبخه و دقه و خلطه مع كمون مدقوق و انعم خلطه [۱۱۱۰] (۳). (ك) غزر البول و ادره ادرارا بينا. [۱۱۱۱] (۴). (ك) الفقرة غير مذكورة. [۱۱۱۲] (۵). (س) نصفه. [۱۱۱۳] (۶). الكلمات المصححة: الفحلان، الترموس، الكروية، اكيل، ليان (لين)، ادار (ادر)، اخلط، كامون، اغرير. [۱۱۱۴] (۱). (ك) الباب السادس و الخمسون، فى علاج تقطير البول و من لا يجبس بوله. [۱۱۱۵] ابن جزار قيروانى، احمد بن ابراهيم، طب الفقراء و المساكين، جلد ۱، مؤسسه بين المللى انديشه و تمدن اسلامى (ايستاك) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه.ش. [۱۱۱۶] (۲). (ك) و مما ينفع لمن لا يقدر ان يجبس بوله ان يؤخذ بلوط منقوع فى خل فيغلى ثم يؤخذ اربعة دراهم و من الطباشير و السماق من كل واحد درهمين و ورد احمر زنة خمسة دراهم و ميعه و لبان من كل واحد ثلاث دراهم، يدق ذلك [۱۱۱۷] (۳). (ك) الجملة ساقطة. [۱۱۱۸] (۴). (س) ساقطة. [۱۱۱۹] (۵). (س) و له ايضا، (ك) و ينفع للحر فى المثانة ان يؤخذ [۱۱۲۰] (۶). (ك) بزر. [۱۱۲۱] (۷). (ك) بزر. [۱۱۲۲] (۸). (ك) بزر. [۱۱۲۳] (۹). (ك) و يقشر و يدق و يذاب باوقية. [۱۱۲۴] (۱۰). (ك) بماء بارد و يشرب. [۱۱۲۵] (۱). (ك) و ينفع تقطير. [۱۱۲۶] (۲). (ك) فيطبخ بثلاثة ارطال ماء حتى يرجع الى رطل و يشرب منه مقدار ثلث رطل او يسلق بشراب [۱۱۲۷] (۳). (أ) يؤخذ. [۱۱۲۸] (۴). (ك) و هو مجرب. [۱۱۲۹] (۵). (ك) و ذكر اندروماحوش ان مما ينفع الورم الكائن فى الكليتين و المثانة [۱۱۳۰] (۶). (ك) بزر الكتان وزن درهمين و من لباب القمح وزن اربعة دراهم فيدق و يعجن [۱۱۳۱] (۷). (ك) و يشرب منها قرصة. [۱۱۳۲] (۸). و ينفع من خروج الدم من المثانة و الكليتين ان يؤخذ من ورق القثاء فيطبخ بالماء و يسقى منه قدر ما يحتمل. [۱۱۳۳] (۹). الكلمات المصححة: وقية، كاف، حظا، (جزء)، حظين. [۱۱۳۴] (۱). (ك) الباب السابع و الخمسون. [۱۱۳۵] (۲). (ك) القول فى اورام الخصيتين و مما ينفع من الريح الحادث فيهما ان تأخذ زيتا عتيقا خالصا و تجعله فى قارورة و تضعها [۱۱۳۶] (۳). (ك) عقربا حيا. [۱۱۳۷] (۴). (ك) القارورة حية. [۱۱۳۸] (۵). (ك) العليل. [۱۱۳۹] (۶). (أ) ساقطة. [۱۱۴۰] (۷). (ك) و ان كحل به الاعمش كان له جيدا. [۱۱۴۱] (۸). (ك) للاورام المتولدة فى المذاكر الى قد اعيت المتعالجين ان يؤخذ دقيق نوى جزءا و من بزر الخبيز الكبير جزءا. [۱۱۴۲] (۹). (ك) و يوضع على الموضوع فيحلل. [۱۱۴۳] (۱). (ك) المذاكر. [۱۱۴۴] (۲). (ك) و مما يقوى الجماع ان [۱۱۴۵] (۳). (ك) دقا جيدا و تنخله بحريرة. [۱۱۴۶] (۴). (ك) زنبقا خالصا. [۱۱۴۷] (۵). (ك) و العنان و العجان فانه نافع جيدا. [۱۱۴۸] (۶). (ك)

له جناحان فيجعل في قارورة و هو حى و تصب عليه زنبق جيد و يعلق في الشمس خمسة ايام و يصفى و يدهن. [١١٤٩] (٧). (ك) فانه يقوى الانعاظ. [١١٥٠] (٨). (ك) او يؤخذ بزر الكتان فيدق دقا ناعما و يعجن بماء بارد. [١١٥١] (٩). (ك) فانه نافع جدا، (س) الموضوع الذكر فانه [١١٥٢] (١٠). الكلمات المصححة: الحليل (الاحليل)، الخصوتين، اسبوع (اسبوع)، جماع (جمع)، الخمطا (الخطمي)، يحليل (يحلل)، الثغندس، اسواد. [١١٥٣] (١). (ك) الباب الثامن و الخمسون، في علاج اوجاع الرحم. [١١٥٤] (٢). (ك) وقد يعرض [١١٥٥] (٣). (ك) اكثر مواده. [١١٥٦] (٤). فمن الادوية التي تدر الطمث اذا احتبس بزر [١١٥٧] (٥). (ك) الجملة غير مذكورة. [١١٥٨] (٦). (ك) و الشونيز اذا ادمن شربه اياما كثيرة ادر الطمث. [١١٥٩] (٧). (س) ينفع. [١١٦٠] (١). (ك) احتملت المرأة ادر الطمث و اخرج الجنين. [١١٦١] (٢). (أ) اخذ. [١١٦٢] (٣). (ك) اذا احتملت المرأة شقائق النعمان ادر الطمث. [١١٦٣] (٤). (ك) او يسقى المرأة قليوا قدر اوقيتين فانه يدر الطمث. [١١٦٤] (٥). (ك) و اذا اخذت المرأة التي انقطعت حيضتها فوة الصباغين [١١٦٥] (٦). (ك) و شربتها المرأة ادر الطمث. [١١٦٦] (١). الكلمات المصححة: جليونس، فايبنغى، الجزار، يورد (يدر)، الشنوز، بسرعت، شقيق (شقائق)، وقتين. [١١٦٧] (١). (ك) غير مذكور. [١١٦٨] (٢). (أ) العبارة ساقطة. [١١٦٩] (٣). الكلمات المصححة: غزرة (خروجه)، وقتين، مما (من ماء) [١١٧٠] (١). (ك) الباب التاسع و الخمسون، في علاج نزف الدم و سيلانه. [١١٧١] (٢). و ينفع للنزف اذا كثر و افراط ان يؤخذ من [١١٧٢] (٣). (س) العصف، (ك) و رب الطريث من كل واحد جزءا. [١١٧٣] (٤). (س) فى. [١١٧٤] (٥). (ك) و يتخذ منه صفوة و تحمله المرأة فى القبل. [١١٧٥] (٦). (ك) و اذا دق بعر [١١٧٦] (٧). (ك) اليايس دقا ناعما و خلط ب [١١٧٧] (٨). (ك) نزف الدم منها المزمن و اذا خلط بخل قطع سيلان الدم من اى موضع كان من البدن. [١١٧٨] (١). (س) الدقيق دقيق القمح، (ك) الدقيق و معه عصف مدقوق و صب عليها نبيذ عصف و طبخ ذلك طبخا سيرا و هبى منه ضمادا و الزم اسفل البطن نفع من نزف الدم. [١١٧٩] (٢). (ك) و ينفع [١١٨٠] (٣). (س) و (ك) رحمها. [١١٨١] (٤). (ك) و اذا كثر حيض المرأة و ارادت ان تحبس الدم عنها فتأخذ انقدورامك و عصف من كل واحد جزءا و من اطراف الريحان الطرى المدق و يعصر ماؤه و تبل به صوفة و تحتملها المرأة. [١١٨٢] (١). (أ) و (س) ساقطة، (ك) على الريق و حين تريد ان تنام فانه يفعل عجبا. [١١٨٣] (٢). (أ) ساقطة. [١١٨٤] (٣). الكلمات المصححة: النزوف، المعز، اللويان، الصرة، مغضا، جندب دستر، تدروسه، [١١٨٥] (١). (ك) غير مذكور. [١١٨٦] (٢). (أ) و (س) الحمة، و هو البئر. [١١٨٧] (٣). (أ) ساقطة. [١١٨٨] (٤). الكلمات المصححة: الحد و خمسون، الرحيم، يجلون. [١١٨٩] (١). (ك) الباب الستون، فى علاج الجوارى اللاتى يحتجن ان يضيقن. [١١٩٠] (٢). (ك) و مما ينفع النساء اللاتى يتجاوزن سن الحداثة و تعرض لهن الرطوبات فى وقت الجماع و الطمث ان تأخذ من قشور شجر الصنوبر مدقوقا اربعة اجزاء و ريحان مدقوق جزئين و سعدا مسحوقا جزءا، يسحق ذلك ناعما و يصب عليه نبيذ مطبوخ عصف طيب الرائحة و تبل [١١٩١] (٣). (ك) نظيفة و ترفع فى اناء زجاج فعند الحاجة. [١١٩٢] (٤). (ك) بساعة واحدة و عند الجماع تطرحها. [١١٩٣] (٥). (ك) العبارة ساقطة. [١١٩٤] (١). الكلمات المصححة: الشنى و خمسون، الجمع (الجماع)، لذلك، مدروساة. [١١٩٥] (١). (ك) غير مذكور. [١١٩٦] (٢). (س) ننع. [١١٩٧] (٣). (س) و يعجن. [١١٩٨] (٤). (أ) ساقطة. [١١٩٩] (٥). الكلمات المصححة: مفروطا، كذلك، جزاءين، جزاء، فانه، التوتنة. [١٢٠٠] (١). (ك) الباب الحادى و الستون، فى علاج النقرس. [١٢٠١] (٢). (ك) و مما ينفع النقرس و الذين بهم وجع المفاصل ان [١٢٠٢] (٣). (ك) و يصب عليهم فانه ينفعهم. [١٢٠٣] (٤). (ك) و اذا اخذ عصير الكرنب و دقيق الحلبه و تضمم بذلك نفع من النقرس و وجع المفاصل. [١٢٠٤] (٥). (س) و اوجاع المفاصل باذن الله. [١٢٠٥] (٦). (ك) و اذا طبخ قثاء الحمار بالخل و تضمم نفع من النقرس. [١٢٠٦] (٧). (ك) و ماء البحر اذا صب على البدن و هو ساخن حلل الاوجاع و كان موافقا لالم العصب و الضقاق العارض من البرد قبل ان يتقرح. [١٢٠٧] (١). (ك) الفقرة ساقطة. [١٢٠٨] (٢). (ك) صفة دواء آخر ذكره اسقلاييدوس انه نافع لوجع [١٢٠٩] (٣). (ك) اناء فخار و يصب [١٢١٠] (٤). (ك) تكنفى ثم تطبخ. [١٢١١] (٥). (ك) يطرح عليه من العسل ... [١٢١٢] (٦). به ايضا و يسحق ناعما ثم

يطلب منه على خرقة كتان ثم يوضع على المواضع الالمة. [١٢١٣] (٧). (ك) فاذا ييس و صلب هذا الدواء يصب عليه دهن على قدر ما يلينه. [١٢١٤] (٨). (س) ان شاء الله. [١٢١٥] (١). (ك) و ينفع من الورم فى الركبتين و الرجلين ان تأخذ [١٢١٦] (٢). (س) و (ك) بعير. [١٢١٧] (٣). (س) و يخلط. [١٢١٨] (٤). (ك) زيت قديم و يوضع على موضع الوجع. [١٢١٩] (٥). الكلمات المصححة: الربع و خمسون، النقرز، عكار، تدروسها، الركب، جزاءين. [١٢٢٠] (١). (ك) الباب الثانى و الستون، فى علاج الورم الحاد. [١٢٢١] (٢). (ك) و كذلك دقيق الشعير اذا عجن بخل او بخل ممزج بشراب فانه يحلل تحليلا خفيفا. [١٢٢٢] (٣). (ك) هذه الفقرة فى بداية الباب. [١٢٢٣] (٤). (ك) و ذكر جالينوس انه ان اخذ ورق القرع. [١٢٢٤] (٥). (ك) ناعما و يدق دقا ناعما [١٢٢٥] (١). (ك) يسكن اوجاع الورم و يستأصل الحرارة. [١٢٢٦] (٢). (ك) مع الفقرة الاولى، فاذا تمادى الامر و هو فى الزيادة فيطلب عند ذلك بعنب الذئب و حى العالم و قشور القرع اذا دقت و صيرت عليه. [١٢٢٧] (٣). (ك) و قد يهيا على نوع آخر و هو ان تأخذ القرع فطبخه بماء و تدقه دقا ناعما و تصب عليه دهن ورد و يهيا ضمادا و يلزم الورم اللهب المؤذى فيسكب حرقة و لهبه. [١٢٢٨] (٤). الكلمات المصححة: الخمس و خمسون، الحر، بلغمون، عاسل، تدروسها. [١٢٢٩] (١). (ك) الباب الثالث و الستون، فى علاج الورم المعروف بالحمرة. [١٢٣٠] (٢). (ك) و الحمرة التى تكون من سبب بادئ تحتاج فى اول امرها الى اشياء ترخى العضو و تستفرغ ما فيه نحو الضماد المتخذ من دقيق الشعير لا سيما من بعد شرط الموضع بالمشروط. [١٢٣١] (١). (ك) الخبز و دق دقا ناعما و خلط معه زيتا و وضع على الحمرة نفع منها. [١٢٣٢] (٢). (ك) و دق دقا ناعما و خلط معه زيتا و وضع على الحمرة نفع منها. [١٢٣٣] (٣). (ك) كزبرة رطبة فتدق و تعجن بلباب الخبز او بدقيق [١٢٣٤] (٤). (ك) و زعم دياسقوريدس ان عكر البول الراسب اذا [١٢٣٥] (٥). (ك) سكنها. [١٢٣٦] (٦). (ك) الفقرة غير مذكورة. [١٢٣٧] (٧). الكلمات المصححة: السديس و خمسون، ادق، الكسبور الاخضر، عكار، احلت. [١٢٣٨] (١). (ك) الباب الرابع و الستون، فى علاج الاورام الغليظة. [١٢٣٩] (٢). (ك) و مما ينفعها ان تؤخذ النخالة فتجعل فى برمة و يصب عليها ماء طيبخ الشبث و تطبخ يسيرا و يهيا منه ضماد و يلزم الموضع. [١٢٤٠] (٣). (س) يدرس. [١٢٤١] (٤). (أ) ساقطة. [١٢٤٢] (٥). (ك) غير مذكور. [١٢٤٣] (٦). (ك) و يلزم ضمادا على الورم الجاسى فانه يلين و يفتح الاورام التى تكون الى ان تفتح و ينفع من الاورام العارضة فى الاذان. [١٢٤٤] (١). (س) اخذ، (ك) و ان اخذ [١٢٤٥] (٢). (أ) درست، (ك) و دقت دقا ناعما و جعلت فى برمة. [١٢٤٦] (٣). (ك) ألزمت الورم فانها تذهب. [١٢٤٧] (٤). (س) يفسه. [١٢٤٨] (٥). (ك) خبيز. [١٢٤٩] (٦). (ك) ينبغى لك ان تلح به على الورم فانك ان فعلت ذلك مرارا اذهب به لان الورم [١٢٥٠] (٧). (س) تلحق. [١٢٥١] (٨). (أ) الجملة ساقطة. [١٢٥٢] (١). (أ) هذه الفقرات مذكورة تحت الباب الثامن و الخمسون. [١٢٥٣] (٢). (أ) هذه الفقرات مذكورة تحت الباب الثامن و الخمسون. [١٢٥٥] (٢). (ك) الكلمات المصححة: نخال، اوخذ، كامون، اطبوخه، اطبوخها، تلين، [١٢٥٦] (١). (ك) مذكور ضمن الباب الرابع و الستون. [١٢٥٧] (٢). (س) اجمع المدة و اردت فتحه. [١٢٥٨] (٣). (س) قال. [١٢٥٩] (٤). (أ) من قمح. [١٢٦٠] (٥). (أ) ان تفجر. [١٢٦١] (٦). (ك) الكلمات المصححة: الثامين و خمسون، المعدة (المدة)، اخلطت، تدروسها. [١٢٦٢] (١). (ك) الباب الخامس و الستون، فى علاج الدماميل. [١٢٦٣] (٢). (ك) اذا اردت ان تنضج الدماميل فخذ [١٢٦٤] (٣). (ك) سحقا جيدا. [١٢٦٥] (٤). (ك) ينضجها و هو ايضا يفتح الاورام الحارة و يسكن اوجاعها لانه ينضج و يرطب الورم و يشفيه. [١٢٦٦] (٥). (س) مطبوخا بالماء. [١٢٦٧] (٦). (أ) ساقطة، (ك) و يسحق سحقا ناعما كان اسرع فى الانضاج و اقوى لفعله. [١٢٦٨] (٧). الكلمات المصححة: و خمسون، نعيما، اوجعها، البيونج، [١٢٦٩] (١). (ك) الباب السادس و الستون، فى حرق النار و علاجه و تبريده. [١٢٧٠] (٢). (أ) البيضة. [١٢٧١] (٣). (ك) اول ما يعرض لم يدعه ينتفض. [١٢٧٢] (٤). (ك) و قد يهيا ضمادا من العظام، فخذ العظام و احرقها ثم القها فى المهراس و انعم دقها و صب عليها خلا و اسحقها ناعما و ألزمها العضو الذى احترق. [١٢٧٣] (٥). (ك) او يؤخذ بعير الغنم فيحرق و يخلط مع دهن ورد [١٢٧٤] (٦). (أ) الحمار. [١٢٧٥] (٧). (س) النفع غايه، (ك) النفع. [١٢٧٦]

(۱). (ك) و اما الحرق الذى يكون من ماء حار. [۱۲۷۷] (۲). (ك) زريون. [۱۲۷۸] (۳). (ك) و يلطخ به الموضع او يلطخ بماء الرماد. [۱۲۷۹] (۴). (أ) و (ك) الفقرة ساقطة. [۱۲۸۰] (۵). (ك) الفقرة ساقطة. [۱۲۸۱] (۶). (أ) التنس، (س) التناس. [۱۲۸۲] (۷). الكلمات المصححة: تدروسه، يطلا، نعيما، تدرى، تعالى، يفتور. [۱۲۸۳] (۱). (ك) الباب السابع و الستون، فى علاج المضروبين بالسياط و ما يبردها. [۱۲۸۴] (۲). (ك) ذكر جالينوس ان جلد الشاة اذا كان طريا عند ما يسلمخ ينفع من الاورام و من ضرب السياط منفعه لا يبلغها غيرها من الاشياء. [۱۲۸۵] (۳). (ك) و زعم انها تبرء. [۱۲۸۶] (۴). (ك) و ذكر بعض الاطباء ان من اكثر من مضغ اللبان و استكثر و اكل الجرجير اخدر بدنه و هان عليه السياط. [۱۲۸۷] (۵). (أ) ساقطة. [۱۲۸۸] (۶). الكلمات المصححة: الحد و ستون، تفضصها، اللوبان، اكيل، [۱۲۸۹] (۱). (ك) الثامن و الستون. [۱۲۹۰] (۲). (ك) يسرح عليه العقل (العلق) و يمص بالمحاجم مصا معتدلا حتى ينقى الموضع من العلق و الدم الفاسد الذى اجتمع فى الموضع ثم يطلى على الموضع بعد هذه الادوية و ذلك ان تأخذ [۱۲۹۱] (۳). (ك) بخل خمر. [۱۲۹۲] (۴). (أ) البراطيل، (س) البراطل (؟). [۱۲۹۳] (۵). (ك) بخل. [۱۲۹۴] (۶). (ك) الرمان فيدق و يضرب بخل حاذق ثم يطلى به القوياء. [۱۲۹۵] (۷). (ك) و اذا وضع الفيجن على القوابى مع العسل و الشبث نفع منها. [۱۲۹۶] (۱). (ك) و يصب عليه ماء و خل و ينعم سحقه و يهيا ضمادا على الحزاز و يفعل ذلك مرارا حتى تنقلع. [۱۲۹۷] (۲). (ك) الفقرة غير مذكورة. [۱۲۹۸] (۳). (أ) الجملة ساقطة. [۱۲۹۹] (۴). الكلمات المصححة: الثنى و ستون، الحزازات و القبي، معتديلا، الرطة، مراقها، نعيما، تدرى، زرجون. [۱۳۰۰] (۱). (ك) الباب التاسع و الستون، فى علاج البرص. [۱۳۰۱] (۲). (ك) و كذلك دقيق الترمس اذا ضمده به بخل نفع البهق. [۱۳۰۲] (۱). (ك) الفقرات مذكورة فى الباب الحادى و السبعون. [۱۳۰۳] (۲). (ك) الفقرات مذكورة فى الباب الحادى و السبعون. [۱۳۰۴] (۳). (ك) الفقرات مذكورة فى الباب الحادى و السبعون. [۱۳۰۵] (۴). (أ) ربما كان بولس. [۱۳۰۶] (۵). الكلمات المصححة: و ستون، الترموس، و اطلى، جليونس، وقية. [۱۳۰۷] (۱). (ك) الباب السبعون، فى علاج الاثار العارضة بعد اندمال القروح. [۱۳۰۸] (۲). (أ) و (س) او بدقيق الفول بماء البطيخ. [۱۳۰۹] (۱). (ك) و العظام البالية اذا حكى بالماء العذب و طليت على الموضع الذى فيه اثار القروح قلعهها. [۱۳۱۰] (۲). (أ) ساقطة. [۱۳۱۱] (۳). (أ) الفقرة ساقطة. [۱۳۱۲] (۱). (ك) الباب الحادى و السبعون. [۱۳۱۳] (۲). (ك) و زعم ديوسقوريدس ان الفول اذا خلط بنظرون و يصب على عضه المجنون الكلب و الجرب المنتفخ و الحكه يجلوها. [۱۳۱۴] (۳). (ك) و اذا مسح البدن ببول [۱۳۱۵] (۴). (ك) بعد التعرق ثم يغسل بعد ذلك بالماء ينفع من الحكه العتيقه. [۱۳۱۶] (۱). (ك) الفقرة ساقطة. [۱۳۱۷] (۲). (أ) الكلمه ساقطة (على الريق). [۱۳۱۸] (۳). الكلمات المصححة: الخمس و ستون، الجراب، اخلط، عضت، النفخه. [۱۳۱۹] (۱). (ك) الباب الثالث و السبعون. [۱۳۲۰] (۲). (ك) تحت عنوان الباب الثانى و السبعون، فى علاج البثور و التأليل. [۱۳۲۱] (۱). (ك) اذا كان البثر من الكيموس غليظ بارد يؤخذ ورق الرند طريا و فيجن و لبان اجزاء متساوية و اسحقها بزيت و الطخ به البثر - او تأخذ لبان و تنفعه بزيت و اطل بذلك. [۱۳۲۲] (۲). (ك) الزيت البثر. [۱۳۲۳] (۳). الفقرات الساقطة. [۱۳۲۴] (۴). الفقرات الساقطة. [۱۳۲۵] (۵). (ك) الباب الرابع و السبعون، فى علاج البثر و النفخات. [۱۳۲۶] (۶). (ك) الباب الخامس و السبعون، فى علاج قروح الرأس. [۱۳۲۷] (۱). الكلمات المصححة: السديس و ستون، عروض، لوبان، نعيما، مستكه، نخل، حمس، شنوز، اشاء. [۱۳۲۸] (۱). (ك) الباب السادس و السبعون، فى علاج السرطان. [۱۳۲۹] (۲). (أ) المعدة. [۱۳۳۰] (۳). (أ) ساقطة. [۱۳۳۱] (۴). (ك) و مما ينفع السرطان و الاورام الرديئه و الغده التى تكون فى المعدة و الاورام التى تكون فى المذاكر و الخصى و الثديين ان يسحق الطين المختوم [۱۳۳۲] (۵). (ك) بفهر من رصاص بخل و ماء و عسل. [۱۳۳۳] (۶). (ك) و يلطخ. [۱۳۳۴] (۷). (أ) تسخنه، (ك) يسحق. [۱۳۳۵] (۸). زيت طيب او مع عصير [۱۳۳۶] (۹). الكلمات المصححة: و ستون، الغداد، ارمانى. [۱۳۳۷] (۱). (ك) الباب السابع و السبعون. [۱۳۳۸] (۲). (ك) و الكلب الهائم اذا [۱۳۳۹] (۳). (ك) ليس بمجنون. [۱۳۴۰] (۴). (أ) و (ك) يسحق النظرون مع الخل و يسيل عليه قليلا ثم يوضع عليه نشافه جديده او صوف مغموس بخل و زيت، (من ساعتها ... عليها) ساقط. [۱۳۴۱] (۵). (أ) يؤخذ، (ك) يدق. [۱۳۴۲] (۶).

۶). (ك) اللین و ضممد به مع خل. [۱۳۴۳] (۷). (ك) او يضممد بیصل مدقوق و عسل ان شاء الله تعالی. [۱۳۴۴] (۸). (ك) الباب الثامن و السبعون، فی علاج عضه الانسان: ینبغی ان تدهن العضه اولا بزیت ثم تضممد باصل البسباس مع العسل او بدقیق الفول مع ماء و خل و دهن ورد. [۱۳۴۵] (۱). (ك) و زعم بعض الاطباء ان ناب الكلب اذا علق علی الانسان سکن وجع عضه الكلب و یرج اسنان الصبی بلا وجع. [۱۳۴۶] (۲). الكلمات المصححة: الثامن و ستون، عضت، یورش، جفیفة، مدرسه، الانسن، درس (خرس). [۱۳۴۷] (۱). (ك) الباب التاسع و السبعون، فی علاج لسع العقاریب. [۱۳۴۸] (۲). (ك) و مما ینفع من لسع العقاریب لبن التین اذا قطر علی الجراحات. [۱۳۴۹] (۳). (ك) مسحوق مع بزر كتان و بزر خبیز و روث الحمیر التي ترعی. [۱۳۵۰] (۴). (أ) كان هی یرعی اذا كان یابسا، (س) الذی هو یرعی اذا كان یابسا. [۱۳۵۱] (۵). (ك) مع شراب و یشرب نفع من لسعه العقرب منفعه عظیمه لا نظیر لها. [۱۳۵۲] (۶). (أ) الجملة ساقطة. [۱۳۵۳] (۷). الكلمات المصححة: و ستون، اخلط. [۱۳۵۴] (۱). (ك) الباب الموفی ثمانون، فی علاج من لسعته افعا. [۱۳۵۵] (۲). (ك) فاما من لسعته افعا فینبغی ان يضممد من خارج علی الجرح بیعر الماعز مع الفیجن. [۱۳۵۶] (۳). (ك) بقشر الفجل او بورق قناء الحمار مع دقیق شعیر او دردی الشراب مع دقیق. [۱۳۵۷] (۴). (ك) الفیجن. [۱۳۵۸] (۵). (ك) او نخاله قد غلیت بخل. [۱۳۵۹] (۶). (ك) و ینفع للسع العقاریب ان یطبخ ورق الرند بشراب ثم يضممد به. و اصل السوس بخل. او فلیوا قد غلی بالخل فانه نافع. [۱۳۶۰] (۷). الكلمات المصححة: یفعه، المعز، بردد، نخال، بقطیران، السسان. [۱۳۶۱] (۱). (س) تمت السبعین بابا بحمد الله و حسن عونه. [۱۳۶۲] (۲). الجملة من النسخة (س). [۱۳۶۳] ابن جزار قیروانی، احمد بن ابراهیم، طب الفقراء و المساکین، ۱ جلد، مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی (ایستاک) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه. ش. [۱۳۶۴] ابن جزار قیروانی، احمد بن ابراهیم، طب الفقراء و المساکین، ۱ جلد، مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی (ایستاک) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه. ش. [۱۳۶۵] ابن جزار قیروانی، احمد بن ابراهیم، طب الفقراء و المساکین، ۱ جلد، مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی (ایستاک) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ه. ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

